دروغگویان را بشناسید

**پاسخی کوتاه به دروغ‌های تیجانی**

**نویسنده:**

**عثمان خمیس**

**مترجم:**

**جعفر تقی‌زاده**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | دروغگویان را بشناسید – پاسخی کوتاه به دروغ‌های تیجانی | | | |
| **نویسنده:** | عثمان خمیس | | | |
| **مترجم:** | جعفر تقی‌زاده | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc434826002)

[تقديم 1](#_Toc434826003)

[سخنی از مترجم 5](#_Toc434826004)

[مقدمه 11](#_Toc434826005)

[معرفی تیجانی و کتاب‌ها و منهج او 17](#_Toc434826006)

[پاسخ به كتاب: آنگاه. . . . . هدايت شدم 19](#_Toc434826007)

[1- تیجانی در صفحه 41 این کتاب می‌گوید: 19](#_Toc434826008)

[2- او درصفحه 43 می‌گوید: 20](#_Toc434826009)

[3- و در صفحه 45-46 می‌گوید: 20](#_Toc434826010)

[4- و در صفحه 46 می‌گوید: 21](#_Toc434826011)

[5- تیجانی در صفحه 49 می‌گوید: 22](#_Toc434826012)

[7- تیجانی در صفحه 56 می‌گوید: 24](#_Toc434826013)

[8- در صفحه 61 تیجانی می‌گوید: 27](#_Toc434826014)

[9- در صفحه 63-24 تیجانی می‌گوید: 28](#_Toc434826015)

[10- در صفحه 65-66 تیجانی می‌گوید: 31](#_Toc434826016)

[11- در صفحه 74 تیجانی می‌گوید: 33](#_Toc434826017)

[12- و در صفحه 74 می‌گوید: 34](#_Toc434826018)

[13- تیجانی در صفحه 77 می‌گوید: 35](#_Toc434826019)

[14- تیجانی در صفحه 79 می‌گوید: 36](#_Toc434826020)

[15- تیجانی در صفحه 90 می‌گوید: 36](#_Toc434826021)

[16- تیجانی در صفحه 92 می‌گوید: 38](#_Toc434826022)

[17- تیجانی در صفحه 93 می‌گوید: 41](#_Toc434826023)

[18- تیجانی در صفحه 93 می‌گوید: 41](#_Toc434826024)

[19- تیجانی در صفحه 98 می‌گوید: 42](#_Toc434826025)

[20 تیجانی در صفحه 99 می‌گوید: 43](#_Toc434826026)

[21- تیجانی در صفحه 101 می‌گوید: 44](#_Toc434826027)

[22- تیجانی در صفحه 104 می‌گوید: 44](#_Toc434826028)

[23- در صفحه 104-105 تیجانی می‌گوید: 45](#_Toc434826029)

[24- تیجانی در صفحه 82 می‌گوید: 45](#_Toc434826030)

[25- تیجانی در صفحه: 111-112 می‌گوید: 46](#_Toc434826031)

[26- در صفحه 123 می‌گوید: 47](#_Toc434826032)

[27- در صفحه 126 می‌گوید: 48](#_Toc434826033)

[28- در صفحه 128-129 می‌گوید: 50](#_Toc434826034)

[29- تیجانی در صفحه 140 می‌گوید: 50](#_Toc434826035)

[30- تیجانی در صفحه 133 می‌گوید: 51](#_Toc434826036)

[31- تیجانی در صفحه 117 می‌گوید : 53](#_Toc434826037)

[32- تیجانی در صفحه 120 می‌گوید: 58](#_Toc434826038)

[33- تیجانی در صفحه 165 می‌گوید: 58](#_Toc434826039)

[34- تیجانی در صفحه 125 می‌گوید: 60](#_Toc434826040)

[35- در صفحه 177 می‌گوید: 60](#_Toc434826041)

[37- و در صفحه 181 می‌گوید: 61](#_Toc434826042)

[38- در صفحه 189 می‌گوید: 62](#_Toc434826043)

[39- و در صفحه 191 می‌گوید: 65](#_Toc434826044)

[40- و در همین صفحه 191 می‌گوید: 66](#_Toc434826045)

[41- و باز هم در همین صفحه می‌گوید: 66](#_Toc434826046)

[42- و در صفحه 193 می‌گوید: 67](#_Toc434826047)

[43- ودر صفحه 194 می‌گوید: 67](#_Toc434826048)

[44- و در همین صفحه 194 می‌گوید: 68](#_Toc434826049)

[45- و در صفحه 196 می‌گوید: 68](#_Toc434826050)

[46- و در صفحه 199 می‌گوید: 69](#_Toc434826051)

[47- و در صفحه 217-218 می‌گوید: 69](#_Toc434826052)

[48- تیجانی در صفحه 226 می‌گوید: 71](#_Toc434826053)

[49- در صفحه 227 می‌گوید: 72](#_Toc434826054)

[50- تیجانی در صفحه 238 می‌گوید: 73](#_Toc434826055)

[51- و در صفحه 238 می‌گوید: 81](#_Toc434826056)

[52- در صفحه 239 می‌گوید: 82](#_Toc434826057)

[53- و در همین صفحه می‌گوید: 82](#_Toc434826058)

[54- ودر صفحه 240 می‌گوید: 84](#_Toc434826059)

[55- تیجانی در صفحه 242 می‌گوید: 85](#_Toc434826060)

[56- ودر صفحه 244 می‌گوید: 88](#_Toc434826061)

[57- و در صفحه 244 می‌گوید: 89](#_Toc434826062)

[58- و در صفحه 245 می‌گوید: 89](#_Toc434826063)

[59- و در صفحه 259 می‌گوید: 90](#_Toc434826064)

[60- و در صفحه 268 می‌گوید: 92](#_Toc434826065)

[61- ودر صفحه 270-272 می‌گوید: 93](#_Toc434826066)

[62- ودر صفحه 197 می‌گوید: 96](#_Toc434826067)

[63- و در صفحه 274 می‌گوید: 98](#_Toc434826068)

[64- و در صفحه290 می‌گوید: 100](#_Toc434826069)

[پاسخ كتاب: از آگاهان بپرسيد 101](#_Toc434826070)

[1- تیجانی در ج 1، صفحه 24 می‌گوید: 101](#_Toc434826071)

[2- تیجانی در ج 1، صفحه: 30-32 می‌گوید: 102](#_Toc434826072)

[3- و در ج 1، صفحه 72 می‌گوید: 102](#_Toc434826073)

[4- و درج 1، صفحه 86 می‌گوید: 103](#_Toc434826074)

[5- و در ج 1، صفحه 86-87 می‌گوید: 103](#_Toc434826075)

[6- و تیجانی در ج 1، صفحه 91 می‌گوید: 104](#_Toc434826076)

[7- تیجانی و در ج 1، صفحه 141-142 می‌گوید: 106](#_Toc434826077)

[8- و در ج 1، صفحه 153 می‌گوید: 106](#_Toc434826078)

[9- تیجانی در ج 1، صفحه 149 می‌گوید: 107](#_Toc434826079)

[10- تیجانی د رج 1، صفحه 157 می‌گوید: 108](#_Toc434826080)

[11- و در ج 1، صفحه 185 می‌گوید: 109](#_Toc434826081)

[12- ودر ج 1، صفحه 253 می‌گوید: 109](#_Toc434826082)

[13- و در ج 1، صفحه 286 می‌گوید: 110](#_Toc434826083)

[14- و در جلد 2، ص 24 می‌گوید: 110](#_Toc434826084)

[‍15- و در جلد 2، ص 38 می‌گوید: 111](#_Toc434826085)

[16- و در جلد 2، ص 65-66 می‌گوید: 111](#_Toc434826086)

[17- و در همین جلد 2، ص 96-97 می‌گوید: 112](#_Toc434826087)

[18- ودر جلد 2، ص 144 می‌گوید: 113](#_Toc434826088)

[19- و در جلد 2، صفحه 166 می‌گوید: 113](#_Toc434826089)

[20- و در جلد 2، ص 256 می‌گوید: 114](#_Toc434826090)

[21- و در جلد 2، ص 169 می‌گوید: 114](#_Toc434826091)

[22- و در جلد 2، ص 266 می‌گوید: 115](#_Toc434826092)

[پاسخ كتاب: همراه با راستگويان 117](#_Toc434826093)

[1- تیجانی در صفحه 36 می‌گوید: 117](#_Toc434826094)

[2- و در صفحه 39 می‌گوید: 117](#_Toc434826095)

[3- و در صفحه 41 می‌گوید: 118](#_Toc434826096)

[4- در صفحه 42 می‌گوید: 119](#_Toc434826097)

[5- در صفحه 48 می‌گوید: 119](#_Toc434826098)

[6- و در صفحه 62 می‌گوید: 120](#_Toc434826099)

[7- تیجانی در صفحه 63 می‌گوید: 122](#_Toc434826100)

[8- در صفحه 63 می‌گوید: 122](#_Toc434826101)

[9- و در صفحه 59-60 می‌گوید: 127](#_Toc434826102)

[10- تیجانی در صفحه 106-107 می‌گوید: 129](#_Toc434826103)

[11- و در صفحه 125 می‌گوید: 130](#_Toc434826104)

[12- و در صفحه 240 می‌گوید: 130](#_Toc434826105)

[13- در صفحه 209 می‌گوید: 131](#_Toc434826106)

[15 و در صفحه 138 می‌گوید: 133](#_Toc434826107)

[16- و در صفحه 283 می‌گوید: 134](#_Toc434826108)

[17- تیجانی در صفحه 303 می‌گوید: 135](#_Toc434826109)

[18- در صفحه 318 می‌گوید: 136](#_Toc434826110)

[19- و در صفحه 338 می‌گوید: 136](#_Toc434826111)

[20- و در صفحه 350 می‌گوید: 137](#_Toc434826112)

[21- در صفحه 356 می‌گوید: 138](#_Toc434826113)

[پاسخ کتاب: اهل سنت واقعی 139](#_Toc434826114)

[1- تیجانی در جلد 1، صفحه: 71 این کتاب می‌گوید: 139](#_Toc434826115)

[2- و در ج 1، صفحه 86 می‌گوید: 140](#_Toc434826116)

[3- و در ج 1، صفحه 69 می‌گوید: 140](#_Toc434826117)

[4- و در ج 1 صفحه 111 می‌گويد: 140](#_Toc434826118)

[5- و در ج 1، صفحه 117 می‌گوید: 141](#_Toc434826119)

[6- و در ج 1، صفحه 120 می‌گوید: 141](#_Toc434826120)

[7- و در ج 1، صفحه 127-128 می‌گوید: 141](#_Toc434826121)

[8- و در ج 1، صفحه 134 می‌گوید: 144](#_Toc434826122)

[9- و در ج 1 صفحه 134 می‌گوید: 145](#_Toc434826123)

[10- و در ج 1، صفحه 139 می‌گوید: 145](#_Toc434826124)

[11- و در ج 1، صفحه 140 می‌گوید: 145](#_Toc434826125)

[12- و در ج 1، صفحه 144 می‌گوید: 146](#_Toc434826126)

[13- و در همین صفحه می‌گوید: 146](#_Toc434826127)

[14- و در ج 1، صفحه 145 می‌گوید: 147](#_Toc434826128)

[15- و در همین صفحه، چند سطر بعد می‌گوید: 147](#_Toc434826129)

[16- و در ج 1، صفحه 148 می‌گوید: 147](#_Toc434826130)

[17- و در ج 1، صفحه 158 می‌گوید: 147](#_Toc434826131)

[18- و در ج 1، صفحه 159-160 می‌گوید: 148](#_Toc434826132)

[19- در ج ،1 صفحه 174 می‌گوید: 148](#_Toc434826133)

[20- در ج 1، صفحه 182 می‌گوید: 149](#_Toc434826134)

[21- و در ج 1، صفحه 185-186 می‌گوید: 149](#_Toc434826135)

[22- در ج 1، صفحه 186 می‌گوید: 151](#_Toc434826136)

[23- در ج 1، صفحه 190 می‌گوید: 151](#_Toc434826137)

[24- در ج 1، صفحه 201 می‌گوید: 152](#_Toc434826138)

[25- در ج 1، صفحه 202 می‌گوید: 152](#_Toc434826139)

[26- در ج 1، صفحه 220 می‌گوید: 152](#_Toc434826140)

[27- در ج 1, صفحه 233 می‌گوید: 153](#_Toc434826141)

[28- در ج 2، ص 30 همین کتاب اهل سنت واقعی می‌گوید: 153](#_Toc434826142)

[29- و بدنبال این مطلب، در همین صفحه می‌گوید: 154](#_Toc434826143)

[30- و درج 2، ص: 45 -46 می‌گوید: 154](#_Toc434826144)

[31- و در ج 2 ص 55 می‌گوید: 154](#_Toc434826145)

[32- و در جلد 2، ص 103 می‌گوید: 155](#_Toc434826146)

[33- در ج 2, ص 147 می‌گوید: 157](#_Toc434826147)

[34- و در ج 2، ص: 156-157 می‌گوید: 159](#_Toc434826148)

[35- و در ج 2، ص 164 می‌گوید: 160](#_Toc434826149)

[36- و درج 2، ص 223 می‌گوید: 160](#_Toc434826150)

[پايان 163](#_Toc434826151)

[منابع به زبان عربی 164](#_Toc434826152)

[منابع به زبان فارسی 172](#_Toc434826153)

تقديم

الحمد لله ربّ العالـمين، والصلاة والسلام على سيد الـمرسلين نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

حمد و سپاس مخصوص پروردگاری است که قرآن کریم را نازل نمود و سنت مطهر رسولش را شارح و بیان کننده آن قرار داد. و حفظ و نگه‌داری آن را خود بعهده گرفت و فرمود:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

درود و سلام خداوند برحضرت محمد مصطفیص که فرمود:

«يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله، ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال الـمبطلين، وتأويل الجاهلين».

امت اسلامی از عهد صحابهش تا به امروز برای تبلیغ و رساندن این دو اصل مهم و اساسی دین، یعنی قرآن و سنت تلاش‌های بسیار نموده‌اند. ولی از آغاز نور اسلام دشمنان قسم خورده آن، یکی با نبرد مسلحانه، دیگری با دسیسه و نیرنگ، و برخی دیگر با اظهار محبت و دوستی آل بیت (مانند سبائیه). هر کدام بشیوه‌ای می‌خواست این نور الهی را خاموش نماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ [التوبة: 32].

ولی آنان در اشتباه بودند زیرا:

﴿وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [التوبة: 32].

و این سنت تغییر ناپذیر الهی است که همیشه دو لشکر حق و باطل در برابر یکدیگر صف‌آرایی و پیکار نماید و سرانجام پیروزی و ظفر از آن حق بوده و باطل مانند کف دریا از بین خواهد رفت،

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾ [الرعد: 17].

انسانی که خداوندأ به او گوهر عقل و اندیشه بخشیده است بر وی لازم است در جبهه و لشکر حق قرار بگیرد و از مدافعان آن باشد، و هر سخنی را با حجت و برهان بپذیرد.

کتابی که اکنون در دست شما خوانندگان محترم می‌باشد. پرده گشائی و سند رسوائی فردی مجهول الاسم و نسبی است که در این ایام در صف ابوجهل‌ها و عبدالله بن سباها قرار گرفته و برای مبارزه با اسلام و مسلمین و مقدسات آنان بپاخاسته، و افرادی نادان و بی‌بصیرت امثال خودش را، با خود همراه نموده است و سعی دارد که حقایق را وارونه جلوه دهد و صدق و راستی را کنار گذاشته و به آغوش افتراء و دروغ پناه آورده است، و مانند نیاکانش دروغ را لباس روی خود، و تقیه و نفاق را لباس زیر خود، قرار داده‌است. چنانکه امام ذهبی در وصفشان گفته است: «بل الكذب شعارهم والتقية والنفاق دثارهم».

باید دانست که دین خداوند همیشه در طول تاریخ حامیانی داشته و دارد، و طبق فرمایش بزرگان دین اگر شخصی در دل شب و در منزل خودش قصد دروغ بستن بر دین خداأ و رسولشص داشته باشد، خداوندأ در روز روشن او را رسوا و دروغش را آشکار می‌سازد.

خواننده عزیز! این کتاب برای بیان کردن بعضی از افتراءات و دروغ‌ها و تهمت‌های تیجانی به رشته تحریر در آمده و مؤلف محترم -حفظه الله- سعی نموده است در این کتاب نقاب و روپوش از چهره تیجانی بر دارد تا دورغگو بودن او برای همگان واضح و روشن گردد.

از آنجایی که این کتاب بزبان عربی نوشته شده بود، استاد محترم جناب آقای جعفر تقی زاده برای ترجمه آن بزبان فارسی کمر همت بست تا مورد استفاده فارسی زبانان و هم‌میهنان عزیزمان قرار گیرد. و همچنین کسانی که از دور صدای دهل تیجانی را شنیده‌اند از نزدیک نظاره‌گر آن باشند و بدانند که وی مسیلمه کذابی است که برای فریب و گمراه کردن مردم حق را کتمان می‌کند و در راه ترویج باطلش به هر نوع سعی و کوششی دست می‌زند.

پس ای خواننده عزیز! قبل از هر چیز پرده و حجاب را از دیدگانت برگیر، تا حق را چنان‌که هست بنگری و قلبت را از هر تعصب ناروا بزدای تا باطل را بکلی از آن دور سازی, و بدان که بازگشت به حق و اعتراف به آن بهتر است از در جهالت و نادانی ماندن. در پایان درود بی‌پایان بر محمد مصطفی و بر اهل بیتش و یاران گرامیش.

والسلام على من اتبع الهدى

دکتر هدایت‌گر

سخنی از مترجم

الحمد لله رب العالـمين والعاقبة للمتقين وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه أجمين. آما بعد:

سخن را از کجا آغاز کنم؟ اسلام از همان بدو پیدایش مورد تهاجم و حمله مشرکین، یهود نصاری و منافقین قرار گرفت، آن‌ها لحظه‌ای آرام ننشستند وهر وقت فرصتی پیدا کردند به اسلام و مسلمین ضربه زدند.

بگذارید نگاهی کوتاه و گذرا به تاریخ صدر اسلام بیندازیم از شکنجه و اذیت و آزار مسلمین در مکه گرفته تا جنگ‌های تبلیغاتی و روانی در مدینه و توطئه‌های مختلف، همه و همه برای خاموش کردن نور اسلام انجام گرفت اما کفر و نفاق نتوانست را ه به جای ببرد.

خطرناک‌ترین پدیده، پدیده نفاق بود که برای اولین بار در مدینه اظهار وجود نمود، گروهی به ظاهر لباس اسلام را در تن کرده بودند و نام اسلام را با خود به یدک می‌کشیدند، از پشت به اسلام خنجر می‌زدند، ریشه این گروه از یهود سرچشمه می‌گرفت، همان کسانیکه قرآن آن‌ها را دشمن سرسخت اسلام و مسلمین نامیده است آنجا که می‌گوید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ﴾ [المائدة: 82].

آن‌ها چندین بار نقشه ترور شخص رسول خداص را ریختند، مسمومش کردند، خاصتند او را ترور شخصیت نمایند، به وی تهمت زدند، به همسر گرامیش حضرت عایشه صدیقهل تهمت زدند، در جنگ احد از وسط راه برگشتند، در غزوه خندق خیانت کردند و به احزاب مخالف اسلام پیوستند، جنگ‌های تبلیغاتی و روانی مختلفی براه انداختند اما وجود مبارک شخص رسول خداص و بیداری و آگاهی شاگردان راستین مکتب او، صحابه و یاران باوفایشش باعث شد که توطئه‌های آن‌ها نقش بر آب شود و همه توطئه‌ها به شکست انجامد.

اما یهودیان بیکار ننشستند، عبدالله بن سبا یهودی را علم کردند و او فتنه‌های متعددی برپا کرد، در اولین فتنه، خلیفه سوم رسول خداص، حضرت عثمان بن عفانس به شهادت رسید، بعد مسئله الوهیت حضرت علیس را مطرح کرد که حضرت علیس بسیاری از طرفدارانش را در آتش سوزاند.

وقتی همه تلاش‌هایشان برای نابودی اسلام دچار شکست گردید و اسلام روز بروز قدرت می‌گرفت و آن‌ها توانایی مواجهه و رویاروی با اسلام را بطور مستقیم در خود نمی‌دیدند، بعد از اینکه توطئه‌ها کردند اینبار خواستند تا مبلغان و شاهدان اسلام، همان کسانی را که پیامبر اکرمص آن‌ها را برای تبلیغ اسلام به جاهای مختلف فرستاد، خدشه دار نمایند تا بدین‌صورت اعتماد مردم را نسبت به اسلام و قرآن ضعیف نمایند و از طرفی دیگر در نهایت رسول خداص زیر سؤال رود که چگونه چنین افرادی را مسئول تبلیغ دینش قرار داد و به آن‌ها اعتماد کرد و چگونه شاگردانی تربیت نمود؟

برای رسیدن به این هدف، دست به تبلیغات وسیعی علیه صحابه رسول خداص زدند، از خانواده و نزدیک‌ترین افراد به رسول خداص آغاز نمودند، حضرت عایشهل، همسر گرامی و نزدیک‌ترین فرد رسول خداص را تهمت زدند و بعد‌ها همه کارهایش را زیر سؤال بردند و بدنبال آن دو پدر خانم رسول اکرمص حضرت ابوبکرس، یار غار و یاور رسول خداص در سفر و حضر و حضرت عمرس، این حامی بزرگ و وزیر رسول خداص را در ایمان و تقوای‌شان متهم نمودند، داماد رسول خداص، حضرت عثمانس، همان کسی را که رسول خداص دو دخترش را به نکاحش در آورد و فرمود اگر دختر سومی می‌داشتم به نکاح حضرت عثمانس درمی‌آوردم را تهمت زدند افتراها به او بستند و او را مرتد خواندند و بطور کلی همه عشره مبشره مهاجرین و انصار و اهل بیعت رضوان را مورد حمله قرار دادند، و بجز افرادی اندک یعنی حدود سه تا پنج نفر که در پشت آن‌ها پناه بگیرند، هیچ‌کسی را باقی نگذاشتند.

اما نوایای شوم آن‌ها هر از چند گاهی خود را بروز داد و اگرچه توانستند با شعار‌های فریبندخ خود بعضی از ساده اندیشان و ساده لوحان را فریب دهند اما عموم مسلمانان همچنان آگاه و بیدار ماندند و کسانی که حوادث تاریخ را دنبال کنند و کارهای آن‌ها را بررسی نمایند به نوایای آن‌ها پی خواهند برد در زمانی که دولت عثمانی مشغول جنگ‌های صلیبی بود، آن‌ها در ایران توسط شاهان صفوی جنگی دیگر علیه اسلام در مرزهای شرقی دولت اسلامی براه انداختند و بدین‌طریق دولت عثمانی را از دو طرف درگیر جنگ نمودند خواجه نصیرالدین طوسی و محمد بن علقمی، دو تن از بزرگان آن‌ها، زمینه را برای ورود تاتار به بغداد فراهم کردند و باعث شدند تا صدها هزار مسلمان کشته شود و به هزاران زن تجاوز شود و هلاکو خان آن همه مصائب را بر سر مردم بغداد آورد و سر انجام این دو تن را جزء وزراء و مقربین خویش قرار داد. مشت نمونۀ خروار است، کسانی‌که با تاریخ و حرکت‌های باطنی آشنایی دارند خوب این مطالب را می‌دانند که این مقدمه گنجایش ذکر آن‌ها را ندارد.

و هم اینک با یافتن فرصتی دیگر، در زمانی که بیداری اسلامی اخیراً می‌رفت تا دنیای کفر و استعمار را متزلزل نماید، آن‌ها بین مسلمین تفرقه انداختند، و با نفاق و شیطنت همه‌جا برای مسلمانان مشکلاتی ایجاد نمودند.

ده‌ها تن از علمای اهل سنت را در ایران به خاک و خون کشیدند و صدها نفر دیگر را آواره کردند، مساجد را تخریب نمودند و با تخریب مسجد شیخ فیض و گلوله باران کردن نماز‌گزاران در مسجد مکی یهود و هندوها را روسفید کردند.

و خطرناک‌تر از همه هزاران کتاب و جزوه علیه، اسلام و مقدسات اهل سنت بویژه صحابهش چاپ و نشر نمودند.

و در این راستا فردی بنام تیجانی علم کرد تا همه مقدسات اهل سنت، بویژه صحابه رسول خداص را زیر سؤال ببرد، وی خود را فردی سنی معرفی می‌کند که با تحقیق شیعه شده است و کتاب‌هایی به زبان عربی نوشته که در ایران این کتاب‌ها به زبان فارسی ترجمه شده و در سطح وسیعی توزیع گردیده، این طرفداران وحدت!!! در حالی این کتب را توزیع کردند که اگر کسی در این‌ مورد صحبتی می‌کرد روانه زندان می‌شد بعنوان نمونه به مولوی ابراهیم دامنی و تعدادی دیگر می‌توان اشاره کرد که هنوز در زندان بسر می‌برند، بگذارید سخن را خلاصه کنم آقای تیجانی کتاب‌هایش را از دروغ تهمت و افتراء پر نموده است اصلاً خجالت نمی‌کشد گویا همه خوانندگان کتاب‌های تیجانی در تصور وی افرادی احمق و نادان هستند به همین خاطر خیلی راحت دروغ می‌گوید و از احادیث ضعیف و ساختگی برای رسیدن به اهداف شومش استدلال می‌کند.

در پاسخ به یاوه‌های تیجانی، کتا‌ب‌های مختلفی به زبان عربی مثل [«لانتصار، وبل ضللت وكشف الجاني محمد التيجاني], نوشته شده است، از آنجائی‌که همه کتاب‌ها به زبان عربی بودند و خواننده فارسی زبان به آن‌ها دسترسی نداشت بنده کتاب اخیر یعنی «كشف الجاني محمد التيجاني» را که بسیار مختصر‌تر از بقیه کتب بود ترجمه نمودم تا برادران فارسی زبان با بعضی از دروغ‌ها و تهمت‌های تیجانی آشنا شده و ارزش کتاب‌ها و گفته‌های تیجانی را بدانند. مؤلف محترم در این کتاب بعضی از دروغ‌های تیجانی را برشمرده و به تناقض‌گویی‌های وی اشاره کرده است البته قابل یاد‌آوری است که مؤلف در این کتاب در صدد پاسخ دادن تیجانی نبوده مگر در مواردی اندک که به بعضی از یاوه‌های تیجانی پاسخ داده‌است. بنده در ترجمه سعی نمودم عبارت‌های تیجانی را از کتاب‌های فارسی نقل کنم و شماره صفحات کتاب‌های فارسی که بنیاد معارف اسلامی قم چاپ و نشر نموده است، را ذکر کنم تا در صورتیکه خواننده فارسی زبان خواسته باشد، به آن‌ها مراجعه کند. برای وی آسان گردد.

امیدوارم این کتاب برای خوانندگان محترم مفید واقع گردد و خداوند آن را در میزان حسناتم قرار دهد.

در پایان از خواننده گرامی تقاضای دعای خیر دارم.

والسلام

جعفر تقی زاده

پرورد گارجهانیان را شکر و سپاس می‌گوییم و بر پیامبرمان محمدص و اصحاب و پیروانش تا روز قیامت درود می‌فرستیم و بعد:

شیخ عثمان را از زمانی که دانشجوی دانشگاه بود، می‌شناسم وی از علاقه‌مندان به جستجو و تحقیق بود و تلاش می‌کرد تا در بسیاری از مسائلی که قابل بحث و اختلاف میان علما بود به حقیقت برسد و بعد از فارغ التحصیلی هم، این استعداد همچنان در وی باقی ماند در نتیجه همچنان سخنرانی و مناظره می‌کرد و صاحبان بدعت را پاسخ می‌داد و از نمونه‌های آن، همین کتابی است که در پاسخ تیجانی تالیف نموده و در این کتاب با ادله و برهان ثابت نموده است که تیجانی در بسیاری از مسائلی که از آن‌ها صحبت می‌کند، بی‌باکانه دروغ می‌گوید در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عبدالله بن مسعودس روایت است که رسول خداص فرمود:

«راستی را پیشیه خود سازید زیرا راستگویی به‌ سوی، نیکی هدایت و راهنمایی می‌کند و نیکی انسان را به بهشت می‌رساند و فرد همچنان راست می‌گوید و در جستجوی راستگویی است تا اینکه نزد خداوندأ صدیق و راستگو نوشته می‌شود و از دروغ، دوری کنید زیرا دروغگویی انسان را بسوی فسق و فجور رهنمون می‌شود و فسق و فجو ر انسان را به جهنم می‌رساند و فرد همچنان دروغ می‌گوید و در جستجوی دروغگویی است تا اینکه نزد خداوند کذاب و دروغگو نوشته می‌شود»[[1]](#footnote-1).

همچنین وی توضیح داده‌است که تیجانی از یک مذهب صوفی منحرف به مذهب منحرف دیگری متحول شده، مانند کسی که ازشدت گرما به آتش پناه ببرد بطوریکه وی مذهب اهل سنت و جماعت را که رسول خداص و یارانش بر آن بودند را نپذیرفته بود بنابراین مقایسه‌ای که بین مذهب اول و مذهب دومش انجام می‌دهد در واقع مقایسه‌ای میان تشیع و تصوف است. همچنین آقای عثمان بسیاری از انحرافات مذهب شیعه امامی را مطرح و بررسی کرده است مثل اعتقاد به تحریف قرآن که متناقض با این آیه شریفه قرآن کریم است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9] [[2]](#footnote-2).

کردن یاران رسول خداص و ستم کردن در حق آن‌ها و انحرافات دیگر شیعه را بخوبی بررسی کرده و با روشی علمی و اسلوبی واضح، بطلان آن‌ها را ثابت کرده است.

خداوند این تلاش‌هایش را مفید گرداند و به وی پاداش نیکو دهد. همانا خداوند شنونده و اجابت کننده است.

وصلی الله علی نبينا محمد وعلی آله وصحبه أجمعين

نوشته دکتر ناصر

مقدمه

حمد و سپاس از آن خداوندأ است، او را سپاس گفته و از او استعانت جسته و طلب بخشش می‌نماییم و از بدی نفس‌ها و اعمال بدمان به او پناه می‌بریم، کسی را که خداوندأ هدایت نماید هیچ‌کسی او را گمراه نمی‌کند و کسی را که خداوندأ گمراه نماید، هدایت نمی‌شود.

و گواهی می‌دهم که هیچ معبود بحقی بجز خدای یکتا نیست، او یگانه است و هیچ شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمدص بنده و فرستاده خداوندأ است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل‌عمران: 102][[3]](#footnote-3).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید، خداوند اعمال شما را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشد و کسی که از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند بتحقیق که به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد، ، منهج علمی در بحث و طرح قضایا، دلیل حسن نیت، سلامت فطرت و پاکی وجدان است و این مسئله‌ای است که بسیاری از نویسندگان معاصر فاقد آنند، و این جای شگفتی ندارد زیرا پیامبر اکرمص، این پیشین‌گویی را کرده‌اند. حذیفه بن یمانس می‌فرماید:

رسول خداص دو حدیث برای ما بیان نمودند، یکی از آن‌ها را مشاهده کرده‌ام و منتظر دیگری‌ام، ایشان فرمودند:

«امانت در ریشه دل‌ها جای گرفت سپس قرآن نازل شد، مردم از قرآن و سنت هم آموختند. بعد از آن، در مورد رفع امانت صحبت فرمودند که فرد می‌خوابد و امانت از قلبش برداشته می‌شود و اثری بسیار ضعیف از آن می‌ماند، وقتیکه امانت از قلبش برداشته می‌شود، اثرش مثل آبله بسیار کوچک باقی است مثل اینکه اخگری برپایت حرکت دهی، اثر آن را خیلی ضعیف و ناچیز، مشاهده می‌کنی و چیزی دیگر نیست».

راوی می‌گوید: سپس آنحضرتص سنگریزه‌ای برداشته و بر پایش حرکت دادند، و فرمودند:

«بعد از آن مردم، پی درپی می‌آیند بطوریکه کم‌تر کسی پیدا می‌شود که امانت را برگرداند تا اینکه گفته می‌شود در فلان قوم فردی امین وجود دارد تا جائیکه به وی گفته می‌شود چه مرد قوی، خوب و اندیشمندی است! درحالیکه در قلبش به اندازه دانه خردل ایمان وجود ندارد»[[4]](#footnote-4).

اهل بدعت در سایر عصور اسلامی چقدر تلاش نمودند تا در عدالت اصحاب پیامبرص شک و شبهه ایجاد نمایند و علماء بزرگ امت را متهم نمایند اما پروردگار در کمین است.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: 14]

هر اندازه بدعت‌سازان و گمراهان، حق را با باطل درمی‌آمیزند، فریبکاری می‌کنند، بلکه دروغ می‌گویند و دست به تزویر و تحریف می‌زنند. البته بضاعت آن‌ها همین است.

﴿وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾ [النور: 40].

«کسی‌که خداوند برای او نوری قرار نداده‌است، او نوری ندارد».

در این میان انسان‌های ساده لوح و نادان و افراد پست و چوپان صفتی که بدنبال هر صدایی می‌افتند از هوس پرستان پیروی می‌کنند و با قناعت به حرف اربابان‌شان سخن آن‌ها را می‌پذیرند (آن‌ها حال اربابان‌شان را نمی‌دانند یا می‌دانند و خود را به کری و کوری می‌زنند) بدون اینکه در جستجوی حق باشند و یا اینکه خواسته باشند راست و دروغ آن‌ها را بشناسند.

اخیراً یک دانشمند نما، کتاب‌هایی[[5]](#footnote-5) نوشته است و در آن‌ها به عیب‌جویی از پیروان حق پرداخته است در نقل‌هایش طبق عادت سلف و گذشتگانش، صدق و راستی را بر خود لازم قرار نداده‌است در نتیجه اگر توبه نکند نزد پروردگارش ضرر و زبان کرده و در دنیا هم مفتضح و رسوا شده است.

بنده این کتابم را به رشته تحریر در آوردم تا حد واندازه دروغگویی این فرد و تعدی و تجاوز وی آشکار گردد، هدفم پاسخ تفصیلی به همه گفته‌هایش نیست اما خواستم فقط کذاب و دروغگو بودن این مرد را در ادعاهایش روشن و آشکار نمایم، ناگفته نماند که در مورد این فرد از علمای تونس[[6]](#footnote-6) پرسیدیم، او را نشناختند و حتی اسم او را هم نشنیده بودند این در حالی است که او با افتخار می‌گوید که از علمای تونس است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سألنا عن ثمالة كل حى |  | فقال القائلون ومن ثمالة |
| فقلت محمد بن يزيد منهم |  | فقالوا زدتنا بهم جهالة [[7]](#footnote-7) |

هدف‌شان در این کار دفاع از دین و رضای خداوندأ است. اگر در کارم کوتاهی مشاهده شود و نقص و کمبود علمی‌ام برای علماء آشکار شود، برایم، اشکالی ندارد زیرا بنده معترفم که از سواران این میدان نیستم، اما از آنجائی‌که کسی را نیافتم تا این شکاف را پر کند و این دروغگو را پاسخ دهد در نتیجه بدون غرور و خودپسندی اقدام به این کار کردم زیرا، اگر آب نباشد تیمم روا باشد. سخنم احتمال خطاء و صواب دارد و مانند سخن پروردگار جهانیان نیست که باطل از هیچ جهتی به آن راه ندارد و همچنین مانند کلام معصوم صلوات الله وسلامه علیه نیست اگر دچار اشتباه شوم چه کسی بجز انبیاء معصوم است و اگر تخطئه شوم و خطا کار دانسته شوم، چه کسی از عیب‌جویی سالم مانده است. در نتیجه اگر کسی انحراف و یا اشتباهی یافت ما را راهنمایی کند زیرا کسی که هدفش رضای خداوندأ است حق را از هر کجا که باشد، دوست دارد و هر کسی او را راهنمایی کند، سخنش را می‌پذیرد اگر افرادی با پیروی از هوی و هوس‌شان، سخنم را نمی‌پذیرند، در برابر این گروه چاره‌ای ندارم. آیا تا کنون دیده‌اید که سایه چوپ کج، راست شود.

﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٣﴾ [الجاثیة: 23].

«آیا هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوسش را معبود قرار داده‌است و باوجودیکه (حق و باطل) را می‌شناسد، خداوند او را گمراه ساخته است و بر گوش و دل او مهر زده‌است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است پس چه کسی بجز خداوند، او را هدایت می‌کند، آیا پند نمی‌گیرید».

با تقدیم این کتاب، از خداوندأ مسئلت دارم که این عملم را به بارگاهش پذیرفته و خالص برای رضای خودش قرار دهد، همچنین از خداوندأ می‌خواهم که فرزندان مسلمان شیعه را بعد از اینکه دروغ بزرگان و علمای‌شان و خیانت آن‌ها نسبت به حق برای‌شان آشکار شود، هدایت نماید،

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الرعد: 17].

«کف دور انداخته می‌شود و آنچه به مردم نفع می‌دهد در زمین ماندگار است و باقی می‌ماند».

هدفم از نوشتن این کتاب، آگاه ساختن افراد فهمیده‌ای است که سخن اندک و مختصرگویی آن‌ها را از زیاده‌گویی و تطویل بی‌نیاز می‌کند. خوانندگان گرامی! سخنان را با ترازوی عدالت و انصاف بسنجید و حق را به صاحب حق بدهید، خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ٧ أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ٨ وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ ٩﴾ [الرحمن: 7-9].

«خداوند آسمان را بر افراشت و ترازوی (عدالت) را وضع نمود برای اینکه بر عدالت تعدی و تجاوز نکنید و در وزن کردن، عدالت کنید و از ترازو مکاهید».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولا تكتب بكفك غير شيء |  | يسرك فی القيامة أن تراه |

«بادست خودت فقط همان چیزی را بنویس که دیدن آن روز قیامت تو را خوشحال می‌کند».

من در شگفتی و تعجبم و این شگفتی و تعجب پایان یافتنی نیست که چرا انسان دروغ می‌گوید؟ چرا از حق پیروی نمی‌کند؟ چرا دلیل را با دلیل پاسخ نمی‌دهد؟ سؤال‌ها بسیارند و جواب‌ها اندک، بلکه جوابی وجود ندارد. شیخ معلمی در کتاب بی‌نظیرش «القائد إلى تصحيح العقائد» علل بسیاری ذکر نموده است که انسان را از پیروی حق و مخالفت با خواهشات نفسانی جلوگیری می‌کنند ما به ذکر بعضی از این علل می‌پردازیم که عبارتند از:

1. انسان فکر می‌کند که اقرار به اینست که وی بر باطل بوده است، چنین اقراری برای او سنگین است.
2. فرد در مسیر و راه باطلش جاه، شهرت و مالی کسب کرده است در نتیجه اعتراف و اقرار به حق برای او سنگین تمام می‌شود زیرا فرد این منافع را از دست می‌دهد.
3. تکبر علتی دیگر است، فرد فکر می‌کند که اقرار وی به حق، بمعنی اقرار به ناقص بودن خودش است و این فلانی است که او را هدایت کرده است.
4. توانایی پذیرش صدمه را ندارد و اراده و قدرت تصمیم‌گیری او ضعیف است؛ زیرا با پذیرش حق، برای وی آشکار می‌شود که آباء و اجدادش و شیوخ و علمایش و تمام کسانی که از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کرده و با دید احترام و بزرگداشت به آن‌ها می‌نگریسته، همه بر باطل بوده‌اند و همان کسانی که آن‌ها را تحقیر و تمسخر می‌کرده و به جهالت، گمراهی و کفر نسبت می‌داده، بر حق هستند.

در اینجا باید گفت، راه حل آن، اینست که امور زیر را نصب عین خویش سازد:

1. به شرافت حق و پستی باطل بیندیشد.
2. میان نعمت‌های موقت دنیا و رضایت پروردگار و نعمت‌های آخرت مقایسه نماید.
3. در اموری که برای وی حقانیت آن‌ها آشکار می‌شود هر چند بر خلاف خواهشات نفسانی‌اش است، آن‌ها را پیذیرد و به آن‌ها عمل نماید.
4. برای جدایی میان سرچشمه دلائل و سرچشمه شبهات تلاش نماید.
5. خودش را عادت دهد که به نرخ روز نان نخورد بطوریکه اگر مردم نیکی و خوبی کردند، او هم‌چنین کند و اگر بدی کردند، بدی نماید بلکه اگر مردم نیکی نمودند، نیکی کند و اگر بدی کردند او بدی نکند.
6. بسیار دعا کند و از خداوندأ بخواهد که حق را برایش حق، نمایان کند و به او توفیق پیروی عنایت کند و باطل را، باطل نشان دهد و توفیق پرهیز از آن را عنایت فرماید:

و در پایان، این گفته امام عبدالرحمن معلمی/ را بقلم می‌آورم چنانچه فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما كان ما كان عن حب لـمحمدة |  | ولم نرد سمعة بالبحث والجدل |

«آنچه انجام شده بخاطر حب تعریف و تمجید نیست وهمچنین هدف ما از بحث وجدل کسب سمعه وشهرت نیست».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكنما الحق أولى أن نعظمه |  | من الخداع بقول غير معتدل |

«اما حق بیشتر شایسته تعظیم است از خدعه و فریبی که باسخن نادرست انجام می‌گیرد».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولا أحب لكم إِلا الصواب كما |  | أحبه وهو من خير الـمقاصد لي |

«و فقط حق را برای شما می‌پسندم هما نطوریکه برای خود می‌پسندم و این از نیکوترین اهداف من است».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فظن خيراً كظنى فيك محتملاً |  | ما كان أثناء نصر الحق من خطل |

«گمان خیر داشته باش، همانطوریکه من در مورد تو گمان خیر دارم با این احتمال که هنگام یاری کردن حق لغزش و اشتباهی شاید صورت گیرد».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فانما غضبى للحق حيث أرى |  | إعراضكم عنه تعليلاً بلا علل |

«خشم من فقط برای حق است زیرا شما را مشاهده می‌کنم که از حق بادست آویز قرار دادن علتی که درواقع علت نیست روی گردانی می‌کنید».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقد علمتم صوابي في محاورتي |  | والحمدلله رب السهل والجبل |

«شما حقانیت و راستی‌ام را در این تلاشم می‌دانید و حمد وسپاس از آن خداوند است که او پروردگار کوه و صحرا است».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمين

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: 8].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید واجبات را برای خداوند انجام دهید و به عدالت و داد‌گری گواهی دهید و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد تا عدالت نکنید، عدالت کنید که عدالت به تقوی و پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که خداوند به اعمال شما آگاه است».

معرفی تیجانی و کتاب‌ها و منهج او

تیجانی ادعا می‌کند که او از دانشگاه زیتونه در تونس فارغ التحصیل شده است و فردی صوفی و منسوب به فرقه تیجانی بوده است سپس به عربستان سعودی رفته و وهابی خالص شده است و از آنجا به تونس برگشته و مشغول نشر وهابیت و انکار اندیشه تصوف و سایر اندیشه‌ها شده است بعد از آن به بیروت مسافرت کرده و در کشتی با فردی بنام منعم ملاقات کرده و از آن متأثر شده است سپس مسافرتی به عراق داشته و بعد از آن شیعه اثنا عشری شده است وی مدعی است که او بعد از یک جستجوی جدی از حقیقت، سرانجام به حقیقت دست یافته است.

ای کاش! این مرد در ادعایش صادق بود اگر ادعاهای او درست می‌بود ما دست در دست او گذاشته با او بیعت می‌کردیم اما او متاسفانه کتاب‌هایش را از دروغ، خدعه، فریبکاری، عیبجویی و بدگویی پر کرده است و این آن چیزی است که در لابلای این کتاب مشاهده خواهید نمود.

تاکید وی در کتاب‌های چهارگانه مذکورش بر یک مسئله، آن هم طعن در صحابه رسول خداص است و واقعیت اینست که شیعه هنگام بحث و گفتگو با اهل سنت، چیزی غیر از این ندارند.

و در این یک مسئله هم، برهان و دلیلی ندارند. اهل سنت معتقد به عصمت اصحاب پیامبرص بعنوان افراد نیستند بلکه سر زدن خطا و اشتباه از آن‌ها را جائز می‌دانند ولی با وجود این آن‌ها را تبجیل کرده و با دید انصاف به این اشتباهات نگریسته و میان اشتباهات کم و اعمال صحیح و درست آن‌ها مقایسه‌ای انجام می‌دهند.

طعن شیعه در صحابه پیامبرص چهار حالت دارد.

1. دروغ‌هایی که علیه صحابهش گفته شده و از آن‌ها سر نزده است.
2. مواردی که اجتهادی است.
3. اشتباهات کوچکی که بزرگ شده است و چند برابر دروغ به آن‌ها افزوده شده است.
4. اشتباهاتی که از آن‌ها سرزده است اما این اشتباهات در برابر دریای نیکی‌های آن‌ها چیزی بحساب نمی‌آید.

اگر تیجانی در ادعای خودش که او دنبال حقیقت است و در جستجوی آن است صادق می‌بود، دروغ نمی‌گفت. زیرا صاحب حق دروغ نمی‌گوید و صاحب باطل راست نمی‌گوید.

(والله الـمستعان)

پاسخ به كتاب: آنگاه. . . . . هدايت شدم

1- تیجانی در صفحه 41 این کتاب می‌گوید:

«و بعضی از علماء و شیوخ الازهر در جلساتم حاضر می‌شدند و از آن همه آیات و احادیثی که از حفظ داشتم و آن همه دلیل و برهانی که می‌دانستم و ردخور نداشت تعجب می‌کردند و از من می‌پرسیدند که فارغ التحصیل کدام دانشگاه هستم من با غرور نام دانشگاه زیتونه را می‌بردم».

و تیجانی همچنین در صفحه 42 می‌گوید:

«یکی از علماء الازهر به من گفت: تو باید در اینجا، در الازهر باشی».

در صفحه 41 می‌گوید:

«من هم در جایگاه مخصوص میان آن عالم الازهری و پدر شنوده (کشیش مسیحی) نشستم و از من خواستند تا در جمع حاضرین سخنرانی کنم و من هم بدون هیچ مشقتی و طبق معمول که در مسجد‌ها و مراکز فرهنگی در کشورم سخنرانی می‌کردم، در آنجا سخنرانی ایراد نمودم».

و بعد از تمام این صحبت‌ها تیجانی در صفحة 74 -75 می‌گوید:

«بقدری تعجب کردم که این کودک هوشیار[[8]](#footnote-8)، هرچه می‌گوید از بر می‌گوید مانند یکی از ماها که سوره‌ای از قرآن، از حفظ است. . . . و با من مسلسل وار شروع به گفتگو کرد مانند یک استاد که با شاگردش می‌گوید و او را درس می‌آموزد. و خود را در برابرش ناتوان یافتم و آروز می‌کردم ای‌کاش با دوستم بیرون رفته بودم و با این کودک نمی‌ماندم زیرا. هیچیک از آنان سؤالی از من در فقه یا تاریخ نکرد مگر اینکه از پاسخ‌گویی عاجز ماندم».

به شیوخ الازهر افتخار می‌کند و از آن‌ها سؤال می‌کند اما در برابر کودک نجف ناتوان است و فرار می‌کند و همه این صحبت‌ها از تیجانی بخاطر اینست که به ما بگوید کودک نجف از علماء الازهر عالم‌تر و دانشمند‌تر است.

کسیکه به خودش و خوانندگانش احترام بگذارد چنین سخنی نمی‌گوید. این تیجانی خودش هنگامی که از علماء و کودک نجف آموزش گرفت چه شد؟ کذاب و دروغگویی از وی درست شد که تهمت می‌زند، دروغ می‌بافد، داستان‌های خود ساخته می‌گوید و خواننده را اغفال می‌نماید.

خواننده بزرگوار، آنچه ما در صفحات این کتاب می‌آوریم برای شما دروغگویی، فریبکاری، ظلم، تجاوز، انحراف از روش علمی در طرح قضایا، نادانی و نیت زشت و بد این مرد را هویدا وآشکار می‌سازد جای چنین افرادی کنار دروازه، جای کفش محققین است، و از دور باید نظاره گر باشند بزودی پرده‌های دروغ و فریب برداشته خواهد شد.

2- او درصفحه 43 می‌گوید:

«مگر نه خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: بنده‌ام اطاعتم کن تو را مانند خودم قرار می‌دهم که به هر‌چه بگویی (کن) انجام پذیرد».

این حدیث قدسی (به گمان تیجانی) را در جایی که احتمال وجود آن می‌رفت در کتاب‌های موضوعات (احادیث ساختگی) هم نیافتم این از گمراهی‌های اندیشه صوفیانه‌ای است که تیجانی بر اساس آن پرورش یافته است.

3- و در صفحه 45-46 می‌گوید:

«به منعم گفتم: اگر می‌دانستم شیعه‌ای هرگز با شما صحبت نمی‌کردم منعم گفت: چرا؟

گفتم: برای اینکه شما مسلمان نیستید، زیرا علی بن ابی‌طالب را می‌پرستید و خوبان و میانه‌روهای شما که خداأ را می‌پرستند رسالت و پیامبری حضرت محمدص را قبول ندارند و جبرئل را ناسزا می‌گویند و معتقدند که او به امانت الهی خیانت ورزید و به جای اینکه رسالت الهی را به علی برساند به محمدص رساند؟».

سپس تیجانی می‌گوید: «من این معلومات را از کتب تاریخ مثل [فجر الاسلام، ضحي الاسلام، ظهر الاسلام] احمد امین گرفته‌ام».

این دروغی صریح و آشکار است و احمد امین چنین سخنانی در کتاب‌هایش ذکر نکرده است. بله ما اعتقاد داریم که بعضی از شیعیان معتقد به الوهیت علی هستند و آن‌ها سبئیه[[9]](#footnote-9) هستند. ولی احمد امین در کتاب‌هایش شیعه اثناعشری را ذکر کرده است و اعتقاد به الوهیت علی، عدم ایمان به رسالت محمدص و فحش دادن به جبرئل÷ را به آن‌ها نسبت نداده‌است. اما به آن‌ها کفریات دیگری نسبت داده‌است.

مثل اعتقاد به رجعت[[10]](#footnote-10)، غیب دانستن ائمه[[11]](#footnote-11)، زنده کردن مرده‌ها توسط ائمه[[12]](#footnote-12) تحریف قرآن[[13]](#footnote-13) و اعتقاد به مرتد شدن همۀ صحابهش بجز سه نفر[[14]](#footnote-14) و غیر این‌ها از اموری که کفر واضح و آشکار هستند.

4- و در صفحه 46 می‌گوید:

«این منعم شیعه مذهب گفت: خود احمد امین هم به زیارت عراق آمده بود و من در میان استادانی بودم که در نجف با او ملاقات کردیم و هنگامیکه نسبت به سخنانش در مورد شیعیان به او اعتراض کردیم با پوزش گفت: متاسفانه من چیزی در مورد شما نمی‌دانستم و هرگز با شیعیان تماس نداشتم و این نخستین بار است که شیعیان را ملاقات می‌کنم.

این دروغ و افتراء بر احمد امین است اگر این سخن صحیح باشد چرا احمد امین در کتاب‌هایش از آن رجوع نکرده است علاوه بر این، او سخنانش را در مورد شیعه از کتاب‌های معتبر آن‌ها نقل کرده است پس چگونه او می‌گوید که چیزی در مورد شیعه نمی‌داند؟

احمد امین بعد از ذکر مهم‌ترین اعتقادات شیعه، می‌گوید: این خلاصه دیدگاه تشیع نسبت به امام است که از معتبرترین کتاب‌های آن‌ها گرفته شده است و اعتمادم در نقل این روایات بر سخنان خود ائمه است بدون اینکه شروح و حواشی در آن دخالتی داشته باشد[[15]](#footnote-15).

و چرا این سخنان را آقای تیجانی در همان زمان زندگی احمد امین مطرح نکرد تا از او در این مورد پرسیده شود؟ تازه کتاب‌های احمد امین، وجود دارند و در دسترس هستند و او از کتاب‌های شیعه نقل می‌کند، وی سخن کلینی را از کافی نقل می‌کند. و همچنین [نهج البلاغة، اعيان الشيعة، حيات القلوب، بحار الأنوار مجلسي، وقفة الزائرين مجلسي]. و کتاب‌های دیگر شیعه را بعنوان مرجع ذکر می‌کند. پس آیا کسی که این کتاب‌ها را بخواند و نقل خودش را به این کتاب‌ها نسبت دهد، می‌گوید من چیزی در مورد شیعه نمی‌دانم؟!.

5- تیجانی در صفحه 49 می‌گوید:

«نظرش را پسندیدم و در جای خلوتی رفتیم که من وضوء بگیرم و او را برای نماز خواندن جلو انداختم که آزمایشش کنم چگونه نماز می‌خواند و آنگاه خودم نماز را اعاده کنم».

اگر این مطلب از تیجانی درست با شد دلیل برخیانت درونی، اهمیت ندادن به نماز و آگاهی قابل توجه وی در مورد تقیه است و مؤمنی که خوف خدا را در دل داشته باشد، جرات انجام چنین کاری را ندارد بطوریکه نمازی بخواند که معتقد به بطلان آن باشد.

و در صفحه 49-50 تیجانی می‌گوید:

که نماز مغرب را با برادرش منعم خوانده، «بعد به رستوران رفتیم و نماز عشاء را به امامت او خواندیم».

نزد شیعه اوقات نماز سه تا هستند و آن‌ها مغرب و عشاء را با هم جمع می‌کنند پس یا تیجانی کذاب و دروغگو است یا اینکه برادرش منعم با او از باب تقیه وارد شده و با او معامله به مثل نموده است.

6- و در صفحه 52 می‌گوید:

«و اگر محمدص سرور و سالار پیامبران می‌باشد همانا عبد القادر سرور اولیاء است و پیامبر، او را بر تمام اولیاء مقدم دانسته و او است که گفته: و همه مردم هفت بارگرداگرد خانه خدا طواف می‌کنند و اما من، خانه گرداگرد خیمه‌ها و چادرهایم طواف می‌کند. و تلاش می‌کردم او را قانع سازم که شیخ عبدالقادر نزد برخی از مریدان و محبانش آشکار می‌آید و بیماری‌هایشان را درمان می‌کند و گره‌هایشان را می‌گشاید».

این مطلب انحراف شدید تیجانی را قبل از شیعه شدنش آشکار می‌سازد (اگر در نوشته‌اش راستگو باشد) و ارتباط قوی بین تشیع و تصوف را برای ما اثبات و تایید می‌کند و دلیلی است که تشیع و تصوف دو روی یک سکه هستند. نزد اهل سنت فرد معتقد به اینکه گیلانی یا غیر او، هر کس دیگر از بزرگان، آشکارا نزد بعضی از مریدان و دوستان خود می‌آید و مریضی آن‌ها را معالجه و درمان می‌کند و اندوه و غم آن‌ها را برطرف می‌کند، چنین فردی کافر شده و از دین اسلام خارج می‌شود.

خداوندأ می‌فرماید:

﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ ١٤﴾ [الرعد: 14].

«دعا و نیایش فقط شایسته خداوند است و کسانی که جز خداوند، دیگران را صدا می‌کنند، آن‌ها به هیچ وجه ندایشان را اجابت نمی‌نمایند (و صدا کننده غیر خداوند) مانند کسی است که دست‌هایش را باز کرده و می‌خواهد آب را به دهانش برساند وی هر گز نمی‌تواند آب را برساند و دعای کافران چیزی جز گمراهی و سرگردانی نیست».

و خداوند می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبأ: 22-23].

«بگو: کسانی را صدا کنید که بجز خدا می‌پندارید، آن‌ها در آسمان و زمین به اندازه ذره‌ای مالک نیستند و در آسمان‌ها و زمین هیچ مشارکتی ندارند و خداوند درمیان‌شان یاوری ندارد و هیچ شفاعتی نزد خداوند مفید واقع نمی‌شود مگر شفاعت فردی که خداوند به وی اجازه دهد».

آلوسی می‌فرماید: کلام خداوند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا﴾ [الحج: 73]. «آن کسانی را که بجز خداوند می‌خواهید هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند». اشاره به مذهب افراط کنندگان در مورد اولیاء خداوندأ دارد بطوریکه این افراد در مشکلات از اولیاء کمک می‌طلبند و از خداوند غافل می‌شوند، برای اولیاء نذر می‌کنند و فهمیده‌ترهای آن‌ها می‌گویند: اولیاء وسیله رسیدن ما به خدا هستند، ما برای خدا نذر می‌کنیم و ثوابش را برای ولی قرار می‌دهیم. و بر خواننده پوشیده نیست که آن‌ها در دعوای اول‌شان شبیه‌ترین مردم به بت پرستان‌اند که می‌گفتند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«آن‌ها را پرستش نمی‌کنیم مگر اینکه ما را به خداوند نزدیک نمایند».

ابوبکر حنبلی می‌گوید: شرک بزرگ بر شش نوع است:

صدا کردن غیر خداوندأ مثل انبیاء و اولیاء برای طلب رزق یا شفا دادن مرض یا چیزهای دیگر: زیرا خداوندأ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [یونس: 106] [[16]](#footnote-16).

«غیر از خداوند، چیزهایی را که به تو نفع و ضرری نمی‌رسانند مخوان، اگر این کار را کردی، همانا از ستمکارانی».

همچنین سخن اول عبدالقادر گیلانی: «همه مردم اطراف بیت (کعبه) هفت بار طواف می‌کنند و بیت (کعبه) اطراف خیمه‌های من طواف می‌کند». سخنی کفر آمیز است. البته صدور این جمله از عبدالقادر گیلانی به ثبوت نرسیده است.

7- تیجانی در صفحه 56 می‌گوید:

«ولی در حقیقت از تاریخ اسلام نه کم می‌دانستم و نه زیاد، زیرا معلمان و استادان همواره ما را از خواندن تاریخ منع می‌کردند و ادعا می‌کردند که این تاریخ سیاه وتاریکی است و هیچ فایده‌ای در خواندنش نیست».

ریسمان دروغ چقدر کوتاه است، تیجانی در صفحه: 23 کتابش گفت: «آن‌ها از حماس، صراحت و اطلاعات زیاد من تعجب می‌کردند». و در فقره شماره: 3 متذکر شد: که کتاب‌های احمد امین را خوانده است. و متصف کردن تاریخ اسلام به تاریخی سیاه، دروغ ساخته و پرداخته شیعه است و بجز شیعه، کسی دیگر این سخن را نمی‌گوید حتی خاور شناسان اعتراف می‌کنند که در تاریخ اسلام عصرهای طلائی و درخشانی است بویژه عصر خلفای راشدین، و اگر اساتید تیجانی تاریخ درخشان مسلمانان را تاریخی سیاه و تاریک می‌خوانند وشیوخ ما سخنی غیر از این می‌گوید و این کتب دانشمندان ما است که تاریخ گذشتگان صالح را می‌نویسد و به قلم می‌آورد و اگر هدف تیجانی تاریخ سیاه مثل تاریخ شیعه است این تاریخ ما نیست زیرا شیعه برای یک روز هم اسلام را یاری نکردند، سرزمینی را فتح نکردند و دشمنی را دفع ننمودند بلکه عکس آن صحیح و درست است جهاد آن‌ها همیشه در زمان گذشته و عصر حاضر علیه اهل سنت بوده است.

ما در گذشته برای آن‌ها جهاد و تلاشی برای اسلام نمی‌بینیم و آنچه از آن‌ها می‌دانیم عبارتند از:

1. همکاری با تاتار از طریق ابن علقمی و نصیر طوسی هنگامی که داخل بغداد شدند و فساد و تباهی آوردند[[17]](#footnote-17).
2. همکاری آن‌ها با نصاری در جنگ‌های صلیبی و باز کردن مرزها برای آنان[[18]](#footnote-18).
3. هنگامی‌که ارتش عثمانی‌ها توسط روس شکست خوردند جشن گرفتند و همیشه با عثمانی‌ها در حال جنگ بسرمی بردند[[19]](#footnote-19).
4. کشتن حاجیان و برداشتن و ربودن حجر الاسود و بردن آن به احساء[[20]](#footnote-20).

اما کارهای آن‌ها در زمان حاضر عبارتند از:

1. خمینی می‌گوید: راه قدس از عراق (کربلا) می‌گذرد و نصیر طوسی، کسی را که باعث قتل عام مردم بغداد در زمان تاتار گردید تعریف و تمجید می‌کند[[21]](#footnote-21).
2. کشتن دعوت‌گران اهل سنت داخل ایران امثال احمد مفتی زاده و شاگردان او دکتر مظفریان و دیگران که تعداد آن‌ها بسیار است [[22]](#footnote-22).
3. کشتار صبرا و شاتیلا بدست حرکت شیعه أمل[[23]](#footnote-23).
4. روایات و سخنان آن‌ها در مورد آزاد ساختن بیت الحرام و مسجد نبوی[[24]](#footnote-24) انفجارهای حرم[[25]](#footnote-25).

و بجز این‌ها، کارهای زیادی انجام دادند وکافی است که فقط گفته‌های (احقاقی حائری) را در مورد فتوحات اسلامی در سرزمین فارس بدانید. احقاقی می‌گوید: ضربه‌هایی که دو ملت بزرگ ایران و روم در نتیجه (حمله) مسلمانان خوردند و برخوردی که از طرف عرب‌های بادیه‌ نشینی که از روح اسلام خبر نداشتند، با آن مواجه شدند، در نفس‌شان گرایش و تاثیر منفی از عرب و شریعت آن‌ها بجا گذاشت طبیعت ساکنان صحراء و انسان‌های اوباش و خشن، و خرابی و ویرانی که به شهرهای زیبا و زمین‌های آباد شرق و غرب وارد ساختند و غارت‌های شهوت پرستان و آزمندان تشنه به ناموس و عفت، دو حکومت امپراطوری و بزرگ. . . . تا آخر[[26]](#footnote-26).

خواننده گرامی! آیا در سخنان این احقاقی معاصر نمی‌اندیشی؟ کسیکه صحابهش، فاتحان سرزمین فارس را، سرزمینی که قلبش مشتاق آنست چون ملی گرا است چنین توصیف می‌کند که آن‌ها عرب‌های صحرانشین و اوباش، و شهوت پرست و تشنه عفت دختران فارس هستند و نمی‌دانم فارس آن زمان (زرتشتیان) چه عفتی داشتند که احقاقی برای آن عفت اشک می‌ریزد درحالیکه آن‌ها نکاح محارم را مباح می‌دانستند.

آیا فرد مسلمان چنین سخنی می‌گوید؟ و همین علت اساسی بغض شیعه نسبت به عمرس است زیرا عمرس حکومت فارس را درهم شکست و بهمین علت شیعه فرزندان حسین را تجلیل کرده و به بزرگی توصیف می‌کنند زیرا فارس‌ها، دائی‌های فرزندان حسین از همسر حضرت حسین، شهربانو دختر یزد گرد هستند[[27]](#footnote-27).

و همچنین سلمان فارسیس را فقط از میان صحابهش تجلیل می‌کنند نه دیگران را، تا جائی که گفته‌اند به سلمان وحی می‌شد[[28]](#footnote-28).

همه این‌ها فقط بخاطر اینست که او فارسی است نه به خاطر چیزی دیگر. و به همین خاطر در کتاب‌هایشان از علی بن ابی‌طالبس روایت می‌کنند که ایشان در مورد کسری فرمودند: خداوندأ او را از عذاب جهنم نجات داد و آتش بر او حرام است[[29]](#footnote-29).

8- در صفحه 61 تیجانی می‌گوید:

«که آنجا غیرت وهابیت در من به‌جوش آمد که فوراً به دکتر گفتم: پس تو ای حضرت دکتر وهابی هستی زیرا آن‌ها هم مانند تو معتقد به وجود اولیای الهی نیستند».

1. تیجانی اهل سنت را برای تمسخر و عیب‌جوئی وهابی می‌نامد, اهل سنت خود را وهابی نام نگذاشته‌اند اگرچه این اسم -به خودی خود- شرف و افتخار آن‌ها است اهل سنت متبع و پیرو سلف هستند، مبتدع نیستند[[30]](#footnote-30).
2. تیجانی می‌گوید: «آن‌ها معتقدند که اولیائی وجود ندارد».

این دروغ صریحی است بحمد الله کتب اهل سنت همه جا صدا می‌کنند و می‌گویند: این ادعا دروغ است.

امام محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی در کتابش (كشف الشبهات) می‌فرماید: «دوستی اولیاء و پیروی از آن‌ها و اعتراف به کرامات آن‌ها بر تو واجب است و بجز مبتدعات و گمراهان، کسی کرامات آن‌ها را انکار نمی‌کند و دین خداوندأ دین وسط بین دو طرف (افراط وتفریط) است»[[31]](#footnote-31).

ای‌کاش تیجانی یکی از کتاب‌های کسانی که آن‌ها را وهابی می‌نامد ذکر می‌کرد که آن‌ها در این کتاب چنین ادعائی کرده‌اند. خداوندأ دروغگویان را لعنت کند. آنچه علماء اهل سنت آن را انکار می‌کنند یاوه گویی‌های تیجانی است که در مورد عبد القادر گیلانی در فقره شماره: 6 متذکر شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألم تر أن الحق تلقاه أبلجا |  | وأنك تلقد باطل القول لجلجا |

«آیا نمی‌بینی که حق واضح و آشکار نزد تو آمد و تو با شک و تردید به استقبال باطل می‌روی».

9- در صفحه 63-24 تیجانی می‌گوید:

«ما اهل سنت و جماعت معتقدیم که او (پیامبرص) تنها در تبلیغ قرآن معصوم است».

چه کسی نمایندگی اهل سنت و جماعت را به تو داد تا با زبان آن‌ها صحبت کنی؟ نه، سوگند به خداوندأ نه قبل از شیعه شدن از اهل سنت بودی و نه بعد از شیعه شدن از اهل سنت هستی[[32]](#footnote-32).

ما این حق را داریم که از تیجانی بخواهیم تا برای ما مرجعی را که این سخن اهل سنت را از آن گرفته است، ذکر کند.

اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد عصمت اینست که پیامبرص در تبلیغ معصوم هستند چه این تبلیغ در کتاب‌ها باشد و چه در چیز دیگری، چنانچه بعنوان مثال رسول خدا محمدص در تبلیغ قرآن و سنت معصوم است.

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«یعنی پیامبر خدا از هوی و هوس صحبت نمی‌کند بلکه صحبت او وحیی است که از طرف خداوند به او وحی می‌شود».

پس قرآن وسنت هر دو وحی هستند و فرق بین قرآن و سنت اینست که قرآن کلام خدا است و سنت کلام رسول خداص است و فرق‌های دیگری وجود دارد که اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست.

پس اهل سنت معتقد به عصمت پیامبرص در تبلیغ هستند، تبلیغ قرآن یا سنت باشد، فرقی نمی‌کند همچنین معتقد به عصمت رسول خداص و پیامبران دیگر از گناهان کبیره و امور خلاف مروت هستند و در مورد عصمت پیامبرص از گناهان صغیره اختلاف نظر دارند و صحیح این است که گناهان صغیره از پیامبر سر می‌زند اما به دلائل زیر بر این گناهان ثابت نیماند: خداوند می‌فرماید:

1. ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾ [طه: 121].

«آدم پرورد گارش را نافرمانی کرد در نتیجه راه را گم کرد».

و درباره پیامبرص می‌فرماید:

1. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: 1].

«ای پیامبر چرا آنچه خداوند برایت حلال کرده حرام می‌کنی»؟.

و درباره رسول خداص می‌فرماید:

1. ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢﴾ [عبس: 1-2].

«چهره درهم کشید و روی گرانی کرد هنگامی‌که فرد نابینا آمد».

1. و در بارهء حضرت موسی÷ می‌فرماید:

﴿وَأَلۡقَى ٱلۡأَلۡوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأۡسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيۡهِ﴾ [الأعراف: 150].

«الواح (صفحاتی که در آن‌ها تورات نوشته شده بود) را انداخت و سر برادرش را گرفت و به طرف خودش می‌کشید».

1. و می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ﴾ [الأنفال: 67].

«پیامبر نمی‌تواند اسیر داشته باشد. . . .».

1. و می‌فرماید:

﴿وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُ﴾ [الأحزاب: 37].

«و از مردم می‌ترسی و خداوند مستحق‌تر است که از او بترسی».

1. و می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤﴾ [الصافات: 143-144]. «اگر او (یعنی حضرت یونس ÷) تسبیح نمی‌گفت در شکم ماهی تا روز قیامت باقی می‌ماند».

1. و می‌فرماید:

﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩﴾ [ص: 24].

«داود دانست که ما او را آزمایش کردیم پس از پرودگارش مغفرت خواست و به رکوع افتاد و انابت و رجوع نمود».

1. و می‌فرماید:

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ﴾ [التوبة: 43].

«خداوند از تو گذشت نمود چرا به آن‌ها اجازه دادی»؟.

1. و می‌فرماید:

﴿قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦﴾ [هود: 46].

«خداوند گفت: ای نوح او از اهل تو نیست زیرا نیکوکار نیست آنچه به آن علم نداری از من سؤال نکن من تو را نصیحت می‌کنم از اینکه از نادانان باشی».

قاضی عیاض می‌گوید: مسلمانان اجماع نموده‌اند، پیامبران از فواحش و گناهان کبیره‌ای که باعث هلاکت می‌شوند معصوم‌اند. و همچنین هیچ اختلافی نیست در اینکه پیامبران از کتمان رسالت و کوتاهی در تبلیغ معصوم‌اند.

اما گروهی از سلف و غیر سلف سرزدن گناهان صغیره را از انبیاء جائز دانسته‌اند و گروهی دیگر از محققین و متکلمین معتقد به عصمت انبیاء از گناهان صغیره هستند همانطوری‌که از گناهان کبیره معصومند. و بعضی از ائمۀ ما می‌گویند: بنابر هر دو قول، در این اختلافی نیست که آن‌ها از تکرار و کثرت گناهان صغیره معصومند و همچنین از انجام صغیره‌ای که حشمت آن‌ها را از بین ببرد و مروت آن‌ها را ساقط نماید و باعث تحقیر شود معصومند. این‌ها مسائلی هستند که انبیاء از آن‌ها معصومند و بر این مطلب اجماع شده است[[33]](#footnote-33).

و همچنین می‌گوید: ای خواننده! برای تو با آنچه ما گفتیم حق واضح و آشکار گردید که پیامبرص از جهل به خداوندأ و صفات آن معصوم است و همچنین معصوم است از اینکه حالتی داشته باشد که با علم اجمالی در مورد ذات و صفات خداوندأ منافات داشته باشد این عصمت بعد از نبوت با عقل و اجماع ثابت است و قبل از نبوت با دلائل سمعی و نقلی ثابت است و همچنین بطور قطعی عقلاً و شرعاً معصوم است از اینکه چیزی از امور شرع را بیان نماید یا از امور وحی از طرف خداأ تبلیغ نماید و آن را نداند و از اموری مثل دروغ و وعده خلافی عمدی و غیر عمدی از هنگامی که خداوند او را به رسالت و نبوت انتخاب نموده، معصوم است و این امور باشرع و اجماع و برهان و دلیل بر وی محال است و پیامبر، از این امور، قبل از نبوت هم بطور قطعی پاک و مبرا است و از گناهان کبیره با اجماع پاک است و تحقیق اینست که از گناهان صغیره هم پاک است. و از ادامه سهو، غفلت و استمرار خطا و فراموشی در آنچه برای امت تشریع کرده است پاک و مبر است و همچنین پیامبر در تمام حالات اعم از خوشنودی، خشم، جدیت و شوخی معصوم است[[34]](#footnote-34).

10- در صفحه 65-66 تیجانی می‌گوید:

«منعم به من گفت: آیا تفسیر این آیه شریفه را خوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56].

«همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر صلوات می‌فرستند، پس ای مؤمنان بر او صلوات بفرستید و سلام کنید سلام تمام وکامل».

مفسرین شیعه و سنی متفق القول‌اند که اصحابی که این آیه درباره آن‌ها نازل شد، خدمت حضرت رسولص رسیده عرض کردند ای رسول خدا فهمیدیم بر تو چگونه سلام کنیم ولی نفهمیدیم چگونه بر تو درود و صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمودند:

بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» و هرگز بر من صلوات منقطع و ناقص نفرستید. عرض کردند: یا رسول الله! صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و آنگاه سکوت کنید و همانا خداوند کامل است و جز کامل را دوست ندارد».

رسول خداص راست و درست فرموده است:

«إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ».

«چون حیا را کنار گذاشتی هرچه می‌خواهی بکن»[[35]](#footnote-35).

الله أكبر، ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا﴾ [الکهف: 5].

«سخن بزرگی از دهان‌هایشان بیرون می‌شود و بجز دروغ، چیزی نمی‌گویند».

آیا مفسرین اهل سنت برای حدیث دروغین اجماع کرده‌اند؟ و جای تعجب است که تیجانی در حاشیه این حدیث، را به تفسیر ابن اثیر! نسبت داده‌است و ما اسم چنین تفسیری را نشنیده‌ایم و علمایی که زندگی‌نامه ابن اثیر را نوشته‌اند برای او کتاب تفسیری ذکر نکرده‌اند.

جرات تیجانی بر دروغ گفتن چقدر زیاد است! به کتب تفسیر مراجعه کردم هیچ‌کدام از مفسرین این حدیث را با این لفظی که تیجانی نقل کرده است، نیاورده‌اند و حدیث صحیح از قول صحابهس: از «می‌دانیم چگونه سلام کنیم» شروع می‌شود و تا «إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» به پایان می‌رسد.

اما ذکر (درود دم بریده) از دروغ‌های تیجانی است و مفسرینی که من به کتاب‌هایشان مراجعه کردم یعنی: طبری، ابن کثیر، ابن العربی، قرطبی، نسفی، شوکانی، ابن جوزی، ابن تیمیه[[36]](#footnote-36)، ابن عطیه، نسائی و سیوطی، هیچ‌کدام این حدیث را ذکر نکرده‌اند.

پس چگونه تیجانی به خودش اجازه می‌دهد که بگوید: مفسرین شیعه و سنی متفق القول‌اند؟ سخاوی می‌گوید: از پیامبر خداص مطلبی روایت شده است که من بر سند آن دست نیافتم: برمن دم بریده درود نخوانید گفتند: درود دم بریده چیست؟ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» می‌گویید و ساکت می‌شوید بلکه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» بگویید این حدیث را ابوسعد در «شرف الـمصطفي» آورده است[[37]](#footnote-37). این حدیث آن‌طور که سخاوی می‌گوید، سند ندارد درحالیکه این دروغگو (تیجانی) جرأت می‌کند و می‌گوید: «مفسرین اجماع کرده‌اند» آیا دروغی برتر از این هم هست؟

اگر کسی بگوید این سخن منعم است و سخن تیجانی نیست می‌گوئیم تیجانی سخن او را تایید کرده بلکه بعنوان شاهد و دلیل در کتابش نقل کرده است.

11- در صفحه 74 تیجانی می‌گوید:

«ما غیر از مذاهب چهارگانه، مذهب دیگری نمی‌شناسیم و غیر از آن‌ها را داخل اسلام نمی‌دانیم!».

این سخن تیجانی را فقط فرد دروغگو یا نادان می‌گوید و این دو صفت هریک از دیگری زشت‌تر است هیچ‌یک از علمای مسلمین نگفته‌اند که در اسلام فقط مذاهب چهارگانه هستند. آنچه وجود دارد، اینست که این ائمه دارای پیروانی شدند و پیروان آن‌ها، مذاهب و اندیشه‌شان را تبلیغ و منتشر کردند و هیچ‌کدام از ائمه اربعه به مردم دستور ندادند تا مردم از آن‌ها پیروی نمایند و هیچ‌یک از آن‌ها نگفتند که حق فقط با اوست بلکه به مردم دستور دادند تا از حق هرکجا که باشد پیروی نمایند و از تقلید بدون علم منع می‌کردند.

امام ابو حنیفه/ می‌گوید:

»برای هیچ‌کس جائز نیست که به قول ما فتوی دهد تا زمانیکه نمی‌داند ما از کجا آن را گرفته‌ایم».

امام شافعی/ می‌گوید:

«حدیث صحیح مذهب من است».

و همچنین این سخن و امثال این از امام احمد/ هم مشهور و معروف است[[38]](#footnote-38).

و مذاهب دیگری مثل مذهب ثوری، اوزاعی، ابوثور، مذهب ظاهری و مذاهب بسیار دیگری وجود دارد.

در اینجا از تیجانی باید پرسید که مذهب ابو بکر، عمر، عثمان علی و صحابه دیگرش قبل از ظهور این مذاهب، چه بوده است؟

و حقیقت اینست که چنین یاوه‌ای فقط از دهان تیجانی و نادانانی امثال او هنگامی که سنی خوانده می‌شد یا دروغگویانی امثال او هنگامی که شیعه شد، بیرون می‌آید.

12- و در صفحه 74 می‌گوید:

«او گفت: آیا نمی‌دانی که ابوحنیفه شاگرد امام جعفر صادق است؟ و در این باره ابوحنیفه می‌گوید: اگر آن دوسال نبود (دوسالی که در محضر امام صادق درس خوانده است) نعمان هلاک می‌شد. . . . . و مالک از ابوحنیفه فرا گرفته است».

این از دورغ‌های بی‌پایان شیعه است. ابوحنیفه/ از شاگردان جعفر صادق/ نیست و مالک/ هم از شاگردان ابوحنیفه/ نیست. این مطلب را تیجانی از کتب شیعه گرفته است انطاکی نیز همین حرف را زده‌است[[39]](#footnote-39).

ابوحنیفه/ نزد حماد بن ابی‌سلیمان درس خوانده است و درس خواندن او نزد جعفر صادق ثابت نیست بلکه از هم سن و سالان او بود و هر دوی آن‌ها سال 80 هجری متولد شدند.

ابوحنیفه/ از جعفر/ فقط یک حدیث یا دو حدیث روایت کرده است. اما سخن تیجانی که: «مالک از ابوحنیفه فرا گرفته»، و سخن انطاکی که: «مالک علم را از ابوحنیفه گرفته است». جوابش اینست که جعفر بن محمد نزد مالک چندان مورد اعتماد نبود بلکه مالک از او روایت نمی‌کرد تا وقتیکه شخص دیگری در روایت با او نبود (یعنی تنها به قول او اعتماد نمی‌کرد)[[40]](#footnote-40).

13- تیجانی در صفحه 77 می‌گوید:

منعم گفت: آیا می‌دانی که تمام گروه‌های اسلامی صرف ‌نظر از اختلاف مذاهب‌شان در مورد قرآن کریم اتفاق نظر دارند.

اگر هدف تو از فرقه‌های اسلامی، فرقه‌هایی است که همچنان بر اسلام هستند، سخن تو راست و درست است اما فرقه‌هایی که منسوب به اسلام‌اند و اسلام از آن‌ها بیزار و بری است این فرقه‌ها با ما بر قرآن کریم اتفاق نظر ندارند.

و فرقه شیعه اثنا عشریه که منعم و تیجانی و دیگران به آن منسوب‌اند معتقد به محفوظ بودن قرآن نیستند بلکه جمعی از علمای آن‌ها اجماع شیعه اثنا عشریه را بر تحریف قرآن نقل کرده‌اند و این بحثی طولانی است که جای آن اینجا نیست اما اشکالی ندارد که بعضی از علماء شیعه معتقد به تحریف قرآن را ذکر کنیم:

1. ابو الحسن فتونی می‌گوید: بدان! واقعیتی که جای هیچ گریزی از آن نیست، بر اساس اخبار متواتر زیر و احادیث دیگر، اینست که در این قرآن بعد از رسول خداص تغییراتی رخ داده ‌است و کسانی که بعد از او، قرآن را جمع کرده‌اند بسیاری از کلمات و آیات را انداخته‌اند (حذف کرده‌اند) و ممکن است که بگوییم این مطالب از ضروریات مذهب تشیع بوده است[[41]](#footnote-41).
2. عدنان بحرانی می‌گوید: اعتقاد به تحریف و تغییر از مسلمات است و این اجماع فرقه حقه (شیعه اثنا عشریه) است و این مطلب از ضروریات مذهب آن‌ها است[[42]](#footnote-42).
3. ابو القاسم، علی کوفی می‌گوید: اهل نقل و اثر، خاص و عام اجماع کرده‌اند که قرانی که در دست مردم است، این همه قرآن نیست[[43]](#footnote-43).
4. مفید می‌گوید: اخباری که از ائمه هدای آل محمد بطور مستفیض و آشکار آمده است که در قرآن اختلاف وجود دارد و بعضی از ستمگران از قرآن حذف کرده و در آن نقص ایجاد نموده‌اند[[44]](#footnote-44).
5. آیا هنوز تیجانی و منعم می‌گویند: فرقه‌های اسلامی بر قرآن اتفاق نظر دارند؟ بله، یک راه دارد و آن اینکه آن‌ها، طائفهاثنی عشری خودشان را تکفیر نمایند.

14- تیجانی در صفحه 79 می‌گوید:

«خوئی گفت: مسلمانان همه برادرند، چه شیعه و چه سنی، و همه خدا را می‌پرستند و به او شرک نمی‌ورزند. قرآن‌شان یکی، پیامبر‌شان یکی و قبله‌شان هم یکی است و شیعه و سنی هیچ اختلافی، هم ندارند جز در مسائل فقهی».

نعمت الله جزائری می‌گوید: ما با اهل سنت نه در مورد خدا، نه پیامبر و نه امام یکی هستیم زیرا پروردگاری که پیامبر او محمد است و خلیفه او ابوبکر است، آن پروردگار، پروردگار ما نیست و آن پیامبر، پیامبر ما نیست[[45]](#footnote-45).

کاشانی می‌گوید: کسی‌که امامت یکی از آن‌ها (ائمه دوازده‌گانه) را انکار کند او مانند کسی است که نبوت همه پیامبران را انکار نموده است[[46]](#footnote-46).

مامقانی می‌گوید: آخرین چیزی که از اخبار بدست می‌آید، نافذ شدن حکم کافر و مشرک در آخرت بر هرکسی است که اثناعشری نباشد[[47]](#footnote-47).

بلکه خود تیجانی در سخنرانی خود در لندن -نوار‌های او وجود دارد- می‌گوید: «خدایی که راضی است که خلیفه بعد از پیامبرش، ابوبکر باشد، چنین پروردگاری نمی‌خواهیم» کدام سخن را باور کنیم؟

کسی‌که می‌خواهد بیشتر شناخت پیدا کند به کتاب «حقيقة الشيعة» تألیف عبدالله موصلی/ مراجعه کند.

15- تیجانی در صفحه 90 می‌گوید:

«آنگاه از این تربتی که بر آن سجده می‌کنند و آن را (تربت حسنیی) می‌نامند، پرسیدم (یعنی از باقر صدر) پاسخ داد: قبل از هرچیز باید بدانیم که ما بر خاک سجده می‌کنیم و هرگز برای خاک سجده نمی‌کنیم. و آنچه نزد ما و اهل سنت ثابت شده، این است که سجود بر غیر این‌ها درست نیست».

این دروغ بر اهل سنت است امام ابن قدامه می‌گوید:[[48]](#footnote-48)

«ولا تجب مباشرة الـمصلى بشىء من هذه الأعضاء».

«واجب نیست که هیچ‌کدام از این اعضاء مستقیم با خاک تماسی داشته باشد».

قاضی (عیاض) می‌گوید: اگر بر پیچ عمامه‌اش یا آستیش و یا دامنش سجده کند، نماز طبق یک روایت صحیح است و این مذهب مالک و ابوحنیفه است.

و ما تعظیم این خاک را توسط شیعه عملی منکر می‌دانیم، آن‌ها در این زمینه احادیثی دروغین از ائمه اهل بیت روایت کرده‌اند و رسول خداص حضرت علی و حضرت حسنش نزد اهل سنت و شیعه از حسینس افضل‌ترند، با وجود این، تربت آن‌ها نزد شیعه مثل تربت حسینس تعظیم نمی‌شود.

ای کاش مسئله همین‌جا با سجده بر خاک، آنطور که باقر صدر می‌گوید تمام می‌شد بلکه این مسئله از این‌هم گذشته و به تقدیس این خاک رسیده است.

موسی موسوی می‌گوید: «بسیاری از کسانی‌که بر این خاک سجده می‌کنند، آن را می‌بوسند و به آن تبرک می‌جویند و بعضی اوقات، اندکی از خاک کربلا را برای شفا می‌خورند ‍‍‍‍و نمی‌دانم این بدعت کی وارد صفوف شیعه شده است، رسول خداص هرگز بر خاک کربلا سجده نکرد»، امام علی و ائمۀ بعد از اوش هرگز بر چیزی که اسمش خاک کربلا باشد، سجده نکرده‌اند[[49]](#footnote-49) این گواهی دانشمند شیعه بر اوضاع شیعه است.

و این از اعتقادات شیعه است که خاک حسین ضامن شفای انواع و اقسام مریضی‌ها و بیماری‌ها است و با این اعتقاد با کلام خداأ مخالفت می‌کنند:

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: 17].

«اگر خداوند ضرری بتو برساند کسی بجز خداوند نمی‌تواند آن را برطرف نماید».

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62].

«چه کسی انسان مضطر را هنگامی که او را بخواند، اجابت می‌کند و بدی را برطرف می‌کند؟».

﴿وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠﴾ [الشعراء: 80].

«و چون مریض شوم او (خداوند) مرا شفا دهد».

در نتیجه تشیع با این اعتقاد‌شان که این خاک دواء و شفاء است با مشرکین در اینکه سنگ‌هایشان نفع و ضرر می‌رساند، مشابهت پیدا می‌کنند و اینک نمونه‌ای از روایات آن‌ها در مورد تربت حسینس:

1. به جعفر صادق/ نسبت می‌دهند که ایشان فرموده است: خاک قبر حسین هر بیمار را شفا می‌دهد و هنگام خوردن، بگو: «بسم الله وبالله اجعله رزقأ واسعاً وعلماً نافعاً وشفاءً من كل داء»[[50]](#footnote-50).

«به نام خدا و به خدا، پروردگارا این خاک را رزق فراوان، علم نافع و شفای هر بیمار بگردان».

1. به محمد باقر/ نسبت می‌دهند که ایشان فرموده است: خاک قبر حسینس شفاء هر بیماری است و امان هر ترسی است و آن برای هر چیزی که بخاطر آن گرفته شود، مفید است[[51]](#footnote-51).
2. و روایات بسیار دیگری وجود دارد که مجلسی در کتابش «بحار الأنوار» باب کاملی برای این روایات قرار داده‌است[[52]](#footnote-52).

16- تیجانی در صفحه 92 می‌گوید:

«و باقر صدر گفت: و اینکه اولیاء و ائمه را دعا می‌کنند به این خاطر است که وسیله‌ای نزد خدا باشند و این هرگز شرک نیست و مسلمانان چه شیعه چه سنی از زمان حضرت رسول تا امروز، بر این امر اتفاق عقیده دارند، به استثنای وهابیت و علمای سعودی -همانگونه که یاد‌آور شدی- و اینها با مذهب جدیدشان که در این قرن پیدا شد، مخالفت با اجماع مسلمین می‌کنند و با این اعتقاد بود که میان مسلمین فتنه‌انگیزی کردند و خون مسلمانان را مباح دانستند و آن‌ها را تکفیر نمودند.

این تیمیه می‌فرماید: کسانی‌که پیامبران و صالحین را بعد از مرگ آن‌ها در کنار قبور‌شان یا جاهای دیگر صدا می‌کنند جزء مشرکینی هستند که غیر خدا را صدا می‌کنند، مانند کسانی‌که ستارگان را صدا می‌کنند مانند کسانی که فرشتگان و پیامبران را ارباب قرار داده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّ‍ۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩ وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ [آل‌عمران: 79-80].

«برای بشر مناسب نیست که خداوند به او کتاب، حکم و نبوت بدهد سپس به مردم بگوید بجز خداوند، بندگان من شوید بلکه به مردم می‌گوید: باکتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمی خدایی و ربانی باشید و به شما دستور نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا شما را دستور به کفر می‌دهد بعد از اینکه مسلمان شده‌اید».

و خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: 56-57].

«ای پیامبر به مشرکین بگو، افرادی را که بجز خداوند، شایسته می‌دانید، صدا کنید آن‌ها توانایی دفع ضرر و زیان را از شما ندارند و نمی‌توانند وضعیت شما را تغییر دهند: آن کسانی را که مشرکین آن‌ها را صدا می‌کنند آن‌ها خودشان برای تقرب به پروردگار عبادات را وسیله قرار می‌دهند و امید وار به رحمت خداوند و از عذاب او هراسناکند زیرا از عذاب خداوند باید پرهیز کرد».

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴾ [الزمر: 3].

«کسانیکه بجز خداوند، افراد دیگر را ولی و دوست گرفته‌اند ومی گویند ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند، خداوند روز قیامت در آنچه آن‌ها اختلاف کرده‌اند فیصله خواهد کرد و خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت نمی‌کند».

و خداوند می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: 22-23].

«ای پیامبر به مشرکان بگو: کسانی را که بجز خداوند، معبود می‌پندارید آن‌ها به اندازه یک ذره از آسمان و زمین را مالک نیستند و در آسمان و زمین هیچ‌گونه مشارکتی ندارند و هیچ کدام از آن‌ها یار و یاور خدا وند (در خلقت ) نبوده است».

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: 18].

«آن‌ها غیر از خداوند چیزهایی را پرستش می‌کنند که ضرر و نفعی به آن‌ها نمی‌رساند و می‌گویند: این‌ها نزد خداوند برای ما شفاعت می‌کنند بگو: آیا خداوند را از وجود چیزهایی با خبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین از آن‌ها سراغی ندارد، خداوند پاک و بالاتر از آن چیز‌هایی است که مشرکین، شریک او قرار می‌دهند».

و سؤال اینجاست که چه فرقی میان فعل شیعه و مشرکین وجود دارد؟

امثال این آیات در قرآن بسیار است که از صدا کردن غیر خدا نهی شده است اگرچه غیر خدا، فرشتگان، پیامبران و یا چیزهای دیگر باشند این شرک است بر عکس، اگر در حیات کسی، از او دعاء و شفاعت بخواهیم شرک نیست[[53]](#footnote-53).

و از سلف صالح اعم از صحابهش تابعین و تبع تابعین چیزی غیر از این به ثبوت نرسیده است.

پس آیا آنچه صدر و تیجانی می‌گوید که بجز وهابیت کسی دیگر چنین سخنی نگفته است حقیقت است یا باطل و دروغ است؟

17- تیجانی در صفحه 93 می‌گوید:

«باقر صدر گفت: آن‌ها حاجیان سال‌خورده را تنها برای یک سلام بر پیامبر کردن و السلام عليك يا رسول الله می‌زنند».

باید به تیجانی گفت این دروغ است. ما اهل سنت همه «السلام عليك يا رسول الله» می‌گوییم و کسی ما را کتک نمی‌زند و همه شیعه‌هایی که به این سنت عمل می‌کنند کسی آن‌ها را نمی‌زند و شیعیان هم این چیز را می‌دانند پس چرا دروغ می‌گوید؟

18- تیجانی در صفحه 93 می‌گوید:

«آقای سید شرف الدین از علماء شیعه است هنگامی که در زمان ملک عبد العزیز آل سعود به زیارت خانه خدا مشرف شد از جمله علمایی بود که به کاخ پادشاه دعوت شده بود که -طبق معمول در عید قربان به او تبریک بگویند و هنگامی که نوبت به او رسید و دست شاه را گرفت، هدیه‌ای به او داد و هدیه‌اش عبارت بود از یک قرآن که در جلدی پوستین نگه داشته شده بود. ملک هدیه را گرفت و بوسید و به عنوان احترام و تعظیم، بر پیشانی خود گذاشت. سید شرف الدین ناگهان گفت: ای پادشاه! چگونه این جلد را می‌بوسی و تعظیم می‌کنی؟ درحالی که چیزی بجز پوست یک بز نیست؟

ملک گفت: غرض من قرآنی است که در داخل این جلد قرار دارد نه خود جلد آقای شرف الدین فوراً گفت: احسنت، ای پادشاه ما هم وقتی پنجره یا در اتاق پیامبر را می‌بوسیم، می‌دانیم که آهن هیچ کاری نمی‌تواند بکند ولی غرض ما آن کسی است که ماورای این آهن‌ها و چوب‌ها قرار دارد. ما می‌خواهیم رسول اللهص را تعظیم و احترام نمائیم، همانگونه که شما با بوسه زدن بر پوست بز، می‌خواستی قرآنی را تعظیم نمایی که در جوف آن پوست قرار دارد. حاضران تکبیر گفتند و او را تصدیق نمودند. آنجا بود که ملک نا چار شد اجازه دهد، حجاج با آثار رسول خداص تبرک جویند ولی آن که پس از او آمد به قانون گذشته‌شان بازگشت»‍.

این داستان، ساختگی است و جای تعجب اینجاست که این داستان‌ها فقط بعد از مردن معاصران این داستان‌ها، آشکار می‌شوند مثل این داستان و داستان منعم با احمد امین که در شماره: 4 گذشت و همچنین داستان مراجعات سلیم بشری با شرف الدین موسوی و بجز این‌ها که تعداد آن‌ها زیاد است.

تازه، اگر ما بوسیدن مصحف را جائز بدانیم با بوسیدن در و دیوار قیاس نمی‌شود و این قیاس مع الفارق است زیرا تعظیم مصحفی که کلام خدا -صفتی از صفات خدا- را در بردارد نتیجه‌اش فقط تعظیم خداوند است و کسیکه این کار را انجام می‌دهد بیم آن نمی‌رود که این عمل او وسیله شرک قرار گیرد بخلاف تعظیم قبر پیامبرص که این کار، وسیله تعظیم پیامبر و اعطاء بعضی از صفات ربوبیت به اوست. این یک بعد قضیه است. و از طرفی دیگر، در مورد تعظیم قبر پیامبرص و مسجد قرار دادن آن، در چندین حدیث نهی صریح آمده است. و در این مسئله نص وجود دارد و با وجود نص، جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند بعنوان مثال، پیامبرص فرموده است:

«إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلاَ فَلاَ تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّى أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»[[54]](#footnote-54).

«کسانی‌که قبل از شما بودند قبور انبیاء و انسان‌های نیکوکار را مسجد قرار می‌دادند، آگاه باشید، قبور را مسجد قرار ندهید، من شمارا از این کار نهی می‌کنم».

و شیعه با انجام این کارها، در بسیاری از امور شرکی از قبیل صدا کردن مرده‌ها، طواف پیرامون قبور، ترسیدن از مرده‌ها بیشتر از خداوند و شرک‌های دیگر واقع می‌شوند. و بهترین مثال کتاب: «القصص العجيبة» تالیف عبدالحسین دستغیب، یکی از ائمه بزرگ شیعه، در این زمان است. او در این کتاب متذکر شده که چگونه آن‌ها به قبور پناه می‌برند نه به خداوندأ.

19- تیجانی در صفحه 98 می‌گوید:

«ما (اهل سنت) در روز عاشورا، به اعتبار اینکه یکی از اعیاد اسلامی است، جشن می‌گیریم و در آن روز مردم زکات اموال‌شان را می‌پردازند و بهترین و خوشمزه‌ترین غذاها را می‌پزند و کودکان برای خوردن شیرینی و اسباب بازی، گرد بزرگ‌ترها پرسه می‌زنند!».

این سخن دلیل بر آن است که تیجانی دین اهل سنت را نشناخته است بلکه وی از بدعت تصوف به بدعت تشیع منتقل شده است و دین خدا، دینی وسط، بدون افراط و تفریط است هیچکس از علمای اهل سنت نگفته است که عاشورا، عیدی از اعیاد اسلامی است بلکه نزد اهل سنت عید‌های زیادی وجود ندارد فقط عید قربان و عید فطر است. و روز عاشورا را اهل سنت با پیروی از پیامبرشانص روزه می‌گیرند و عاشورا همان روزی است که خداوند پیامبرش حضرت موسی÷ را در این روز نجات داد، پس آنچه سنت است روزه گرفتن این روز است نه غذا دادن، و شیعیانی که در مناطق اهل سنت زندگی می‌کنند این مطلب را خوب می‌دانند.

20 تیجانی در صفحه 99 می‌گوید:

«نه مانند علمای ما (اهل سنت) هرگز فتوایی نمی‌دهند و سخنی نمی‌گویند مگر اینکه قبلاً نظر حکومت را تأمین کنند چرا که مزد بگیر دولت‌اند، و دولت هم هرکه را خواست نصب می‌کند یا عزل می‌نماید».

در این مورد تیجانی راست می‌گوید زیرا علمای صوفیه فقط در جهت خوشنودی حکومت‌هایشان صحبت می‌کنند اما اگر هدف تیجانی، علمای اهل سنت است سخن او کذب و دروغ است البته دروغ گفتن از تیجانی بعید نیست. ما در این مورد زیاد صحبت نمی‌کنیم بلکه به این کلام خداوند اکتفا می‌کنیم که می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ [البقرة: 111].

«بگو، اگر در سخنتان راستگو هستید، دلیل‌تان را بیاورید».

و به عنوان مثال به داستان امام زهری با هشام بن عبدالمک[[55]](#footnote-55)، داستان امام مالک با ابوجعفر منصور[[56]](#footnote-56)، داستان عز بن عبدالسلام با ممالیک[[57]](#footnote-57) و داستان ابن تیمیه با ناصر قلاوون و پیپرس الجاشنگیر[[58]](#footnote-58) نگاه کنید. و هم‌چنین به داستان اوزاعی با عبدالله بن علی[[59]](#footnote-59)، ابن ابی‌ذئب با ابو جعفر منصور[[60]](#footnote-60)، احمد بن حنبل با معتصم و دیگران که تعداد آن‌ها زیاد است بنگرید[[61]](#footnote-61).

اینها علمای ما در این عصر هستند آن‌ها از همه مردم با نفاق فاصله بیشتری دارند، بلکه نفاق و تقیه از اعتقادات شیعه است اما اهل سنت در دین خداأ تقیه نمی‌کنند آنطوریکه علمای شیعه حتی با خود شیعه تقیه می‌کنند.

21- تیجانی در صفحه 101 می‌گوید:

و رسول خدا فرمود: «آنقدر در جستجوی دینت بگرد حتی اگر تو را دیوانه خوانند».

و در حاشیه این حدیث را به صحیح بخاری نسبت داده‌است. (در حاشیه چاپ عربی کتاب].

این دروغ و نادانی است زیرا بخاری این حدیث را روایت نکرده است و صاحبان کتب سته[[62]](#footnote-62) (شش‌گانه) هم این حدیث را روایت نکرده‌اند بلکه این حدیث را در هیچکدام از کتاب‌های اهل سنت نیافتم اگر کسی آن را در احادیث مکذوب بر رسول خداص دید ما را راهنمایی کند یا اینکه صدا بزند و به تیجانی بگوید: تو کذاب و دروغگوئی.

این حدیث بر روش صوفیان است که معتقدند: بیشتر اهل بهشت را بی‌خردان تشکیل می‌دهند لذا معروف به مجاذیب هستند.

22- تیجانی در صفحه 104 می‌گوید:

«آنجا (قبر پیامبر) تحت حراست و محاصره شدید سربازانی خشن است که مرتب شیفت عوض می‌کنند و جلوی هر دری نگهبانانی تازیانه بدست ایستاده‌اند که هر کس نزدیک بیاید یا بخواهد نگاهی به درون حجره بکند، بر فرقش می‌کوبند».

در مدینه، مسجد و قبر همه وجود دارند و زمان زیادی هم نگذشته است، آنچه تیجانی ادعاء می‌کند، دروغی است که شیعه همگی آن را می‌داند. یک چیز را تیجانی فراموش کرد که بگوید آن‌ها تا دندان مسلح هستند و تاکنون بسیاری از کسانی را که به رسول خداص سلام می‌گویند، کشته‌اند. سبحان الله، این شلاق‌ها را بجز تیجانی کسی دیگر ندید و مصیبت بزرگ این‌جاست که تیجانی افرادی پیدا می‌کند که او را تصدیق می‌کنند درحالیکه آن‌ها این مطلب را بجز در مؤلفات شیعه، جایی دیگر ندیده و نشنیده‌اند.

23- در صفحه 104-105 تیجانی می‌گوید:

«و این نظیر همان داستانی است که یکی از فضلا و از افرادی که به آن‌ها اطمینان دارم برایم تعریف کرد و گفت: مشغول طواف خانه خدا بودیم که یک جوانی در اثر ازدحام بیش از حد، دل درد گرفت و بی‌اختیار قی کرد فوراً افراد پلیس عربستان که نگهبانی حجر الاسود را به عهده داشتند، آن بی‌چاره را با آن حال وخیم بیرون کردند و تهمتش زدند که نجاست با خودش آورده بوده که کعبه را کثیف کند، و نزد قاضی هم گواهی دادند و همان روز هم اعدام شد».

تیجانی داستان را برای اینکه سخن به درازا نکشد مختصر نمود. این جوان بعد از اینکه اعدام شد، سه شبانه روز بر کعبه آویزان گردید، خبر گذاری‌های عربی و بین المللی این خبر را نقل کردند، در روزنامه‌ها منتشر شد و ماهواره‌ها آن را پخش نمودند ولی هیچ‌کس این خبر را نشنید و ندید و نخواند مگر تیجانی و کسی‌که تیجانی به او اعتماد می‌کند. خواننده گرامی! با کسیکه گفته‌هایش ساخته و پرداخته خودش است، چه می‌توان گفت.

24- تیجانی در صفحه 82**[[63]](#footnote-63)** می‌گوید:

«وقتی مسلمین معتقدند که: خضر فوت نکرده و سلام هر کس را که به او سلام گوید، جواب می‌دهد».

فقط صوفیه و کسانی که متاثر از صوفیه هستند معتقد به زنده بودن خضر هستند اما اهل سنت و جماعت معتقد به زنده بودن خضر نیستند. این اعتقاد را تیجانی از صوفیه به ارث برده است.

25- تیجانی در صفحه: 111-112 می‌گوید:

«به زیارت بقیع رفته بودم و ایستاده بودم و بر روان پاک اهل بیت درود می‌فرستادم، در کنار من پیر مرد سال‌خورده‌ای بود که می‌گریست، از گریه‌اش فهمیدم شیعه است[[64]](#footnote-64) رو به قبله کرد و نماز خواند، ناگهان سربازی بسرعت بسوی او آمد، گویی از دور مراقب حرکاتش بود و درحالیکه او به سجود رفته بود با پوتینش چنان لگدی به او زد، که وارونه شد و به پشت بر زمین افتاد و تا مدتی آن بی‌چاره از هوش رفته بود و آن سرباز همچنان او را می‌زد و فحش ناسزا می‌گفت. دلم به حال آن پیرمرد سوخت خیال کردم اصلاً مرده است، غیرتم بجوش آمد و کنجکاویم برانگیخته شد به آن سرباز رو کردم و گفتم: خدا را خوش نمی‌آید، چرا او را می‌زنی درحالیکه نماز می‌خواند؟

با تندی به من گفت: تو ساکت باش و دخالت نکن وگرنه با تو همین می‌کنم که با او کردم».

آنچه مایه شگفتی و غیر قابل تصدیق است در این داستان، اینست که: چگونه این داستان این‌چنین پایان یافت زیرا از عادت داستان‌های تیجانی اینست که این مرد گرفته شود و اعدام شود. وانگهی چگونه تیجانی بر پیر مرد شیعه مذهب انکار نکرده است زیرا او در نمازش پشت بسوی قبور اهل بیت نموده بود.

مجلسی می‌گوید: «و مطلب ششم: دو رکعت نماز زیارت خواندن هنگام فارغ شدن (از زیارت) اگر برای زیارت پیامبرص آمده است، در روضه بخواند و اگر برای زیارت یکی از ائمه آمده است نزدیک سرش بخواند و اگر این دو رکعت را در مسجد همان مکان بخواند جائز است. و در خواندن این دو رکعت بسوی قبر رخصت و اجازه داده شده است. اگر پشت بسوی قبله نمود و نماز خواند جائز است» [[65]](#footnote-65).

و در پایان، قبل از اینکه فراموش کنیم از حمیت و غیرت تیجانی سپاس‌گزاری می‌کنیم و حقا که مردان در غیرت و صداقت اینچنین هستند.

26- در صفحه 123 می‌گوید:

«و در این زمینه (یعنی زندگی صحابه) کتاب‌هایی مانند. [أسد الغابه في تمييز الصحابة و الإصابة فى معرفة الصحابة و ميزان الاعتدال] و دیگر کتاب‌هایی که از نظر اهل سنت و جماعت، بیوگرافی اصحاب را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند مورد نگارش و تالیف قرار دادند».

کمی به عقب برگردیم و به سخن تیجانی در پاسخ شماره‌ نظری بیفکنیم تا سرمایه علمی او را بشناسیم، علمای الازهر را دچار شگفتی نمود، بعد از آن، این سخن تیجانی را در این صفحه بخوانیم.

قبل از پاسخ، اشکالی ندارد، این دو بیت شعر را که به زبان حال الاغی گفته شده است، یاد آوری کنیم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قال حمار الحكيم يوماً |  | لو أنصف[[66]](#footnote-66) الدهر كنت أركب |
| فأنا جاهل بســـــيط |  | وصاحبى جاهل مـــــركب |

«روزی، الاغ حکیم گفت: اگر زمانه انصاف می‌کرد من سوار می‌شدم زیرا من جاهلی بسیط هستم اما صاحبم جاهلی مرکب[[67]](#footnote-67) است».

و به تیجانی دانشمندنما می‌گوئیم: همه کتاب‌ها را اشتباه ذکر کردی.

اسد الغابة اسمش، «أسدالغابة في معرفة الصحابة» است و الإصابة، اسمش «الإصابة فى تمييز الصحابة» است اما در مورد «ميزان الاعتدال» امام ذهبی در مقدمه‌اش می‌گوید: صحابه را بخاطر بزرگواری‌شان در این تالیف ذکر نمی‌کنیم زیرا ضعف از طرف راویان دیگر آمده است[[68]](#footnote-68).

و در کتاب «ميزان الاعتدال» یک صحابی هم آورده نشده است پس چگونه، میزان الاعتدال کتابی است که بیوگرافی صحابه را مورد نقد و بررسی قرار داده‌است.

چقدر پاک و برجسته است پروردگاری که در تو، دروغ، جهل و دانشمند نمایی را جمع نموده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدّر لرجلك قبل الخطو موضعها |  | فمن علا زلقاً عن غرةِ زَلَجا |

«قبل از اینکه قدمی برداری، جای آن را معین کن کسیکه از مکان لغزنده‌ای بالا رود بر اثر بی‌تجربگی و غفلت می‌لغزد و سقوط می‌کند».

27- در صفحه 126 می‌گوید:

«و محبت و مودتشان را بر هر مسلمانی در مقابل پاداش رسالت محمدی واجب دانسته».

هدف تیجانی اینست که: محبت اهل بیت، پاداش رسالت محمدی است و به این آیه استدلال می‌کند که خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 33].

از حضرت ابن عباسب پرسیده شد. سعید بن جبیر می‌گوید: من گفتم معنی‌اش اینست که یعنی هیچ اجری نمی‌خواهم مگر اینکه به خویشاوندان محمد، محبت کنید. حضرت عبدالله بن عباس می‌فرمودند: در قضاوت عجله نمودی، هیچ گروهی از قریش نیست. مگر اینکه رسول خداص با آن‌ها قرابت و خویشاوندی دارد. سپس ابن عباسب فرمود: معنی آیه چنین است. که از شما، پاداش رسالتم را نمی‌خواهم فقط بخاطر خویشاوندی که بین من و شما است با من محبت کنید[[69]](#footnote-69).

ابن تیمیه/ می‌فرماید: دلیل آن، اینست که خداوند نفرمود:«الا الـمودة لذوي القربى». «مگر محبت خویشاوندی» چنانچه خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الأنفال: 41].

«آنچه شما غنیمت می‌گیرید، خمس آن، از آن خدا، رسول خدا و خویشاوندان رسول خدا است».

و این مفهوم از اینجا، آشکار‌تر می‌شود که رسول خداص برای رسالتش اصلاً پاداش نمی‌خواهد بلکه پاداش او را خداوند می‌دهد همچنان‌که پیامبران دیگر این سخن را می‌گفتند و رسول خدا کامل‌ترین آن‌ها ست[[70]](#footnote-70) و تمام آیاتی که در قرآن در مورد حقوق خویشاوندان پیامبر و خویشاوندان انسان‌ها وارد شده است در آن‌ها کلمه: ﴿ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ «خویشاوندان» آمده است و کلمه: ﴿فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ که بمعنی «خویشاوندی» است نیامده است. علاوه بر این پیامبرص بطور قطع برای رسالت و پیامبریش، (از مردم) پاداش نمی‌خواهد بلکه اجر و پاداش خودش را از خداوندأ می‌خواهد چنانچه در قرآن کریم آمده است.

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦﴾ [ص: 86].

«ای رسول خدا! به مردم بگو من در مقابل تبلیغ رسالتم از شما پاداشی نمی‌خواهم و از طرف خود چیزی نمی‌گویم».

در جائی دیگر خداوندأ می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ فَهُوَ لَكُمۡۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ﴾ [سبأ: 47].

«ای رسول خدا! به مردم بگو پاداشی که از شما خواستم، برای خودتان باشد، فقط خداوند پاداشم را می‌دهد».

همچنین خداوندأ می‌فرماید:

﴿وَمَا تَسۡ‍َٔلُهُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٤﴾ [یوسف: 104].

«و تو از مردم در برابر تبلیغ رسالت، پاداشی نمی‌خواهی و این قرآن فقط یاد‌آوری برای جهانیان است».

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا ٥٧﴾ [الفرقان: 57].

«ای رسول خدا به مردم بگو: من در برابر تبلیغ رسالتم از شما پاداشی نمی‌خواهم مگر کسی که بخواهد راه خدا را انتخاب نماید». (یعنی هدایت شما کافی است مزدی دیگر از شما نمی‌خواهم).

و در پایان باید گفت: محبت اهل بیت، پاداش رسالت نیست بلکه محبت آن‌ها از اموری است که خداوندأ ما را به آن دستور داده و امر کره است.

28- در صفحه 128-129 می‌گوید:

«اصحاب در صلح حدیبیه، ولی بعضی از اصحاب، این رفتار پیامبر را نپسندیدند و به شدت با پیامبر مخالفت کردند».

و بعد از آن سخن عمرس را یاد‌آوری می‌کند.

«عمر گفت: آیا ما بر حق و دشمنمان بر باطل نیست؟ . . . . . . تا آخر داستان[[71]](#footnote-71)».

این سخن تیجانی سه پاسخ دارد.

1. تأخیر صحابهش در سر تراشیدن و قربانی کردن بخاطر عناد و مخالفت بارسول خداص نبود بلکه آن‌ها دوست داشتند که رسول خداص نظرش را تغییر داده وارد مکه شود یا از جانب خداوندأ وحی نازل شود بویژه که رسول اکرمص به آن‌ها وعده داده بود که وارد مسجد الحرام می‌شوند.
2. در همین صلح حدیبیه، پیامبرص به علی بن ابی‌طالبس دستور داد تا نامش را پاک کند. حضرت علیس نپذیرفت و اهل سنت این مطلب را عیب و نقص برای حضرت علیس بحساب نمی‌آورند. (برای توضیح بیشتر مطلب) به پاسخ شماره: 50 این کتاب مراجعه کنید.
3. پاسخ سوم در واقع سؤالی است که چرا صحابهش بعد از اینکه سر تراشیدن و قربانی کردن رسول خداص را دیدند، بدون اینکه رسول خداص صحبتی بکند، آن‌ها سر تراشیدند و قربانی کردند؟

علاوه بر این حضرت علیس هم سر نتراشید و قربانی نکرد آیا شما این را نقص برای حضرت علیس می‌دانید؟

29- تیجانی در صفحه 140 می‌گوید:

«اصحاب در سپاه اسامه، خلاصه داستان: پیامبر اکرمص قبل از وفاتش به دو روز، سپاهی از سربازان را برای جنگ با رومیان آماده ساخت. و فرماندهی آن را به اسامه بن زید سپرد که عمرش در آن وقت، 18 سال بود، و درمیان سربازان چند تن از شخصیت‌های مهاجرین و انصار مانند ابوبکر و عمر و ابو عبیده و دیگر بزرگان اصحاب را، بسیج نمود».

امامِ تیجانی، موسوی، قبل از او، این دروغ ساخته و پرداخته را در کتاب «الـمراجعات» مطرح کرده و می‌گوید: «مورخین متفق القول‌اند که ابوبکر و عمر در سپاه اسامه بودند[[72]](#footnote-72)».

این سخن موسوی و تیجانی دروغی آشکار است بحمد لله کتب سیرت و تاریخ هستند کدامیک از این کتب این اتفاق نظر را ذکر کرده‌اند و کجا چنین سخنی گفته‌اند؟

و آنچه مشهور است حضرت عمرس، در سپاه اسامه بود اما حضرت ابوبکرس امامت نماز را بعهده داشت و با سپاه اسامه نبود.

30- تیجانی در صفحه 133 می‌گوید:

«اصحاب و مصیبت روز پنجشنبه، ابن عباس گفت: روز پنجشنبه، چه روز پنجشنبه‌ای بود‍‍ درد بر پیامبر شدید شده بود فرمود: بیائید کتابی برایتان بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است. و شما قرآن دارید. ما را قرآن بس است اهل خانه اختلاف کرده و با هم نزاع نمودند، برخی می‌گفتند: نزدیک شوید و بگذارید پیامبر کتابی بنویسد که پس از آن گمراه نشوید و برخی گفته عمر را تکرار می‌کردند: هنگامی که بیهوده‌گوئی و اختلاف در حضور پیامبر زیاد شد، حضرت رسولص به آنان فرمود: بلند شوید و از نزد من بیرون روید».

شیعه با این داستان می‌خواهند وارد بابی خطرناک شوند و دروازه بد و بیراه گفتن به اصحاب رسول خداص را باز کنند و این داستان را برای خواسته‌شان بسیار مناسب می‌دانند.

و اشکالات آن‌ها عباتند از:

1. چرا صحابه، دستور پیامبرص را در باره درخواست دفتر اجابت نکردند؟
2. پیامبرص می‌خواست برای علی، بعد از خودش وصیت کند.
3. هدایت و گمراهی امت بستگی به همین کتاب یا نوشته دارد.
4. صحابه موفق شدند پیامبرص را از نوشتن باز دارند.
5. پیامبرص برصحابه خشمگین شد زیرا آن‌ها دستور او را نپذیرفتند.
6. عمر، پیامبرص را متهم به هذیان‌گویی نمود[[73]](#footnote-73).

به یاری خداوند به این شبهات پاسخ می‌دهیم:

1. صحابه، دستور پیامبرص را اجابت نکردند بخاطر شفقت بر پیامبر، زیرا ایشان بیمار بودند ما از شیعه می‌پریسم: آیا نوشتن این وصیت جزء تبلیغی است که خداوندأ به پیامبرص دستور داده بود و آیا بر پیامبر واجب بود که این دستور را ابلاغ نماید یا خیر؟

اگر در جواب بگویند: بله، ابلاغ آن بر پیامبرص واجب بود اما پیامبر ابلاغ نکرد. پس این اعتراض به رسول اکرمص و تکذیب خداوندأ است زیرا خداوندأ فرموده است. و این آیه به اتفاق قبل از بیماری رسول اکرمص نازل شده است.

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3][[74]](#footnote-74).

«امروز دین شما را کامل کردم».

و سؤال دومی که متوجه شیعه می‌شود: علی بن ابی‌طالبس در این حادثه کجا بود، آیا آنجا حضور داشت یا حضور نداشت؟ و چرا او اقدام به نوشتن این وصیت ننمود. تازه، امام احمد، روایتی در مسندش آورده که علی بن أبی‌طالبس می‌فرماید: رسول اکرمص به من دستور دادند تا چیزی بیاورم که برآن بنویسد تا امت او، بعد از وی گمراه نشود.

حضرت علیس می‌فرماید: من ترسیدم که رسول اکرمص را از دست دهم در نتیجه به ایشان گفتم: من مطلب را حفظ می‌کنم و بخاطر می‌سپارم. و رسول اکرمص در مورد نماز، زکات و بردگان وصیت کردند. احمد شاکر/ می‌فرماید: سند این حدیث حسن است[[75]](#footnote-75).

این حدیث ثابت می‌کند که فردی را که رسول اکرمص دستور داد، بنویسد، علی بن ابی‌طالب بود پس چرا ننواشت؟

1. اینکه پیامبرص می‌خواست این وصیت را برای علی بن ابی‌طالب بنویسد، درست نیست و دلیلش هم حدیثی است که هم‌اکنون گذشت و در این حدیث پیامبراکرمص بیان نمودند که قصدم نوشتن چه چیزی است[[76]](#footnote-76) در حدیث نیست که پیامبر اکرمص ابلاغ نکرد. بلکه حدیث حضرت علیس به ما می‌گوید که پیامبر به علی گفت که چه چیزی می‌خواهد بنویسد.
2. (صحابه در جلوگیری رسول اکرمص از نوشتن، موفق شدند) اصلا هدف صحابه، جلوگیری پیامبرص نبود بدلیل اینکه پیامبرص، نوشتن را رها کرد و شفاهی ابلاغ نمود.

4- این خشم پیامبرص، شبیه جریان صلح حدیبیه است که پیامبر به حضرت علیس گفت: پاک کن حضرت علی، دستور پیامبر را نپذیرفت بطوریکه پیامبر، نوشته را از حضرت علیس گرفت و خودش با دست مبارکش آن جمله را پاک کرد.

5- اینکه حضرت عمر، رسول اکرمص را متهم به هذیان‌گویی نمود. دروغ و کذب است، عمر چنین چیزی نگفت. بلکه آنچه ثابت است اینست که عمرس فرمود: درد بر رسول خدا غلبه کرده است. و رسول اکرم را در خردش، متهم نکرد[[77]](#footnote-77).

پس ثابت شد که نوشتن این مطلب یا مستحب بوده است یا برای توضح بیشتر بوده و چیزی جزاین نمی‌تواند باشد.

31- تیجانی در صفحه 117 می‌گوید**[[78]](#footnote-78)** :

خداوند فرمود:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾ [الفتح: 29][[79]](#footnote-79).

کلمه (منهم) که خداوند در این آیه ذکر کرده است بر تبعیض دلالت می‌کند و اشاره می‌کند که مغفرت و رضایت خداوند شامل حال گروهی از این‌ها نمی‌شود و همچنین دلالت می‌کند که صفت ایمان و عمل نیک از گروهی از صحابه منتفی است.

شاید تیجانی تلاش نکرده است تا از کودکان نجف چیزهای بیشتری یاد بگیرد، اینجا کتاب خدا را بدون علم، با عجله تفسیر کرده است. بهتر است برگردد واز کودکان نجف بیاموزد، قبل از اینکه سخن او به گوش علمای الازهر برسد همان کسانی که تیجانی آن‌ها را متهم به جهل ونادانی می‌کند. سخن تیجانی، در این‌جا بیشتر از دو احتمال بیشتر ندارد.

1. یا اینکه در ادعایش که «مِن» برای تبعیض است, دروغگو و کذاب است.
2. یا اینکه نسبت به زبان عربی جاهل و نادان است و نمی فهمد البته وی قبلا در برابر کودک نجف خودش را جاهل و نادان نامید البته هردو احتمال برای وی تلخ و ناگوارند.

کلمه: «من» اینجا بیانیه است و تبعیضیه نیست.

قرطبی می‌گوید: «من» در «منهم» تبعیضیه نیست که گروهی از صحابه را شامل شود نه گروهی دیگر را، بلکه عام و برای جنس است (همه صحابه شامل می‌شود) مثل این سخن خداوند که فرموده است:

﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ﴾ [الحج: 30][[80]](#footnote-80).

و «من» در «منهم» برای تاکید است همچنانکه در این آیه برای تاکید است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ﴾ [الإسراء: 82][[81]](#footnote-81).

و قرآن همه‌اش شفا است مگر اینکه تیجانی مثل امامش، نوری طبرسی بگوید، در قرآن آیات احمقانه‌ای است[[82]](#footnote-82) لعنت خدا بر کسی که لب به این سخن گشوده و بعد از آن هم توبه نکرده است.

نسفی می‌گوید: «من» در «منهم» برای بیان است همانطوریکه در آیه: ﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ﴾ برای بیان است[[83]](#footnote-83).

آیا علامه بسیار آگاه می‌گوید: امر در این آیه دوری کردن از تعدادی از بت‌هاست نه همه آن‌ها. ابن جوزی می‌گوید: زجاج فرموده در باره کلمه «من» دو قول وجود دارد:

1. برای جدا کردن جنس از جنس دیگر باشد چنانچه خداوند می‌گوید: ﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ﴾.

ابن انباری می‌گوید: معنی آیه چنین می‌شود: خداوند وعده داده‌است کسانی را که ایمان آوردند از این جنس یعنی جنس صحابه رضوان الله عليهم أجمعين.

1. این وعده برای کسانی است که بر ایمان و اعمال نیکو پایدار ماندند[[84]](#footnote-84).

ابن کثیر می‌گوید: این کلمه «من» برای بیان جنس است [[85]](#footnote-85).

محمود صافی می‌گوید: کلمه «من» برای بیان جنس است.

«من» برای بیان جنس می‌آید وچه بسا بعد از «ما» و «مهما» واقع می‌شود، و شایسته است که بعد از «ما» و «مهما» «من» واقع شود زیرا ابهام آن‌ها زیاد است چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَا﴾ [فاطر: 2][[86]](#footnote-86). و همچنین: ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ﴾ [البقرة: 106].

و «من» بعد از کلماتی دیگر نیز می‌آید مثل این آیه:

﴿يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ﴾ [الکهف: 31][[87]](#footnote-87).

و در کتاب ابن انباری آمده است که: بعض از زنادقه[[88]](#footnote-88) برای بد و بیراه گفتن گروهی از صحابه به این آیه:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾ [الفتح: 29]. تمسک جسته‌اند زیرا به گمان آن‌ها، «من» برای تبعیض است (این تزکیه‌ای از طرف ابن انباری برای تیجانی (و امثال) اوست و چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند بلکه «من» برای تبیین است: یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند همان صحابه‌اند مثل اینکه خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ١٧٢﴾ [آل‌عمران: 172][[89]](#footnote-89). و همه آن‌ها نیکوکارو متقی بودند.

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: 73][[90]](#footnote-90). علامه زمحشری می‌گوید: «من» معنایش، در «منهم» بیان است مثل این آیه: ﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ﴾ [الحج: 30]. ابوالبقاء عکبری می‌گوید: «منهم» برای بیان جنس است و می‌خواهد فضیلت آن‌ها را اثبات نماید و اینکه آن‌ها را بصورت خاص ذکر نموده است فضلیت برای آن‌ها ست.

نیشابوری می‌گوید: «منهم» برای بیان جنس است[[91]](#footnote-91). و اگر «من» برای تبعیض باشد آنطور که تیجانی ادعاء می‌کند، قسمتی از آیه با قسمت دیگرآن تناقض وتضاد پیدا می‌کند زیرا آیه در مورد کسانی وارد شده است که ایمان آورده و اعمال خوب انجام داده‌اند و غیر از این‌ها، افراد دیگر را شامل نمی‌شود خداوند می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد رسول خداست و کسانی‌که با او همراهند (صحابه) بر کفار سختند، با یکدیگر مهربانند، آن‌ها را درحال رکوع وسجده می‌بینی (عبادت می‌کنند)، لطف و رضای پروردگار را می‌جویند، آثار سجود در چهرهایشان هویدا و آشکار است و صفات شان در تورات و انجیل چنین آمده است: این‌ها مانند کشتزاری هستند که ابتدا جوانه زده سپس آن جوانه را تقویت نموده تا ستبر و قوی گردد و برساقه و روی پای خود استوار بایستد. کشاورزان این کشتزار را می‌پسندند یعنی مومنان بادیدن آن‌ها خوشحال می‌شوند. و کافران بوسیله آن‌ها به خشم می‌آیند یعنی وقتی یاران رسول خدا وقدرت وتوانایی آن‌ها را می‌بینند، ناراحت و خشمگین می‌شوند[[92]](#footnote-92) خداوند به کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، وعده مغفرت و پاداشی بزرگ داده‌است».

به ویژگی‌های یاران رسول خدا، در آیه دقت کنید:

1. رسول خداص را دوست دارند.
2. برکفار سخت‌اند.
3. بایکدیگر مهربانند.
4. در رکوع وسجود بسر می‌برند.
5. در اعمال‌شان لطف ورضایت خداوند را می‌جویند.
6. خداوند بوسیله یاران رسول خدا، کفار را به خشم می‌آورد.

32- تیجانی در صفحه 120 می‌گوید:

و با خود پیمان بستم حال که در این بحث طولانی و دشوار وارد می‌شوم، احادیث صحیحی که مورد اتفاق شیعه و سنی است مدرک قطعی قرار دهم. ودر صفحه: 127 می‌گوید: پس من به هیچ چیز اعتماد نمی‌کنم جز در مواردی که همه بر آن اتفاق نظر دارند خصوصاً در تفسیر قرآن و احادیث صحیح از سنت نبوی. و در صفحه 223 می‌گوید: من از آغاز بحث برخود لازم دانستم که استناد نکنم جز به مطالبی که مورد اعتماد هردو گروه است.

و در صفحه: 239 می‌گوید: «من همچون گذشته: مورد استناد قرار نمی‌دهم جز روایت‌هایی که هر دو گروه برآن اجماع واتفاق نظر دارند».

این گفته‌ها و ادعاهای تیجانی است اما آیا او به گفته‌هایش جامه عمل پوشاند؟ آنچه مشاهده خواهید کرد غیر ازآن چیزی است که می‌شنوید. رسول اکرمص می‌فرماید: «منافق سه علامت دارد. هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید، اگر وعده دهد، وعده خلافی می‌کند، و اگر امانتی نزد او باشد، خیانت می‌کند». [روایت بخاری و مسلم].

خواننده گرامی! تعدادی از احادیثی که بدروغ به اهل سنت نسبت داده شده بود از نگاه شما گذشت ودر صفحات آینده مواردی دیگر مشاهده خواهید کرد.

33- تیجانی در صفحه 165 می‌گوید:

«زیرا آنان با رسول خداص در حجة الوداع، به حج رفتند و در غدیر خم با امام علی بن ابی‌طالب بیعت کردند، پس از اینکه پیامبر او را به خلافت منصوب کرد و خود ابوبکر نیز با او بیعت نمود».

و در صفحه 224 می‌گوید: «و خود ابوبکر و عمر نیز از جمله تبریک‌گویان حضرتش بودند که گفتند: «مبارک باد برتو ای فرزند ابو طالب تو مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی». «وهذا النص يجمع عليه من السنة والشيعة»[[93]](#footnote-93). «و این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند».

این کذب و ادعای باطلی است. نه تنها تبریک گفتن حضرت ابوبکر وعمرب، بلکه تبریک گفتن هیچ ‌یک از مسلمان‌ها در این روز به علی بن ابی‌طالب ثابت نیست زیرا مورد خاصی نبود که نیاز به تبریک داشته باشد. اگر هدفم در این کتاب، پاسخ به تیجانی بود، داستان غدیر را باسند صحیح نقل می‌کردم و بطور تفصلیی به این افترایش پاسخ می‌دادم اما هدفم در این کتاب فقط آشکار کردن دروغگوئی خدعه و نیرنگ شیعه است. و اینکه می‌گوید: این عبارت مورد اتفاق شیعه و سنی است (البته مترجم فارسی آن را تحریف کرده همانطوری‌که ملاحظه می‌کنید). دروغی محض بر اهل سنت است.

اینجا ما از تیجانی و معتقدین به وی دو سؤال می‌کنیم:

1. چه کسی اجماع اهل سنت را نقل کرده است؟
2. این اجماع و اتفاق نظر کجاست؟ و حدیثی که می‌گوید: حضرت ابوبکر و عمرب، روز غدیر به علی بن ابی‌طالبس تبریک گفتند در سند آن (یکی از واسطه‌هایش) علی بن زید بن جدعان است. و این قسمت حدیث را فقط او روایت کرده است و راویان دیگر حدیث غدیر، این قسمت را نقل نکرده‌اند. حدیث را محمد بن حنبل در مسند خود (ج: 4 ص: 281) آورده است.

و هم اینک سخنان علماء را درباره علی بن زید بن جدعان بخوانید:

حماد بن زید: علی بن زید اسانید را وارونه می‌کرد.

ابن خزیمه: حجت نیست چون حافظه اش خوب نیست. ابن عیینه: ضعیف است (یعنی در روایت، و روایت فرد ضعیف پذیرفته نمی‌شود).

ابن معین: لیس بشىء (چیزی نیست یعنی روایتش اعتبار ندارد).

یحیی القطان: از حدیث او دوری و پرهیز شود.

احمد بن حنبل: ضعیف است.

یزید بن زریع: رافضی است.

34- تیجانی در صفحه 125**[[94]](#footnote-94)** می‌گوید:

رسول خداص متخلفین از سپاه اسامه را لعنت کرد.

این دروغ و کذب است به ثبوت نرسیده است که رسول خدا کسانی را که از سپاه اسامه تخلف نمایند، لعنت کند و دلیل و گواه بر مدعی است تیجانی قبلاً ادعا کرد که استناد نمی‌کند مگر به آنچه نزد شیعه و سنی مورد اتفاق و صحیح باشد.

35- در صفحه 177 می‌گوید:

پیامبرص فرمود: «هرکه علی را دشنام دهد مرا دشنام دهد مرا دشنام داده و هرکه مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده و هرکه خدا را دشنام دهد، خداوند او را با صورت به آتش جهنم خواهد انداخت».

این حدیث هم دروغی است که بر رسول خداص بسته شده است

زیرا این حدیث نزد اهل سنت، صحیح و ثابت نیست، این حدیث را حاکم در مستدرک: 3/121، روایت کرده است و در آن سه اشکال وجود دارد (سه نفر از راویان حدیث ضعیف‌اند: ابو اسحق سبیعی، محمد بن سعد عوفی و ابو عبدالله الهذلی).

1. ابو اسحق سبیعی مدلس مشهوری است و حدیث را با (عنعنه) روایت کرده است و تصریح به سماع (شنیدن) ننموده است[[95]](#footnote-95).
2. محمد بن سعد عوفی را امام ذهبی و خطیب ضعیف قرار داده‌اند. و دار قطنی در موردش گفته است ولا بأس به: چندان اشکالی ندارد.
3. ابو عبدالله الجدلی ثقه (قابل اعتماد و معتمد) است مگر اینکه شیعه‌ای سر سخت است و این حدیث در جهت تأیید بدعت اوست[[96]](#footnote-96).

و علمای حدیث بر این باورند که اگر مبتدع حدیثی در تایید بدعتش روایت کند، پذیرفته نمی‌شود اگرچه ثقه باشد.

حافظ ابن حجر می‌گوید: روایت مبتدع پذیرفته می‌شود بشرطی‌که بسوی بدعت دعوت ندهد مگر اینکه روایت او، بدعتش را تقویت نماید در این صورت بنابه قول راجح، روایت او پذیرفته نمی‌شود[[97]](#footnote-97) آیا چنین حدیثی (دارای این اشکالات) نزد اهل سنت، حدیثی صحیح و ثابت بشمار می‌آید؟

37- و در صفحه 181 می‌گوید:

و تاریخ سخن دیگری را نیز از او به ثبت رسانده است: ای‌کاش گوسفندی در خانواده‌ام بودم که هرگاه بخواهند مرا فربه کنند تا پس از فربه شدن و زیارت دوستان‌شان مرا می‌کشتند و قسمتی از گوشتم را کباب کرده و قسمتی را خشک می‌کردند و سپس مرا می‌خوردند و چون مدفوع خارج می‌شدم و بشر نبودم.

اینجا هدف تیجانی، عمر فاروقس است اما سند این سخن کجاست؟ و چه کسی می‌گوید این سخن از عمر فاروقس به ثبوت رسیده است؟

و تازه، آیا حضرت مریم نگفت: ﴿يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا﴾ [مریم: 23]. «ای کاش! قبل از این فوت می‌کردم و بدست فراموشی سپرده می‌شدم».

و علامه شیعه، باقر العلوم مجلسی در کتابش «بحار الأنوار» که مورد اعتماد شیعه است از قول حضرت سلمان ذکر می‌کند که فرمودند: ای‌کاش گوسفندی در خانواده‌ام بودم. گوشتم را می‌خوردند و پوستم را قطعه قطعه می‌کردند اما نام جهنم را نمی‌شنیدم.

و حضرت ابوذرس فرمودند: ای‌کاش مادرم عقیم بود و مرا نمی‌زائید ونام جهنم را نمی‌شنیدم.

و حضرت مقدادس فرمود: ای کاش پرنده‌ای در بیابان‌ها بودم و بر من حساب و عقاب و عذابی نبود و نام جهنم را نمی‌شنیدم.

و حضرت علیس فرمود: ای‌کاش درندگان گوشتم را پاره پاره می‌کردند, کاش مادر مرا نمی‌زائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم سپس دستش را بر سرش گذاشت و گریه می‌کرد و می‌گفت: ای وای، سفر چقدر طولانی است, ای وای، نوشته‌ام در سفر قیامت چقدر اندک است[[98]](#footnote-98).

و اگر همه این سخنان از حضرت عمر، حضرت علی، سلمان، ابوذر ومقدادش به ثبوت برسند، هیچ اشکالی ندارد و به آن‌ها هیچ ضرری نمی‌رساند.

38- در صفحه 189 می‌گوید:

همچنان که آیه تطهیر نیز دلالت بر معصوم بودن او دارد که درباره او و همسرش و دو فرزندش، به گواهی شخص عایشه نازل شده است. سپس صحیح مسلم را بعنوان مرجع ذکر کرده است.

این سخن تیجانی، دروغ و فریب و دغلکاری است تا خواننده گمان کند که آیه در مورد حضرت علی، فاطمه، حسن و حسینس نازل شده است سپس به دروغ و ناحق صحیح مسلم را بعنوان مرجع ذکر می‌کند در حالیکه در حدیث این مطلب وجود ندارد که آیه در مورد این افراد نازل شده است. در صحیح مسلم چنین آمده است که: پیامبر خداص بر حضرت علی، فاطمه، حسن و حسینس ، این آیه را خواند نه اینکه این آیه بصورت ویژه در مورد آن‌ها نازل شده است[[99]](#footnote-99).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: محتوای این حدیث اینست که پیامبر اکرمص دعا نمود تا خداوند پلیدی را از آن‌ها دور نموده و آن‌ها را پاک گرداند و حد اکثر آن اینست که پیامبر دعا نمود تا آن‌ها از متقیان باشند. همان کسانی که خداوند پلیدی را از آن‌ها دور نموده و آن‌ها را پاک گردانده است و اجتناب و پرهیز از پلیدی معصیت و گناه بر تمام مسلمانان واجب است و همه مومنان به پاکی و پاکیزگی امر شده‌اند.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: 6]. «خداوند نمی‌خواهد شمارا در حرج و تنگنا قرار دهد لیکن می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمتش را بر شما تکمیل نماید».

ودر جای دیگر می‌گوید: ﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103]. «از اموال مسلمین زکات بگیر تا آن‌ها را بوسیله زکات، پاک کرده و تزکیه نمایی».

و در آیه دیگر آمده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: 222]. «همانا خداوند، توبه کنندگان و پاک کنندگان را دوست دارد».

پس حد اکثر آن اینست که رسول اکرمص برای آن‌ها دعا نمود تا دستورات را انجام دهند و از ممنوعات پرهیز نمایند و چون دوری از پلیدی وفعل پاکی بر اهل کساء لازم و واجب بود، پیامبرص برای آن‌ها دعا نمود تا بدین‌صورت به آن‌ها در انجام آنچه به آن امر شده‌اند، کمک نماید تا مستحق مذمت و عذاب نشوند و مورد مدح قرار گرفته و پاداش بگیرند.

و همچنین ابن تیمیه/ می‌گوید[[100]](#footnote-100): مثل آیات زیر است (در این آیات دقت کنید) ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. و ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائدة: 6]. «خداوند نمی‌خواهد بر شما سختی نماید». ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧﴾ [النساء: 26-27]. «خداوند می‌خواهد برای شما (احکام و شرایع) را بیان کند و به راه گذشتگان شما را رهنمود کند و به شما توفیق توبه عنایت کند، خداوند دانا و با حکمت است خداوند می‌خواهد به شما توفیق طاعت و توبه عنایت کند و هوی پرستان می‌خوهند تا شما از راه راست منحرف شوید».

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا...﴾ [البقرة: 185]. «خداوند برای شما آسانی می‌خواهد، سختی نمی‌خواهد» اراده خداوند در همه این آیات به این مفهوم است که خداوند، عمل مورد اراده را دوست دارد و رضایت خداوند به آن تعلق گرفته است و آن را برای مومنین تشریع کرده و به آن امر کرده است، معنی اراده در این آیات این نیست که خداوند، عمل مورد اراده را خلق کرده یا اینکه این‌چنین فیصله کرده و یا مقدر نموده است و هدف این نیست که حتماً این کار انجام می‌شود و دلیل بر این گفته ما سخن پیامبر اکرمص است که بعد از نزول این آیه فرمودند:

«اللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِى فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا». «خدایا این‌ها اهل بیت من هستند پلیدی را از آن‌ها دور کن و آن‌ها را پاک گردان».

پیامبر ما دوری از پلیدی و پاکی را از خداوند طلب کرد، اگر آیه حاوی خبری منبی بر دور کردن پلیدی و پاکی بود، نیازی به طلب و دعای پیامبرص نبود.

و شیعه در عقیده قدری مسلک‌اند پس چگونه می‌توانند به امثال این آیه استدلال کنند زیرا بنابر اعتقاد آن‌ها، اراده خداوند همیشه بوقوع نمی‌پیوندد و آن‌ها فرقی میان اراده تشریعی و اراده تقدیری قائل نیستند[[101]](#footnote-101).

تازه فقط حضرت علی، فاطمه، حسن و حسینش، اهل بیت نیستند نه بنابر اعتقاد ما اهل سنت ونه به اعتقاد شیعه.

شیعه فرزندان حسینس بویژه ائمه را جزء اهل بیت می‌دانند در حالی که آن‌ها زیر کساء (چادر) نبودند و فرزندان حضرت حسنس را از اهل بیت بیرون می‌کنند بلکه معتقد نیستند که حتی از تمام فرزندان، حسین، خداوند پلیدی را دور کرده است می‌توانید سخن آن‌ها را در مورد جعفر بن علی بن محمد، برادر حسن عسکری در اصول کافی بخوانید[[102]](#footnote-102).

اما بنابر اعتقاد اهل سنت، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسینش بدلیل حدیث کساء از اهل بیت شمرده می‌شودند و همسران پیامبرص بدلیل آیه تطهیر از اهل بیت‌اند و فرزندان عقیل، جعفر و عباس بدلیل حدیث زید بن ارقم در صحیح مسلم جزء اهل بیت‌اند. حضرت زید فرمود: اهل بیت پیامبر کسانی هستند که صدقه بر آن‌ها حرام است و آن‌ها فرزندان حضرت علی، جعفر، عباس و عقیل‌اند و اما اینکه خداوند در این آیه به جای جمع مونث، جمع مذکر آورد و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. زیرا آیات گذشته و آیات بعدی ویژه زنان هستند در نتیجه به جمع مونث تعبیر نمود و آیه تطهیر خاص و ویژه زنان نیست بلکه همراه زنان، رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه، سرپرست وسروربیت نیز در این آیه داخل می‌شود.

پس آیه ویژه رسول اکرمص و همسران اوست زیرا این آیات با خطاب به زنان رسول خداص:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ﴾[[103]](#footnote-103) شروع و با خطاب به آن‌ها ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 34][[104]](#footnote-104). پایان می‌یابند. و صحبت در مورد دیگران با جمله معترضه‌ای، بدون قرینه و رعایت نکته‌ای بدون یاد‌آوری بر قطع شدن سخن گذشته و آغاز سخنی جدید، خلاف بلاغت است، آن بلاغتی که در کلام خداوند به عمق و نهایت خود رسیده است[[105]](#footnote-105).

39- و در صفحه 191 می‌گوید:

«ولی هنگامی که فرصت برای بررسی و خواندن تاریخ پیدا کردی، در مییابی که قاتلین عثمان در درجه اول، خود اصحاب بوده‌اند و در پیشاپیش آنان ام المؤمنین عایشه بوده است که دستور به قتلش می‌داد و با اعلام روا بودن ریختن خونش می‌گفت: پیر نادان را بکشید که کافر شده است».

﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ﴾ [النور: 16]. «این افتراء و تهمت بزرگی است». سوگند به پروردگاری که معبودی جز او نیست که این سخن دروغ و لکه عار و ننگی بر چهره تیجانی و پیروان اوست. این روایت از طریق سیف بن عمر تیمی نقل شده است و او کذابی معروف است[[106]](#footnote-106) امام نسائی در باره او می‌گوید:

«سیف بن عمر کذاب است». این حبان می‌گوید: احادیث ساختگی از افراد مورد اعتماد روایت می‌کند و متهم شده است که زندیق است[[107]](#footnote-107).

40- و در همین صفحه 191 می‌گوید:

«و همچنین می‌بینیم طلحه و زبیر و محمد بن ابی‌بکر و دیگر مشهورین از اصحاب، او را محاصره کرده، حتی از آشامیدن آب منعش نموده‌اند که مجبوربه استعفایش سازند».

این دروغی دیگر است و چیز جدیدی نیست. اگر تیجانی فردی صادق است، سند این سخن را ذکر کند و بگوید این سخن کجا و درچه کتابی آمده است؟ و آیا نزد اهل سنت ثابت است؟ و آیا محمد بن ابی‌بکر از مشهورین اصحاب است؟ او در حجة الوداع، فقط سه ماه قبل از وفات پیامبر اکرمص بدنیا آمد.

41- و باز هم در همین صفحه می‌گوید:

و تاریخ ‌نویسان به ما خبر دهند که خود اصحاب بودند که نگذاشتند جسدش در قبرستان مسلمانان دفن شود و او را در (حش کوکب) بدون کفن و غسل، دفن کردند.

اگر حضرت عثمانس در (حش کوکب) بدون غسل و کفن دفن شود، آیا به او ضرر و زیانی می‌رسد؟ ودر پاسخ این سؤال می‌گوییم: حضرت علی بن ابی‌طالبس کشته شد و شب هنگام مدفون گردید و چندین قبر کنده شد تا خوارج مکان قبرش را ندانند[[108]](#footnote-108).

حضرت حسین بن علیب کشته شد و قبر او دانسته نشد بله، امروز ادعا می‌شود که در مصر، شام یا عراق است، غسل داده نشد و کفن هم نشد آیا این چیز حضرت علی و حضرت حسینس را ضرر و زیانی می‌رساند؟ نه، والله این امور به هیچ‌ یک از این بزرگواران ضرر و زبانی نمی‌رساند.

مسئله‌ای که تیجانی می‌خواهد آن را برانگیزد و ایجاد نماید، اینست که خوارجی که بر او خروج کردند، مانع دفن او نشدند بلکه صحابه از دفن او در بقیع جلوگیری کردند و نگذاشتند مردم او را غسل دهند و کفن نمایند. اما در مورد مکان دفنش، طبری در تاریخیش چند روایت ذکر کرده است، در روایتی، حش کوکب و در روایتی بقیع را محل دفن او ذکر کرده است[[109]](#footnote-109).

اما ابن کثیر می‌گوید: حش کوکب، پشت بقیع از ناحیه شرقی آن است حضرت عثمانس آنجا مدفون گردید[[110]](#footnote-110) والله اعلم. و اما اینکه تیجانی می‌گوید: صحابه از دفن جسدش جلوگیری کردند، این داستان را طبری در تاریخش از طریق واقدای به روایت از عبدالله بن یزید هذلی و او، از عبدالله بن ساعده روایت کرده است[[111]](#footnote-111).

و واقدی، همان محمد بن عمر واقدی است امام احمد در مورد او می‌گوید: کذاب است و ابو حاتم و نسائی می‌گوید: احادیث ساختگی از طرف خود وضع می‌کرد.

امام بخاری/ می‌گوید: عبدالله بن زید هذلی، گفته شده متهم به زندیق بودن است و امام نسائی می‌گوید: هذلی، فردی مورد اعتماد نیست.

42- و در صفحه 193 می‌گوید:

مثلاً نوشته‌اند که از مکه بازگشته بود. (عایشه) که در راه به او خبر دادند که عثمان کشته شد، از این خبر خیلی خوشحال و خرسند گشت ولی هنگامی که فهمید مردم با علی بیعت کرده‌اند، خشمگین شده گفت: «آرزو داشتم که آسمان بر زمین فرود آید و آن را بپوشاند پیش از آنکه علی بن ابی‌طالب به خلافت برسد».

این دروغ و ادعایی باطل است. کجاست ادعای تیجانی که می‌گفت فقط امور ثابت نزد اهل سنت را ذکر می‌کند.

و این روایت را طبری در تاریخش از طریق سیف بن عمر تیمی آورده است و سیف فرد کذابی است و در مورد او در پاسخ شماره: 39 صحبت کردیم.

43- ودر صفحه 194 می‌گوید:

بلکه آن هنگامی که خبر وفات علی را به او دادند سجده شکر بجای آورد.

هدف تیجانی اینست که حضرت عایشهل هنگامی که خبر وفات حضرت علیس را شنید، سجده شکر بجای آورد.

تیجانی این دروغ را به همه تاریخ نویسانی که حوادث سال چهلم هجری را نگاشته‌اند، نسبت داده‌است. و این جریان از دو جهت دروغ است:

1. داستان، از اصل واساساش دروغ و ساختگی است.
2. نسبت دادن این سخن به تاریخ نگارانی که حوادث سال چهلم هجری را نگاشته‌اند هم دروغ است. خلیفه بن خیاط، طبری، ابن کثیر، ذهبی، مسعودی و ابن اثیر، هیچ‌کدام از این تاریخ نگاران این سخن را در تاریخ‌هایشان نیاورده‌اند.

نمی‌دانم این تاریخ‌ نگاران چه کسانی هستند که حوادث سال چهلم هجری را نگاشته‌اند و این دروغ را ذکر کرده‌اند؟

بلکه من، این صحبت دروغ را در هیچ کتابی نیافتم و آیا کسی که برای خوانندگانش، اندک احترامی قائل باشد، چنین دروغ‌های می‌نویسد؟ لعنة الله على الكاذبين «لعنت خدا بر دورغگویان باد».

44- و در همین صفحه 194 می‌گوید:

«ولی طلحه و زبیر پنجاه نفر را آوردند و پس از آنکه به آن‌ها چیزی دادند، آنان هم برای عایشه قسم خوردند که اینجا (آب حوأب) نیست و بدین‌سان او مسیر خود را تا بصره ادامه داد، وموَرخان نوشته‌اند: این اولین شهادت زوری بود در اسلام».

کجاست این ادعایت که در کتابت فقط امور ثابت ومورد اتفاق شیعه و سنی را می‌آوری؟ و کجا این یاوه‌ات به ثبوت رسیده است؟ و تاریخ نویسانی که به آن‌ها افتخار می‌کنی، چه کسانی هستند؟ قاتلک الله آیا دروغ کوچک‌تر از این پیدا نکردی؟!.

و جای شگفتی است که این تیجانی، در دروغ‌ها و اباطیلش بسیار بی‌باک است، این روایت را به طبری نسبت داده‌است ومن آن را در طبری نیافتم و به فرض وجود این روایت در طبری، سندش کجاست؟ و آیا نزد اهل سنت صحیح و ثابت است؟

45- و در صفحه 196 می‌گوید:

«و حتی نگذاشت که جنازه حسن (سرور جوانان بهشت) کنار جدش رسول خدا دفن شود و گفت: وارد خانه‌ام نکنید کسی را که دوستش ندارم».

بزرگان شیعه برای بدجلوه دادن چهره اصحاب رسول خداص از وسائل مختلف و شیوه‌های معقول و غیر معقول استفاده می‌کنند.

باید به آن‌ها گفت: اگر شما در تهمت‌هایتان به یاران رسول خداص راستگو هستید، به آنچه ثابت و صحیح است اکتفا کنید و به دروغ، خدعه و فریب و دغل‌کاری پناه نبرید.

و این حکایتى که اینجا ذکر کرده، دروغی از دریای دروغ‌های تمام نشدنی‌اش است، آیا این حکایت به ثبوت رسیده است؟ و کجا؟

46- و در صفحه 199 می‌گوید:

«چگونه او (معاویه) را یکی از اصحاب عدول و مورد اطمینان می‌شمارند درحالیکه به حسن بن علی سید جوانان اهل، بهشت، زهر داد و او را کشت؟».

این هم ثابت نیست و این مثل عادت تیجانی، دروغ است.

کجاست التزام تیجانی به گفته‌اش: فقط احادیث و داستان‌های ثابت نزد اهل سنت را ذکر می‌کنم؟

47- و در صفحه 217-218 می‌گوید:

زیرا علی÷ داناتر و شجاع‌تر از همه اصحاب -به اجماع امت- بود.

اگر هدف او، اجماع امت شیعه است سخنش درست است. و اگر هدف او ما اهل سنت هستیم، این دروغی است که بر ما بسته شده است و دروغ گفتن عادت تیجانی است و هیچ جای تعجب و شگفتی ندارد.

این اجماع کجاست و چه کسی آن را نقل کرده است؟ این تنها یک ادعا است و هرکسی می‌تواند در هر موردی که بخواهد چنین ادعایی بکند. به اعتقاد ما اهل سنت، حضرت علیس از شجاع‌ترین صحابه و از دانشمند‌ترین آن‌هاست. اما اینکه از همه شجاع‌تر وداناتر است این دروغ بر اهل سنت است. و برای پاسخ سخن تیجانی (دانا‌ترین مردم بود) به پاسخ شماره: 54 نگاه کنید.

اما اینکه (علی شجاع‌ترین مردم بود) برای پاسخ آن به مطلب زیر بنگرید:

شجاعت دو تفسیر دارد، یکی، بمعنی قوت قلب و پایداری در جاهای هراسناک. دوم: جنگ سخت با بدن بطوریکه افراد زیادی را بکشد. اولی در واقع شجاعت است و دومی بر قدرت بدنی و کاری فرد دلالت دارد و چنین نیست که هرکس بدنی قوی داشته باشد، قلبش هم قوی است و اگر کسی قلب قوی داشته لازم نیست بدنش قوی باشد. به همین خاطر فردی را می‌بینی که اگر افرادی با او باشند که امنیتش را حفظ نمایند، می‌جنگد و افراد زیادی را به قتل می‌رساند در غیر این صورت دچار ترس و بزدلی شده و دلش از جا می‌رود. و فردی دیگر را مشاهده می‌کنی که دارای قلبی ثابت و استوار است و افراد زیادی بدست وی کشته نشده‌اند، در مواقع ترس و وحشت ثابت و استوار بوده و بی‌باکانه به هر خطری اقدام می‌کند و امیران و فرماندهان و پیشکسوتان جنگی به این صفت، بیشتر از صفت اولی نیاز دارند زیرا فرمانده اگر دارای قلبی شجاع و استوار باشد، پیشاپیش حرکت کرده، مقاومت می‌کند و شکست نمی‌خورد در نتیجه سربازان کنار او می‌جنگند اما اگر فرمانده فردی بزدل و ضعیف القلب باشد، ناتوانی او آشکار شده و اقدام نمی‌کند و ثابت قدم نمی‌ماند اگرچه قدرت بدنی زیادی داشته باشد.

پیامبر خداص در این شجاعتی که برای فرماندهان جنگی مطلوب است، کامل‌ترین مردم بود ولی بادست خودش فقط، ابی بن خلف را به قتل رساند و هیچکس را بدست خودش، قبل از جنگ احد و بعد از آن نکشت و او شجاع‌تر از همه صحابه بود بطوریکه حضرت علی و دیگران به رسول خداص پناه می‌بردند[[112]](#footnote-112) اگرچه تعدادی از آن‌ها با دست خودشان افراد بیشتری از رسول اکرمص، به قتل رساندند.

و اگر شجاعت مطلوب از ائمه، شجاعت قلب است پس در این شکی نیست که حضرت ابوبکر از حضرت عمر شجاع‌تر بود و حضرت عمر از حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت طلحه و زبیرش شجاع‌تر بود و کسیکه از سیرت و اخبار این بزرگواران اطلاع دارد، این موضوع را خوب می‌داند، حضرت ابوبکر،س وارد مواقع ‌ترسی شد که رسول اکرمص وارد آن‌ها شد و بزدلی و ترس را به خود راه نداد، خسته نشد و شکست نخورد. بی‌باکانه به مواقع ترس وارد می‌شد، خودش از رسول خداص حفاظت می‌کرد، گاهی با دست، گاهی با زبان و اوقاتی، بوسیله مالش با مشرکین جهاد می‌کرد وی در تمام این موارد، در مقدمه قرار داشت. روز بدر باوجود اینکه می‌دانست دشمن مکان رسول خداص را مورد هدف قرار خواهد داد اما دلیر، بی‌باک و استوار، کنار رسول خداص قرار گرفت و هنگامی‌که رسول اکرمص دنیا را وداع گفت، حضرت ابوبکرس برخاست، سخنرانی و موعظه نمود و صحابه را به ثبات، پایداری و شجاعت دعوت نمود، و سپاه اسامه را برای حمله آماده کرد و با مرتدین و مانعین زکات جهاد و مبارزه کرد پس شجاعتی که از یک رهبر، مطلوب است بعد از شخص رسول خداص کامل‌تر از حضرت ابوبکر و عمرب در شجاعت نبود.

اما اگر شجاعت، به کثرت قتل باشد، پس در این شکی نیست که صحابه دیگر، تعداد بیشتری از کفار را به قتل رساندند. در نتیجه بسیاری از صحابه، از حضرت علیس شجاع‌تر بودند. حضرت براء بن مالک صد نفر را در مبارزه رویاروی به قتل رساند بجز کسانی در کشتن آن‌ها شرکت کرد.

و تعداد کسانی را که خالد بن الولیدس به قتل رساند، را بجز خداوند کسی نمی‌داند و فقط در جنگ مؤته نه شمشیر در دستش شکست و در این شکی نیست که او چند برابر حضرت علی از کفار به قتل رساند[[113]](#footnote-113).

48- تیجانی در صفحه 226 می‌گوید:

«پس از اینکه انصار با سعد بیعت کردند، سعد گفت: به خدا قسم با شما بیعت نمی‌کنم تا اینکه هرچه تیر در ترکش دارم به‌سوی شما پرتاب نمایم . . . . . . و لذا با آن‌ها نماز نمی‌خواند و در مجالس‌شان حاضر نمی‌شد و با آن‌ها رفت و آمد نداشت».

این مطلب دروغ و باطل است و از سعد بن عباده به ثبوت نرسیده است. و این روایتی که تیجانی ذکر کرده است، روایت ابو مخنف، لوط بن یحیی است و ابومخنف برادر تیجانی در تشیع و دروغگویی است.

و اینک اقوال علما در مورد ابومخنف:

ابن معین: ابو مخنف فرد مورد اعتمادی نیست.

ابوحاتم: متروک الحدیث است (حدیث وی پذیرفته نمی‌شود).

ابن تیمیه: لوط بن یحیی به دروغگوئی نزد اهل علم، شهرت دارد.

ابن حجر: قصه گویی است که سخن‌ها را باهم می‌بافد، به او اعتماد نمی‌شود.

زبیدی: شیعی و قصه‌گویی است که سخن‌ها را با هم می‌بافد و متروک است (حدیثش پذیرفته نمی‌شود).

و روایتی که اهل سنت نقل کرده‌اند، از روایت ابومخنف صحیح‌تر است این روایت را امام احمد بن حنبل در مسندش آورده است که: عفان از ابوعوانه، و او از داود بن عبدالله اودی روایت می‌کند که حمید بن عبد الرحمن فرمودند: حضرت ابوبکر درمیان گروهی از مردم مدینه بود که رسول خداص در گذشت. حمید می‌گوید: ابوبکر تشریف آورد و پوشش چهره رسول خدا را کنار زده و او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، زنده و مرده‌ات چقدر خوشبو است[[114]](#footnote-114). . . ای سعد: تو می‌دانی که رسول خداص فرمود: «اگر مردم به راهی بروند و انصار راهی دیگر بروند من راه انصار را در پیش می‌گیرم». ای سعد! شما نشسته بودید که رسول خداص فرمودند: قریش فرمانروایان این امر هستند مردم نیکوکار، از نیکوکاران آن‌ها پیروی می‌کنند و مردم فاسق از فاسقان قریش پیروی می‌کنند.

راوی می‌گوید: سعد گفت: «درست است، امارت میان شما قریش است و ماوزیر شماییم». این حدیث مرسل و اسناد آن حسن[[115]](#footnote-115) است و این روایت بسیار بهتر است از روایت فرد کذابی مثل ابو مخنف و آنهم سندی ندارد.

49- در صفحه 227 می‌گوید:

«زیرا هرکس این مصیبت (اختلاف فاطمه با ابوبکر در مورد فدک) را با کنجکاوی بنگرد و تمام جوانبش را مورد بررسی قرار دهد، یقین پیدا می‌کند که ابو بکر عمداً بنابر اذیت زهرا و تکذبیش گذاشت تا اینکه آن حضرت با روایت‌های غدیر ودیگر روایت‌ها بر ابو بکر احتجاج نکند درباره خلافت شوهرش و پسر عمویش علی، و قرائن زیادی بر این امر دلالت دارد، از جمله آنچه تاریخ نگاران نگاشته اند که آنحضرت بر مجالس انصار وارد می‌شد و از آنان در خواست یاری و بیعت برای پسر عمویش می‌نمود».

الله اکبر. «جریان فدک او را باز می‌دارد از اینکه برای خلافت حضرت علیس به روایت‌های غدیر احتجاج ورزد»، این چه سخن احمقانه‌ای است، عقل هم نعمت خوبی است.

سخن تیجانی، همه‌اش حماقت و نادانی است حضرت فاطمهل بزرگ‌تر از آن است که بر مجالس مردان وارد شود و از آنان برای پسر عمویش، حضرت علی در خواست بیعت و یاری نماید و حضرت علیس داخل خانه نشسته باشد. آیا به دختر رسول خداص، بزرگ بانوی زنان جهان، اینچنین احترام می‌گذارید؟ و با این آیه چه می‌کنید، ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 33][[116]](#footnote-116).

یا اینکه آیه، ویژه حضرت عائشه است؟!

اما اینکه حضرت ابوبکر، حضرت فاطمه را تکذیب کرد، ادعایی دروغین است که تیجانی و امثال او نمی‌توانند سند صحیحی برای آن بیاورند. و ابوبکرس، فاطمهل را تکذیب نکرد بلکه حدیثی را که از رسول خداص شنیده بود برای او خواند. حدیث: «ما گروه انبیاء، از خود دینار و درهم به ارث نمی‌گذاریم».

50- تیجانی در صفحه 238 می‌گوید:

«حال اگر از فضائل بگذریم و به سیئات و بدی‌ها روی آوریم، یک گناه یا سیئه از علی بن ابی‌طالب در کتاب‌های دو گروه نمی‌یابیم، در صورتی که برای دیگران بدی‌ها و تبهکاری‌های زیادی در کتاب‌های اهل سنت مانند (صحاح) و کتاب‌های سیره و تاریخ سراغ داریم».

آقای تیجانی انصاف را از دست داده زیرا او فقط شاگرد کودکان شیعه در نجف بوده است، انصاف و عدالت می‌گوید که وی دوره‌ای نزد کودکان اهل سنت نیز بگذراند تا عدالت رعایت شود و تقسیم عادلانه گردد در غیر اینصورت، تقسیم ناعادلانه است.

حضرت علیس به اعتقاد اهل سنت از ائمه هدی و تقوی بشمار می‌رود و درباره او ادعای عصمت نمی‌کنیم. اشتباهاتی دارد همانطوری‌که دیگران اشتباهاتی دارند و حسنات و نیکی‌هایی دارند همانطوریکه دیگران چنین‌اند اگرچه اشتباهاتش در دریای حسناتش غرق شده و بحساب نمی‌آید. بر این نکته بسیار توقف نمودم و از نوشتن در این باره متردد شدم و بسیاری از کسانی را که به علم و تقوای آن‌ها اطمینان دارم، سؤال کردم، آیا برایم جایز است که انتقادات بر حضرت علیس را چه انتقاداتی که نزد شیعه است یا اهل سنت ذکر کنم تا بشر بودن و عدم عصمت وی آشکار گردد باوجود اینکه، قصد ندارم و هرگز هدفم این نیست به امامی از ائمه هدی اسائه ادب و بدی نمایم ولی شیعه ما را مجبور می‌کند تا برای پاسخ، به شبهات و سخنان زشت و فربی‌کاری‌های آن‌ها، این سخنان را بزبان بیاوریم. پاسخ این سؤال موافقین و مخالفینی داشت و در پایان ترجیح دادم برای خاموش کردن صدای باطل، انتقادات بر وی را ذکر کنم.

در واقع، انتقاداتی که در مورد حضرت علیس در کتب شیعه آمده است بمراتب بیشتر از انتقاداتی است که در کتب اهل سنت آمده است بلکه اصلاً قابل مقایسه نیستند و همین مطالب کتب شیعه بودند که بسیار مرا دچار مشکل و حرج نمودند. قبل از اینکه در این کتابم بنویسم. اگر این کارم حق و درست است توفیق خداوندی است و اگر خطاً و اشتباه است از نفش من و وساوس شیطانی است و از خداوند درخواست بخشش دارم.

(انتقادات بر حضرت علی بن ابی‌طالبس در کتب اهل سنت)

1. عکرمه می‌گوید: «حضرت علیس گروهی را سوزاند این خبر به عبدالله بن عباسب رسید، وی فرمود: اگر من می‌بودم آن‌ها را نمی‌سوزاندم زیرا پیامبر اکرمص فرمود: با عذاب خداوند (آتش) عذاب ندهید، البته آن‌ها را می‌کشتم چنانچه رسول اکرمص فرمود: کسی که دینش را تغییر داد او را بکشید». [راویت از بخاری][[117]](#footnote-117).
2. علی بن ابی‌طالبس می‌گوید: شبی، رسول خداص درب منزل من و فاطمه را زد و فرمود: آیا نماز نمی‌خوانید؟ من گفتم: ای رسول خدا! جان‌های ما در دست خداوند است هنگامی‌که بخواهد ما را بیدار کند، بیدار می‌شویم. وقتیکه من این سخن را گفتم، برگشت، بدون اینکه به من پاسخی دهد. سپس درحالیکه پشت گردانده بود و با دستش به رانش می‌کوبید، این صدای او به گوشم رسید که می‌گوید: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الکهف: 54]. «انسان بیشتر از هر چیز دیگر، جدل و ستیزه‌جوئی می‌نماید». [روایت بخاری][[118]](#footnote-118).
3. همیشه شیعه مسئله خشمگین ساختن حضرت فاطمه زهرال توسط حضرت ابوبکر را در جریان فدک مطرح می‌کنند و می‌گویند ابوبکر، فاطمه را به خشم آورد و کسیکه فاطمه را بخشم آورد، رسول خدا را به خشم آورده است.

باید به آن‌ها گفت، این روایت را بخوانید: مسوربن مخرمه می‌گوید:

«از رسول خداص شنیدم که بر منبر می‌گفت: فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی‌طالب درآورند به آن‌ها اجازه نمی‌دهم، به آن‌ها اجازه نمی‌دهم مگر اینکه فرزند ابو طالب دوست داشته باشد که دخترم را طلاق دهد و با دختر آن‌ها ازدواج کند. فاطمه پاره تن من است آنچه او را نگران کند مرا نگران می‌کند. و آنچه او را بیازارد، مرا آزار می‌دهد». [روایت مسلم][[119]](#footnote-119).

و در روایت دیگری آمده است: «هنگامی که فاطمه زهرال اطلاع پیدا نمود، نزد پیامبر اکرمص آمد و گفت: فامیلت می‌گویند شما بخاطر دخترانت ناراحت نمی‌شوید و علی می‌خواهد با دختر ابوجهل ازدواج کند». [روایت مسلم][[120]](#footnote-120).

پس چه کسی فاطمهل را به خشم آورد؟

1. حضرت براء بن عازبس می‌گوید: «هنگامیکه رسول خداص با اهل حدیبیه صلح کرد، پیمان میان آن‌ها را علی بن ابی‌طالبس نوشت، پس در آن پیمان نوشت: «محمد رسول الله»، مشرکین گفتند: ننویس «رسول الله»، اگر شما پیامبر بودید با شما نمی‌جنگیدیم. پیامبر به حضرت علی گفت: این کلمه را پاک کن حضرت علی گفت: من این کلمه را پاک نمی‌کنم. سر انجام رسول خداص بدست خودش پاک کرد». [بخاری روایت کرده[[121]](#footnote-121) و مجلسی آن را در «بحار الأنوار» ذکر کرده است][[122]](#footnote-122).
2. از حضرت علی بن ابی‌طالب روایت شده است که: «نزد رسول اکرمص آمد و گفتم: ابوطالب فوت نمود. پیامبرص فرمود. برو، دفنش: کن. حضرت علی گفت: او با شرک در گذشته است. رسول خدا فرمود: برو دفنش کن». [روایت از احمد][[123]](#footnote-123).

اگر چنین چیزی از حضرت ابوبکر و عمر یا کسی دیگر از صحابه اتفاق می‌افتاد، حتماً شیعه می‌گفتند چگونه دستور رسول خداص را اجرا نمی‌کنند و آیا آن‌ها رسول اکرمص را آموزش می‌دهند وسخنانی از این قبیل.

1. حضرت عباس و حضرت علیب نزد حضرت عمرس آمدند، عباس گفت: «ای امیرالمؤمنین! بین من و این قضاوت کن آندو در مورد سهمیه رسول خدا در غزوه بنی‌نضیر اختلاف داشتند پس حضرت علی و حضرت عباس یکدیگر را دشنام دادند. . . .». [روایت از بخاری][[124]](#footnote-124). سؤال اینجاست که: چگونه حضرت علی، عمویش حضرت عباس را دشنام می‌دهد؟!.
2. از علیس روایت شده است که فرمودند: «من مردی کثیر المذی[[125]](#footnote-125) بودم و بخاطر جایگاه دختر رسول خداص شرم و حیا به من اجازه نمی‌داد تا از او بپرسم از حضرت مقداد خواستم تا از پیامبرص بپرسد، رسول اکرمص فرمود: آله تناسلی‌اش را بشوید و وضوء بگیرد». [روایت مسلم][[126]](#footnote-126).

چه بسا شیعه می‌گویند: چگونه ممکن است عمر خلیفه مسلمین باشد. درحالیکه او حکم تیمم را نمی‌داند. به آن‌ها می‌گوییم: حضرت علی بن ابی‌طالب هم حکم مذی را نمی‌داند!.

اما نکات ضعفی که درباره حضرت علی بن ابی طالبس در کتب شیعه آمده است، من با استغفار و طلب بخشش از خداوند این‌ها را ذکر می‌کنم زیرا این مطالب بر خبث و پلیدی ضمیر راویان آن‌ها دلالت می‌کند، البته صحبت را در این زمینه طولانی نمی‌کنم و به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنم:

1. از حضرت علی روایت شده است که می‌گوید: «با رسول خداص سفر نمودم، او خدمت‌گذاری جز من نداشت، فقط یک لحاف داشت لحاف دیگری نداشت، عائشه همراه او بود و رسول خداص بین من و عائشه می‌خوابید و روی ما سه نفر فقط یک لحاف بود. هنگامی‌که رسول خدا برای نماز شب بیدار می‌شد. لحاف را از وسط بین من و عائشه با دستش پایین می‌کرد تا به فراش برسد. که بر آن خوابیده بودیم[[127]](#footnote-127).

آیا این روایت پلید را خوانده‌اید که به پیامبرص، حضرت علی و ام المؤمنین عائشهب اهانت می‌کند و گویای اینست که غیرت رسول خداص برای ناموسش هم بجوش نمی‌آید. لعنت خداوند بر کسی که این روایت را ساخته و وضع کرده است.

و مشکل‌تر از این روایتی است که آن‌ها در کافی از ابو عبدالله روایت می‌کنند که وی در مورد مرد و زنی که در یک لحاف دیده می‌شوند، گفت: صد تازیانه زده شوند[[128]](#footnote-128).

1. حضرت علی می‌گوید: «بامداد، رسول خداص نزد ما آمد و ما (من و فاطمه) در لحافمان بودیم پیامبر گفت: (السلام عليكم). بخاطر وضعیتی که داشتیم، ساکت ماندیم و از او شرم کردیم دوباره گفت: السلام عليكم. و ما خاموش ماندیم[[129]](#footnote-129). چگونه سلام رسول خداص را دوبار پاسخ نمی‌دهد؟».
2. حسن بن علی نزد جدش، رسول خداص آمد، دامنش را گرفت و پنهانی در گوش پیامبرص چیزی گفت، رنگ پیامبر تغییر کرد. بعد از آن، پیامبر برخاست و به منزل فاطمه آمد. بعد از آن حضرت علیس آمد پیامبر خدا دست او را گرفت تکانی داد و گفت: ای ابو الحسن: از خشمگین ساختن فاطمه خودداری کن زیرا فرشتگان با خشمگین شدن فاطمه خشمگین و یا خوشنودی او خوشنود می شوند[[130]](#footnote-130).
3. ابن عباس روایت می‌کند که: «حضرت فاطمه وارد خانه‌اش شد ناگهان دید که حضرت علی در آغوش کنیزی است [که جعفر به او هدیه کرده بود] غیرت زنانه او که هر زن نسبت به شوهرش دارد به جوش آمد نقاب به چهره‌اش زد و روسری‌اش را به سرش گذاشت و قصد پیامبر را نمود تا شکایت علی را به پیامبر بکند»[[131]](#footnote-131).
4. از علی بن ابی‌طالب روایت است که گفت: «من پهلوی خداوند کلمه و قلب و دروازه خداوند هستم. همان دروازه‌ای که از آن وارد می‌شوند در حال سجده وارد دروازه شوید گناهان شما را می‌بخشم و به نیکوکاران پاداش بیشتر می‌دهم توسط من و بدست من قیامت برپا می‌شود و در مورد من باطل اندیشان شک می‌کنند و من اول و آخر و ظاهر و باطن و دانای همه چیزم».[[132]](#footnote-132)

در این صورت برای خداوند چه چیزی باقی می‌میاند؟ و در این هیچ شکی نیست که این سخن کفری آشکار است و حضرت علیس از آن بری و بیزار است اما شما [شیعیان] آن را در کتاب‌هایتان ذکر کرده‌اید و به حضرت علیس نسبت داده‌اید.

1. ابو عبدالله جعفر صادق می گوید: «هنگامی که علی نماز ظهر را خواند متوجه جمجمه‌ای شد و با آن صحبت نمود...با جمجمه‌ای مشغول شد تا خورشید غروب نمود پس با سه زبان انجیل با آن انجیل با آن صحبت کرد تا عرب سخن آن را نفهمند. خورشید گفت: برنمی‌گردم و من رهایی یافتم، حضرت علی نزد خداوند دعا کرد خداوند هفتاد هزار زنجیر آهنی به‌سوی خورشید فرستاد، فرشتگان، زنجیر‌ها را به گردن خورشید انداختند آن را بر چهره‌اش کشیدند تا اینکه سفید و پاک برگشت[[133]](#footnote-133).

باید گفت: چگونه حضرت علی نماز عصر را تا غروب خورشید به تأخیر می‌اندازد؟

تردیدی نیست که این داستان، خرافه‌ای بیش نیست ولی متاسفانه در کتب معتبر شیعه وجود دارد.

1. ابو عبدالله می‌گوید: «علی بر منبر بود که زنی زشت و بد صورت بلند شد و گفت: این قاتل دوستان است. حضرت علی به‌سوی او نگاه کرد وبه او گفت: ای زبان دراز بی‌باک بی‌شرم، و ای کسی که شبیه مردانی و حیض نمی‌شوی آنطور که زنان حیض می‌شوند و ای کسی که بر. . .»[[134]](#footnote-134).

بعید است امیر المؤمنین چنین سخن زشتی به زبان بیاورد.

برادرخواننده! بعد از این، از بد زبانی شیعه تعجب نکنید زیرا آن‌ها چنین سخنان زشتی را به ائمه‌شان نسبت می‌دهند. و اگر چنین چیزی از حضرت عمرس اتفاق می‌افتاد، آرام نمی‌گرفتند و دنیا را بالای سرشان می‌گذاشت.

1. ابو عبدالله می‌گوید: «روزی امیرالمؤمنین درمیان گروهی از یارانش بود که مردی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من با پسر بچه‌ای لواط کردم پس مرا پاک کن. علی دوبار او را نپذیرفت و مرتبه سوم به او گفت: ای فلان! رسول خداص در مورد افرادی امثال تو سه حکم کرده است، هر کدام را می‌خواهی انتخاب کن: ضربه شمشیر، پرت کردن از بالای کوه و یا سوختن با آتش. . . سپس با گریه برخاست تا در گودالی بنشیند که امیرالؤمنین برای او حفر کرده بود و آتش اطراف آن شعله می‌کشید.

راوی می‌گوید: امیرالمؤمنین گریه کرد وبه او گفت: ای فلان! خداوند توبه تو را پذیرفت و دوباره چنین کاری نکن»[[135]](#footnote-135). آیا این کار تعطیل حدود خداوند نیست.

1. ابو عبدالله می‌گوید: «زنی نزد عمر آورده شد که به مردی از انصار دل بسته بود و به او عشق می‌ورزید. او تخم مرغی برداشته و سفیدی‌اش را بر لباسش و بین ران‌هایش ریخته بود، علی برخاست و میان ران‌هایش را نگاه کرد و زن را متهم (به دروغگوئی) کرد[[136]](#footnote-136).

این دروغی بیش نیست زیرا چگونه حضرت علیس کرم الله وجهه میان ران‌های زن بیگانه‌ای را نگاه می‌کند. و آیا شیعه، امروز به این فقه عمل می‌کنند و چه کسی به حضرت علیس اسائه و بی‌ادبی می‌کند. شیعه یا اهل سنت؟

1. حبیب بن ثابت می‌گوید: بین علی و فاطمه مشکلی پیش آمده بود، پیامبر خداص آمد، بستری برای وی انداخته شد، رسول خدا بر بستر خوابید، علی آمد و یک طرف خوابید و فاطمه آمد و طرف دیگر خوابید. . .

و پیامبر همچنان بود تا آندو را آشتی داد[[137]](#footnote-137).

آنچه گفته شد بعضی از مطالب است البته مسائل دیگر زیادی وجود دارد که آن‌ها را به سرعت بدون تفصیل یادآوری می‌کنم.

1. مرکز خلافت اسلامی را از مدینه رسول خداص به کوفه منتقل کرد.
2. دستور پیامبرص را در مورد خلافت رها کرد و به آن عمل نکرد.
3. دخترش، ام کلثوم را به نکاح عمر درآورد[[138]](#footnote-138).
4. هنگامی که به خلافت رسید فدک را به فرزندانش نداد.
5. از قاتلان حضرت عثمانس قصاص نگرفت.
6. خویشاوندانش امثال ناپسری‌اش، محمد بن ابی بکر و پسر عموهایش، عبدالله، عبیدالله، قثم و ثمامه (فرزندان عباس) را روی کار آورد و بنابر ادعای شیعه تصریح نمود که بعد از او فرزندانش خلیفه هستند.
7. در حدیبیه سرش را نتراشید و قربانی نکرد (هنگامی‌که رسول خداص دستور داد).
8. بیست رکعت نماز تراویح خواند.
9. در غزوه بدر به رسول خداص پناه می‌برد.
10. در جنگ صفین با حضرت حسنس اختلاف کرد.
11. در مورد شلاق زدن ولیدبن عقبه با حضرت حسنس اختلاف کرد.
12. میان رسول خدا و عائشه می‌نشست تا جائیکه حضرت عائشهل می‌گفت چیزی بجز رانم ندیدم.
13. نه شب، بعد از وفات حضرت فاطمهل ازدواج نمود[[139]](#footnote-139).

باتمام این مطالب، یک سنی هم پیدا نمی‌شود که حضرت علیس را بد و بیراه بگوید اما نواصب و خوارج از اهل سنت نیستند و تا جایی که بنده اطلاع دارم نواصب هم اکنون وجود خارجی ندارند.

51- و در صفحه 238 می‌گوید:

«واما خلافت عثمان که یک مسخره تاریخی است، چرا که عمر شش نفر را برای خلافت انتخاب کرد و آنان را مجبور ساخت که باید یک نفر را از میان خود برگزینند و گفت: اگر چهار نفر اتفاق نظر داشتند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو را بکشید و اگر دو گروه شدند، سه نفر در یک سوی و سه نفر در طرفی دیگر، پس آن گروه سه نفر که عبدالرحمن بن عوف با آن‌هاست اولویت دارد و اگر مدتی گذشت و هر شش نفر به نتیجه‌ای نرسیدند، همه را بکشید!!».

جای بسی، تعجب است که تیجانی روایت صحیح بخاری را رها کرده و به سرعت دنبال روایت او مخنف کذاب رفته است بعد، در صفحه: 120 می‌گوید: «با خود پیمان بستم حال که در این بحث طولانی ودشوار وارد می‌شوم، احادیث صحیحی که مورد اتفاق شیعه و سنی است مدرک قطعی قراردهم!!».

به تیجانی می‌گویم: رسول خداص فرموده است: منافق سه علامت دارد هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، وعده خلافی می‌کند ودر امانت خیانت می‌کند. [روایت بخاری و مسلم][[140]](#footnote-140).

این داستانی که تیجانی ذکر کرده است ساختگی است، کذابی مثل تیجانی بنام ابو مخنف، لوط بن یحیی آن را ساخته است[[141]](#footnote-141).

هم اینک داستان شوری را به روایت امام بخاری بخوانید.

امام بخاری از عمروبن میمون روایت می‌کند. (در ضمن گفتن داستان شهادت حضرت عمرس) به عمر گفته شد ای امیر المؤمنین! وصیت کن و خلیفه‌ای تعیین کن. حضرت عمر فرمود: برای خلافت کسی مستحق‌تر از این شش نفر نیست، رسول خداص فوت کرد درحالیکه از آن‌ها راضی و خوشنود بود سپس حضرت علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمنش را نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر در جلسه شما حاضر می‌شود اما سهمی در خلافت ندارد، اگر امارت به سعد رسید، خوب است در غیر اینصورت هر کدام از شما امیر شد از سعد کمک بگیرید زیرا من ایشان را بخاطر ناتوانی و خیانت برکنار نکردم و فرمود: خلیفه بعد از خودم را در مورد مهاجرین اولین وصیت می‌کنم که حقوق آن‌ها را بشناسد واحترام‌شان را حفظ کند و در مورد انصار، کسانی که در مدینه ساکن بودند و قبل از آمدن مهاجرین ایمان آوردند، وصیت به نیکی، می‌کنم، از نیکوکاران آن‌ها بپذیرد و از اشتباهات‌شان عفو و گذشت نماید و درباره شهر‌نشینان، به نیکی درباره آن‌ها، وصیت می‌کنم زیرا آن‌ها کمک و نیروی اسلام: و جمع کنندگان مال هستند و باعث خشم دشمن می‌شوند و فقط اموال اضافه آن‌ها، با خوشنودی گرفته شود و وصیت می‌کنم که به صحرانشیان عرب نیکی کند زیرا آن‌ها اصل عرب و گوهر اسلام‌اند. و وصیت می‌کنم که از اموال اضافی آن‌ها گرفته شود و به فقراء آن‌ها برگردانده شود. و در مورد اهل ذمه وصیت می‌کنم که به عهد و پیمان آن‌ها وفا نماید و به اندازه توان از آن‌ها جزیه بگیرد[[142]](#footnote-142).

این داستان شوری است و در آن خون یاران رسول خداص مباح دانسته نشده است، آن یارانی که حضرت عمرس گواهی داد که رسول خداص دنیا را وداع گفت. درحالیکه از آن‌ها راضی بود.

52- در صفحه 239 می‌گوید:

و هرگز بیعت درستی در تاریخ از عهد خلفاء تا عهد کمال آتاتورک که خلافت اسلامی را از بین برد، صورت نگرفته است به این معنی که اجماع مسلمین در آن باشد و هیچ زور و قدرتی در آن وجود نداشته و امری ناگهانی و غیر مترقبه هم نباشد، جز در مورد امیر المومنین علی بن ابی‌طالب.

تیجانی به کذب و دروغگویی ادامه دهد زیرا هیچ‌کس با حضرت ابوبکر در مورد خلافتش اختلاف نکرد، همچنین با حضرت عمر و همچنین با حضرت عثمان هیچ‌کس در مورد خلافت‌شان اختلاف نکرد اما با حضرت علی، اهل شام و کسان دیگری بیعت نکردند و هنگامی که برای حضرت علیس در مدینه بیعت گرفته شد بیشتر صحابه در مدینه نبودند و آنطوری که امور برای حضرت ابوبکر، عمر و عثمان ثبات و استقرار پیدا کرد برای حضرت علیس ثبات پیدا نکرد.

53- و در همین صفحه می‌گوید:

«و من همچون گذشته، مورد استناد قرار نمی‌دهم جز روایت‌هایی که هر دو گروه برآن اجماع واتفاق نظر دارند، از جمله این احادیث:

الف: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». «من شهر علم و علی دروازه آنست».

این حدیث صحیح نیست بیشتر علماء آن را ضعیف قرار داده‌اند و اینک سخنان ائمه حدیث درباره این حدیث:

1. امام بخاری: «این حدیث منکر است، هیچ وجه صحیحی ندارد»[[143]](#footnote-143).
2. ابو حاتم رازی: «حدیث اصل و حقیقتی ندارد»[[144]](#footnote-144).
3. ابو زرعه: «چه بسیارند کسانی که درباره این حدیث رسوا شدند»[[145]](#footnote-145).
4. ترمذی: «این حدیثی غریب و منکر است»[[146]](#footnote-146).
5. عقیلی: «هیچ چیزی در این متن درست نیست»[[147]](#footnote-147).
6. ابن حبان: «این حدیثی است که اصلی ندارد»[[148]](#footnote-148).
7. دار قطنی: «این حدیث مضطرب و غیر ثابت است»[[149]](#footnote-149).
8. ابن جوزی: «این حدیث صحیح نیست و اصلی ندارد»[[150]](#footnote-150).
9. نووی: «این حدیث موضوع و ساختگی است»[[151]](#footnote-151).
10. ابن تیمیه: «این حدیث موضوع و ساختگی است»[[152]](#footnote-152).
11. ذهبی: «حدیث موضوع و ساختگی است» [[153]](#footnote-153).
12. ناصر الدین البابی: «حدیث موضوع و ساختگی است»[[154]](#footnote-154).

آیا تیجانی همچنان افتخار می‌کند و می‌گوید: «مورد استناد قرار نمی‌دهم جز روایت‌هایی که هردو گروه بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند».

54- ودر صفحه 240 می‌گوید:

و این ابن عباس است که می‌گوید: «علم من و علم اصحاب محمد کجا و علم علی کجاست جز اینکه قطره‌ای در هفت دریا باشد».

بعد از این تیجانی در حاشیه[[155]](#footnote-155) می‌گوید: صحاح و کتب اهل سنت بر افضلیت علی و تقدم وی از نظر علمی بر همه صحابه، اجماع دارند.

آقای تیجانی! دروغ می‌گوید، این اجماع کجاست و چه کسی آن را ذکر کرده است؟ و این سخن، باطلی بیش نیست. این تیمیه می‌گوید: علماء اهل سنت اتفاق نظر دارند که دانشمندترین مردم بعد از رسول خداص حضرت ابوبکرس و بعد از او، حضرت عمرس است.

و بسیاری نقل کرده‌اند که حضرت ابوبکرس دانشنمد‌ترین فرد صحابه حضرت ابوبکرس هیچ فتوایی نداد که مخالف با نص باشد اما حضرت عمر، حضرت علی و دیگران فتواهای زیادی دادند که بانصوص مخالف است تا جائیکه امام شافعی/ یک جلد کتاب درباره اختلافات حضرت علی وعبدالله و ابن مسعودب جمع‌آوری نموده است.

و بسیاری گفته‌اند: اتفاق نظر وجود دارد که حضرت ابوبکر از حضرت علی، دانشمندتر بوده است، و از میان آن‌ها می‌توان منصوربن عبدالجبار سمعانی، یکی از ائمه شافعیه را نام برد.

و بخاری و مسلم از ابوسعید روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: حضرت ابوبکرس از همه ما شناخت بیشتری نسبت به پیامبرص داشت[[156]](#footnote-156)،[[157]](#footnote-157).

ابن حزم می‌گوید: بسیاری از رافضه استدلال کرده‌اند که حضرت علی، دانشمندتر از همه بود واین دروغ است، علم صحابی به یکی از دو صورت مشخص می‌شود:

1. روایات و فتواهای ایشان بسیار باشد.
2. یا اینکه رسول خداص ایشان را زیاد بکار گماشته باشد.

در یک نگاه می‌بینیم که پیامبرص در طول مدت بیماری‌اش، حضرت ابوبکرس را جانشین خود قرار داد تا با مردم نماز بخواند درحالیکه بزرگان صحابه امثال حضرت عمر، حضرت علیب و دیگران حضور داشتند همچنین وی را برای جمع‌آوری صدقات بکار گماشت و لازمه‌اش اینست که حضرت ابوبکر در مورد صدقات دانشی به اندازه سایر صحابه، نه کم‌تر از آن‌ها داشته باشد و چه بسا که باید دانش او بیشتر از دیگران باشد. و پرواضح است که زکات از ارکان دین است.

همچنین حضرت ابوبکرس را امیر حج قرار داد در نتیجه باید شناختش نسبت به حج از سایر صحابه بیشتر باشد و موارد ذکر شده اصول اسلام‌اند. و حضرت ابوبکرس در نشست و برخاست، سفر و حضرو حالات گوناگون، رسول اکرمص را همراهی می‌کرد و بیشتر از حضرت علیس، شاهد احکام و فتاوای آنحضرت بود[[158]](#footnote-158).

55- تیجانی در صفحه 242 می‌گوید:

حدیث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعلي مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وادر الحق معه حيث دار»[[159]](#footnote-159).

این حدیث را تیجانی بعد از حدیث: «أنا مدينة العلم. . . .». آورده است و قبل از این حدیث گفت: مورد استناد قرار نمی‌دهم جز روایت‌هایی که هردو گروه بر آن اجماع و اتفاق نظر داشته باشند. و همچنین در صفحه: 127 گفت: پس من به هیچ چیز اعتماد نمی‌کنم جز در مواردی که همه بر آن اتفاق نظر دارند. و در صفحه 120 گفت: و با خود پیمان بستم، حال که در این بحث طولانی و دشوار وارد می‌شوم، احادیث صحیحی که مورد اتفاق شیعه و سنی است مدرک قطعی قرار دهم.

و این حدیث با این لفظ، دروغی است که بررسول خداص بسته شده است و فقط این سخن پیامبرص: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعلي مَوْلاهُ» صحیح است و بعضی از علماء «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» را هم صحیح قرار داده‌اند اما بقیه «وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وادر الحق معه حيث دار» دروغی محض بر رسول خداص است و تیجانی و دیگران، امثال او نمی‌توانند سند صحیحی برای آن بیاورند.

تازه این جمله اخیر خلاف واقیعت و حقیقت است زیرا به اعتقاد شیعه هیچ‌یک از امت تا به شهادت رسیدن حضرت عثمانس او را یاری نکردند اما باوجود این، در زمان حضرت ابوبکر، عمر و عثمانش موفق و پیروز بودند و بعد از به شهادت رسیدن حضرت عثمانس مردم به سه گروه تقسیم شدند. گروهی با حضرت علیس بودند، گروهی با او مخالفت کردند و گروهی کناره‌گیری کردند و کسانی که او را یاری کردند پیروز نشدند بلکه کسانی که با او جنگیدند پیروز شدند و سرانجام هم پیروزی از آن آن‌ها شد وسرزمین‌هایی هم فتح کردند و حضرت علیس فقط در جنگ با خوارج پیرزو شد. اما حدیث صحیح: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعلي مَوْلاهُ» به چند دلیل بر امامت حضرت علی بن ابی طالب دلالت نمی‌کند که عبارتند از.

1. اگر پیامبرص می‌خواست به مردم بگوید که حضرت علیس بعد از او جانشین وی است این سخن را در ایام حج می‌گفت نه بعد از آن و مشخص است که پیامبرص بعد از حج در مکانی بنام غدیر خم، در راه مدینه این سخن را ایراد کردند.
2. جایی که در آن این حدیث ایراد شده است یعنی غدیرخم، مکانی میان مکه و مدینه در جحفه است و جحفه نزدیک شهر رابغ و در پانزده کیلومتری آن قرار دارد پس غدیرخم 160 کیلومتری از مکه فاصله دارد و بهیچ عنوان: محل اجتماع حجاج نیست[[160]](#footnote-160).
3. عبد الحسین شرف الدین موسوی در کتابش «الـمراجعات» در مورد حدیث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعلي مَوْلاهُ» می‌گوید: آیا به رسول خدا دستور داده نشد که آن را (خلافت علی را) تبلیغ نماید؟

آیا خداوند در این مورد او را درتنگنا نگذاشت بطوریکه سخن خداوند با تهدید مشابهت دارد، خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67][[161]](#footnote-161). «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت نازل شده است تبلیغ کن، اگراین کار را نکردی رسالت خداوند را تبلیغ نکرده‌ای».

ظاهر سخن موسوی این را می‌رساند که پیامبر، خلافت حضرت علیس را قبل از این (غدیرخم) تبلیغ نکرده است در نتیجه تمام ادله‌ای که شیعه قبل از غدیرخم به آن استدلال می‌کنند، باطل می‌شود و این حدیث را رسول خداص تقریباً سه ماه قبل از وفاتش ایراد فرمودند.

1. پیامبرص بعد از حجة الوداع از کسی نمی‌ترسید اهل مکه و مدینه و اطراف آن‌ها یا فرمانبردار و تابع بودند و یا منافق و مغلوب بودند پس چرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة: 67]. «خداوند تو را از گزند مردم مخافظت می‌نماید».
2. کلمه: «مولی» چه معنایی دارد آیاب ر مقصود شیعه که امامت است دلالت می‌کند برای واضح شدن این نکته، مطلب زیر را بخوانید.

چرا پیامبرص کلمه خلافت را واضح و روشن بیان ننمود و به آن تصریح نکرد بطوریکه احتمال تأویل نداشته باشد. اگر بپذیریم که او اولی‌تر وشایسته‌تر است از کجا می‌گویید که این دلیل بر امامت است؟ خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ﴾ [آل‌عمران: 68]. «نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از اوپیروی کردند».

خداوند می‌فرماید: ﴿مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُۖ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [الحدید: 15]. «جایگاه شما آتش است، آتش شایسته شماست».

تازه اگر بپذیریم که او به امامت سزاوارتر است، هدف اینست که در آینده سزاوارتر است و اگر نه در آن زمان خود پیامبرص امام بوده است.

ابن سکیت می‌گوید: «ولایۀ» با کسره بمعنی سلطان است و «ولایت» و «ولایۀ» بمعنی نصرت و یاری است[[162]](#footnote-162). و مولی از «ولایۀ» است و بمعنی یاور است و «والی» از «ولایۀ» است که بمعنی سلطان حاکم می‌آید و پیامبر فرمود: «مولی» و نگفتند «ولی» به همین خاطر فقهاء می‌گویند: «اذأ اجتمع الوالي والـمولى فايهما يقدم أي في الصلاة على الجنازة فالوالي الحاكم والولي القريب». «هنگامی‌که حاکم و خویشاوند هر دو حضور داشتند در نماز جنازه کدامیک مقدم می‌شود پس والی بمعنی حاکم می‌آید و مولی بمعنی خویشاوند می‌آید».

مطالب دیگری وجود دارد که بخاطر طولانی شدن صحبت از ذکر آن‌ها خودداری نمودم علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب «منهاج السنة» شیخ الاسلام ابن تیمیه/ مراجعه نمائید[[163]](#footnote-163).

56- ودر صفحه 244 می‌گوید:

حدیث: «عَلِىٌّ مِنِّى وَأَنَا مِنْ عَلِىٍّ وَلاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ أَنَا أَوْ عَلِىٌّ» «حضرت علیس از من است و من از علی‌ام و از طرف من بجز من و حضرت علیس کسی دیگر نمی‌تواند ابلاغ نماید».

محور این حدیث ابواسحق سبیعی است و او مدلس مشهوری است و چه بسا که تدلیس او از ضعفا است. اگر تصریح به تحدیث نماید حدیث او صحیح است بلکه در بالا‌ترین مراتب حدیث صحیح است اما صحبت اینجاست که اگر تصریح به تحدیث ننماید در قبول حدیثش توقف می‌شود[[164]](#footnote-164).

ابو اسحاق جوزجانی می‌گوید: گروهی از اهل کوفه مذاهب خوبی نداشتند (شیعه بودند) آن‌ها سران محدثین کوفه هستند مثل ابو اسحاق، اعمش، منصور، زبید ودیگران. و حدیث امثال این‌ها به خاطر صداقتی که داشتند، پذیرفته می‌شود اگر تصریح به تحدیث ننمایند در حدیث آن‌ها توقف می‌شود زیرا بیم آن می‌رود که منابع آن‌ها صحیح نباشد. اما ابو اسحاق از گروهی روایت می‌کند که شناخته نمی‌شوند و در مورد زندگی آن‌ها چیزی بجز روایات ابو اسحاق بین علما منتشر نشده است[[165]](#footnote-165).

57- و در صفحه 244 می‌گوید:

«و این شباهت دارد به سخنی که پیامبرص در مناسبت دیگری به علی فرمود: ای علی، تو هستی که برای امتم بیان می‌کنی، آنچه از من در‌باره‌اش اختلاف کنند».

باور کردنی نیست، هر گز پیامبرص چنین سخنی نگفته است بلکه این حدیث ساخته کذابین و دروغگویان است. در سند این حدیث ضرار بن صرد است و او کذاب و دروغگو است[[166]](#footnote-166). این معین درباره ضرار می‌گوید: کذاب است، نسائی می‌گوید: فرد مورد اعتمادی نیست امام ذهبی می‌گوید: من معتقدم که این حدیث ساخته و پرداخته ضرار بن صرد است.

عزایزان خواننده! فراموش نکنید آقای تیجانی متعهد شد چنانچه در شماره فقره: 55 متذکر شدیم که فقط احادیث صحیح را بیاورد.

58- و در صفحه 245 می‌گوید:

حدیث دار در روز انذار: پیامبر اکرمص اشاره به علی، فرمود: «إن هذا أخي ووصيي وخليفتي من بعدي، فاسمعوا له واطيعوا». «این برادر من، وصی من و جانشین من بعد از من است پس به او گوش فرا دهید واز او اطاعت نمایید».

این حدیث دروغ بر رسول خدا است، و تیجانی دروغ به خود بندگان خدا می‌دهد. در سند این حدیث ابو مریم کوفی است وی فردی متروک بلکه کذاب است. ابن کثیر می‌گوید: این حدیث را فقط ابو مریم کوفی (عبدالغفار بن قاسم) روایت کرده است و او، متروک، کذاب و شیعه است. ابن مدینی و دیگران وی را متهم به وضع (ساختن) حدیث نموده‌اند[[167]](#footnote-167).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

1. هنگامیکه این آیه نازل شد تعداد فرزندان عبد المطلب به چهل نفر نرسیده بود[[168]](#footnote-168).
2. هر کس که در نشر دین همکاری کند امام نمی‌شود.
3. کسانی دیگر، غیر از حضرت علیس هم دعوت را اجابت کردند و تاثیر آن‌ها از حضرت علیس بیشتر بود مثل حضرت حمزه، جعفر و ابو عبیده بن حارثش.
4. داستان انذار در صحیحین (صحیح بخاری ومسلم) (از زبان عبدالله بن عباسب آمده است: هنگامی‌که رسول خدا بر صفا بالا رفت. . . [[169]](#footnote-169). و در این داستان وارد نشده است که حضرت علیس اجابت کرد.
5. حضرت علی بن ابی‌طالبس در این وقت بیشتر از یازده سال نداشت وی چگونه میان پدران و پسر عموهایش بلند می‌شود؟

و ثابت نیست که حضرت علیس در مکه رسول خداص را یاری کند بلکه رسول خداص بود که او را سر پرستی می‌کرد و کارهایش را انجام می‌داد.

59- و در صفحه 259 می‌گوید:

«اما سومین حادثه‌ای که در اوائل خلافت ابوبکر، برایش اتفاق افتاد و با عمر مخالفت ورزید و برخی از آیات و روایات را تأویل کرد، داستان خالد بن ولید بود که مالک بن نویره را ظالمانه به قتل رساند و در همان شب با همسر مالک، زنای به عنف کرد».

داستان مالک بن نویره در کتاب‌های تاریخ معروف است وی بعد از وفات پیامبرص زکات نمی‌داد و گفته شده که از سجاح پیروی می‌کرد اما مشهور است که زکات نمی‌داد. و داستان وی را با خالد بن ولید، بیشتر تاریخ ‌نگاران ذکر کرده‌اند اما آنچه تیجانی ذکر کرده است که (خالد، مالک بن نویره را ظالمانه به قتل رساند و در همان شب با همسر مالک، زنای به عنف کرد) را تاریخ نگاران ذکر نکرده‌اند.

و اینک روایت طبری: خالد آن‌ها را در شبی سرد دستگیر کرد و کسی توانایی وم قاومت نداشت، آن‌ها زندانی شدند و هر لحظه بر سرمای هوا افزوده می‌شد خالد به منادی دستور داد تا ندا دهد و بگوید: «ادفئوا أسراكم»[[170]](#footnote-170). و «ادفئوا» در زبان کنانه بمعنی قتل بود. گروهی گمان کردند که هدف خالد کشتن اسیران است در نتیجه ضرار بن ازور، مالک را به قتل رساند. و خالد با ام تیم، دختر منهال ازدواج نمود و گذاشت تا عده‌اش تمام شود[[171]](#footnote-171).

اما روایت ابن کثیر: ابن کثیر تقریباً همان روایت طبری را آورده است و در آخرش می‌گوید: ووقتیکه عده‌اش تمام شد با وی عروسی نمود. و گفته شده است: بلکه خالد، مالک بن نویره را خواست و او را بخاطر پیروی از سجاح و ندادن زکات سرزنش کرد و به او گفت: آیا نمی‌دانی که زکات در کنار نماز ذکر شده است؟ مالک گفت: صاحب شما (محمد) چنین گمان می‌کرد خالد گفت: آیا او صاحب و رفیق ماست صاحب تو نیست؟ ای ضرار گردنش را بزن پس گردنش زده شد[[172]](#footnote-172).

ابو ربیع کلاعی داستان مالک را در کتابش «حروب الردة» ذکر کرده است و سخن تیجانی در آن نیست.

اما سخن حضرت عمرس که فرمود: «ای دشمن خدا! یک نفر مرد مسلمان را کشتی آنگاه بر همسرش شبیخون زدی. به خدا قسم سنگسارت می‌کنم». به تیجانی می‌گوییم سند این روایت کجاست؟ بله، این سخن در بعضی از کتب تاریخ آمده است آیا این سخن می‌تواند دلیل باشد؟ آیا تو نگفتی «فقط به آنچه صحیح است استناد می‌کنم؟».

و سند این روایت صحیح نیست، این روایت را طبری در تاریخش به نقل از محمد بن حمید رازی آورده است[[173]](#footnote-173) و امام بخاری در مورد محمد بن حمید گفته است: فیه نظر (او خالی از اشکال نیست) و ابوزرعه، محمد بن حمید را تکذیب نموده است و صالح بن جزره می‌گوید: ما محمد بن حمید را در همه احادیثش متهم می‌کردیم، در مورد خدا جسورتر از او ندیدم. و ابن خراش می‌گوید: ابن حمید برای ما حدیث نقل می‌کرد و سوگند بخدا که دروغ می‌گفت[[174]](#footnote-174).

60- و در صفحه 268 می‌گوید:

«مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است در قومش، هرکه در آن سوار شد نجات یافت و هرکه از آن تخلف کرد غرق شد. و فرمود: مثل اهل بیت من، درمیان شما، مثل باب حطه بنی‌اسرائیل است که هرکه در آن داخل شد آمرزیده گشت».

آیا این حدیث و امثال این‌ها، احادیث مورد اتفاق و احادیث صحیح هستند؟ حدیث اول از پیامبرص به صحت نرسیده است بلکه دروغی است که بر رسول خداص بسته شده است و این حدیث را امام ذهبی[[175]](#footnote-175)، ابن کثیر[[176]](#footnote-176)، البانی[[177]](#footnote-177)، وادعی[[178]](#footnote-178) و دیگران ضعیف دانسته‌اند. ودر سند حدیث افراد زیر وجود دارند.

1. مفضل بن صالح: امام بخاری و ابوحاتم در مورد او گفته‌اند: منکر الحدیث (حدیث او منکر است).
2. حنش کنائی: امام بخاری می‌گوید: مردم درباره حدیث او صحبت می‌کنند. و امام نسائی می‌گوید: لیس بالقوى (وی در حدیث قوی نیست). و ابن حبان می‌گوید: وی، خودش بتنهائی از حضرت علیس چیزهایی روایت می‌کند که شباهتی با احادیث افراد مورد اعتماد ندارد.
3. ابو اسحاق سبیعی: فرد مورد اعتمادی است اما مدلس است و اینجا تصریح به سماع ننموده است[[179]](#footnote-179).

هیثمی در مورد حدیث دوم می‌گوید: این حدیث را طبرانی در «الـمعجم الصغير» و «الـمعجم الأوسط» روایت کرده است و در سند آن افرادی هستند که آن‌ها را نمی‌شناسم[[180]](#footnote-180).

61- ودر صفحه 270-272 می‌گوید:

«رسول خداص فرمود: هر که خوش دارد که مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت برینی که پروردگارم آماده کرده، ساکن شود، پس ولایت علی را پس از من بپذیرد و دوستدارانش را دوست بدارد و به اهل بیتم پس از من بپیوندد و از آن‌ها پیروی کند زیرا که آنان عترت من‌اند، از خاک من آفریده شده‌اند. . . . . حدیث».

و بعد از چند سطر، تیجانی می‌گوید: لازم به تذکر است که در خلال تحقیقاتم، در آغاز، نسبت به صحت این حدیث تردید کردم زیرا دیدم متضمن تهدید شدیدی است در مورد کسانی که باعلی و اهل بیت مخالف‌اند بویژه اینکه این حدیث اصلاً جایی برای توجیه و تأویل نگذاشته است پس از چندی که کتاب اصابه (ابن حجر عسقلانی) را مطالعه می‌کردم، دیدم پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «در اسنادش نام یحیی بن یعلی محاربی آمده است که آدم سست و غیر مورد اطمینانی است».

تا اندازه‌ای آرامش پیدا کردم و اشکال و اعتراضی که در ذهنم مانده بود مقداری زدوده شد زیرا پنداشتم که واقعاً یحیی بن یعلی محاربی که حدیث را نقل کرده، ثقه و مورد اعتماد نیست. ولی از آنجا که خداوند سبحان می‌خواست حقیقت را بر من آشکار سازد، در روز‌های بعد و هنگامی که کتاب: «مناقشات عقائدیه» را بدست آوردم، مطلب کاملاً روشن شد. از این کتاب فهمیدم که یحیی به یعلی محاربی از افراد مورد اطمینانی است که شیخین (مسلم و بخاری) بدو اعتماد داشته‌اند. . . . .

پس این همه تحریف و تقلب و جعل و وارونه جلوه دادن حقایق و طعن زدن در شخصی که مورد اطمینان است و اهل صحاح او را توثیق نموده‌اند، برای چیست؟ آیا بدین خاطر است که او حقیقتی روشن را جلوه داده‌است که همان ضرورت اقتدا وپیروی از اهل بیت است که اکنون پاداشش از ابن حجر، تضعیف و توهین می‌باشد؟

تیجانی در مورد این حدیث صحبت زیادی کرده، به حافظ ابن حجر حمله کرده، او را بد و بیراه گفته، دیانتش را زیر سؤال برده و او را متهم به تزویر و فریب‌کاری و. . . . . . نموده است و اینک چند سخن تیجانی:

1. این حدیث از پیامبر خداص به صحت نرسیده است. حاکم[[181]](#footnote-181)، طبرانی[[182]](#footnote-182)، هیثمی[[183]](#footnote-183)، و ابو نعیم[[184]](#footnote-184) همه این‌ها حدیث را از طریق یحیی بن یعلی اسلمی، نه محاریی، آورده‌اند و اسلمی در روایت حدیث، فردی بسیار سست و ضعیف است[[185]](#footnote-185).
2. خواننده گرامی! حدیث چنانچه گذشت از روایات یحیی بن یعلی محاربی نیست و تیجانی و دیگران نمی‌توانند حتی یک سند بیاورند که حدیث از طریق یحیی بن یعلی محاربی روایت شده باشد.
3. اینکه تیجانی می‌گوید: ابن حجر از او عیب‌جوئی کرده و او را صرفاً به این خاطر که راوی این حدیث است، سست و ضعیف در روایت قرار داده، دروغگویی تیجانی را می‌رساند زیرا یحیی محاربی این حدیث را روایت نکرده است.

4- تیجانی ادعا کرده است که این حدیث روشن و صریح است و جائی برای توجیه و تأویل نگذاشته است و متضمن تهدید و وعید شدیدی است تا جائیکه نسبت به صحت این حدیث تردید کردم.

به تیجانی می‌گویم: این همه مسئله را هولناک و بزرگ جلوه دادن، کاری از پیش نمی‌برد بهرحال حق ماندنی است و باطل مثل کف روی آب رفتنی است.

1. تیجانی ادعا کرده که به این مسئله پی نبرده است مگر بعد از تحقیقی که در کتاب «مناقشات عقائدیه» داشته است و این دروغی دیگر از تیجانی است بدلیل اینکه تیجانی در گذشته یادآوری نمود که: «من کتاب (الـمراجعات) را مطالعه نمودم و طوری شیفته و مجذوب آن شدم که خواندن آن را بجز در وقت ناچاری، رها نکردم چندین بار آن را مراجعه کردم»[[186]](#footnote-186).

و نویسنده «الـمراجعات» عبدالحسین شرف الدین این مسئله را در کتابش ذکر کرده است که حافظ ابن حجر گفته است در سند این حدیث محاربی وجود دارد و او فردی سست و ضعیف در روایت حدیث است و نویسنده «مراجعات» پاسخ می‌دهد که: محاربی فردی ثقه و مورد اطمینان است ولی او نتوانسته است حتی یک منبع ارائه دهد که این حدیث از طریق محاربی روایت شده است همانطوری‌که تیجانی از ارائه هرگونه منبعی عاجز مانده است.

تمام تلاش تیجانی اینست که برای خواننده واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهد و چنین وا نمود نماید که در ضمن تحقیق و مطالعه به حقیقت رسیده و گویا خودش حقیقت را کشف کرده است.

آنچه این مسئله را روشن‌تر می‌سازد، اینست که تیجانی سخن نویسنده «مراجعات» را حرف به حرف نقل کرده است. اما اینکه می‌گوید: خودم مسئله را: در صحیحین (بخاری ومسلم) و(اصابه) دنبال کردم، دروغ می‌گوید و خدعه و فریبی بیش نیست. حقا که ریسمان دروغ کوتاه است.

6- چرا حافظ ابن حجر در مورد محاربی باوجودیکه فردی ثقه و قابل اطمینان است، گفته است فردی سست و بسیار ضعیف است؟

اینجا دو احتمال وجود دارد. یکی اینکه اشتباهی در چاپ یا نسخه برداری آن صورت گرفته است. احتمال دوم: و این احتمال به اعتقادم قوی‌تر است. اینست که چون برای حافظ ابن حجر میان محاربی و اسلمی تشابه اسمی وجود داشته زیرا اسم هردوی آن‌ها یحیی بن یعلی است، سبقت قلم از انجام گرفته و ابن حجر بجای اسلمی، محاربی نوشته است البته هیچ‌کسی از اشتباه در امان نیست و خود حافظ ابن حجر، ثقه و قابل اطمینان بودن محاربی را در کتاب خودش «التقريب» آورده است.

تمام تلاش موسوی و تیجانی و دیگرانی که به حافظ ابن حجر در این مسئله حمله کرده‌اند. این بود که از آب گل آلود ماهی بگیرند اما خداوند، فقط درست و صحیح را می‌پذیرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إلى كم ذا التتابع والتمـادى |  | ولـم هذا التصامم والتعاشى |

«تا کی اینچنین دنباله روی می‌کنید و راه گمراهی را ادامه می‌دهید و برای چه خود را به کری و غفلت می‌زنید».

62- ودر صفحه 197 می‌گوید**[[187]](#footnote-187)**:

بعنوان مثال حدیث: «الخلفاء من بعدي اثنا عشر كلهم من قريش». وفي رواية: «كلهم من بنى‌هاشم».

«خلفاء بعد از من دوازده نفرند، همه آن‌ها از قریش و در روایتی همه آن‌ها از بنی‌هاشم‌اند». [این حدیث را بخاری، مسلم و همه صحاح اهل سنت روایت کرده‌اند].

دروغ و دروغگویان را خداوند لعنت کند. این حدیث، حدیث معروفی است اما این لفظ آن نیست بلکه لفظ معروف آن عبارتست از:

«لاَ يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمُ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». «امر مردم همچنان ادامه دارد تا دوازده مرد که همگی از قریش‌اند حکومت نمایند»[[188]](#footnote-188).

الفاظ دیگری هم وجود دارد که ما این الفاظ را با ذکر مصادرشان می‌آوریم.

«إِنَّ هَذَا الأَمْرَ لاَ يَنْقَضِى حَتَّى يَمْضِىَ فِيهِمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»[[189]](#footnote-189).

«این دین به پایان نمی‌رسد تادر میان آن‌ها دوازده خلیفه نیاید وهمه آن‌ها از قریش‌اند».

«لايزال الاسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفه كلهم من قريش»[[190]](#footnote-190).

«اسلام همچنان تا دوازده خلیفه که همه از قریش اند، عزیز است».

«لاَ يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[191]](#footnote-191).

«دین همچنان پابر جاست تا قیامت برپا شود یابر شما دوازده خلیفه بیایند که همه‌شان از قریش است».

«لاَ يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[192]](#footnote-192).

«این دین همچنان غالب و مستحکم است تا دوازده خلیفه بیایند و همه آن‌ها از قریش‌اند».

خواننده گرامی! حتما شما دو مطلب ملاحظه نمودید:

1. اختلاف لفظی که میان روایت مسلم و نقل تیجانی وجود دارد.
2. ر هیچ‌ یک از این روایات جمله: «كلهم من بني‌هاشم»[[193]](#footnote-193). وجود ندارد. و این جمله را تیجانی از جیبش بیرون آورده و از جمله دروغ‌های بی‌پایانش است.

اما مسئله اول یعنی لفظ حدیث، بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که لفظ حدیث، به دلائل زیر بر هدف تیجانی دلالت نمی‌کند:

1. الفاظ حدیث دلالت می‌کنند که این دوازده نفر، بر مردم حکومت می‌کنند و امیر آن‌ها می‌شوند و این مطلب در حدیث آشکار است.
2. از ائمه دوازه‌گانه شیعه فقط حضرت علی و حسنب حکومت کردند.
3. پیامبرص در این حدیث می‌گوید: دین همچنان غالب، توانا و استوار باقی می‌ماند تا حکومت دوازده خلیفه بپایان رسد و به اعتقاد شیعه، امام دوازدهم هنوز نیامده است با وجود اینکه امروز مسلمانان در ذلت وضعف بسر می‌برند تا جائیکه کفار بر آن‌ها مسلط شده و به بدترین وجهی آن‌ها را شکنجه می‌کنند و خداوند می‌داند که به پیامبرص دروغ گفته نمی‌شود و پیامبرص هم دروغ نمی‌گوید.

اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که پیامبرص می‌فرماید: دوازده نفر حکومت می‌کنند و امور مسلمین را بدست می‌گیرند و تعداد ائمه شیعه هم دوازده نفر است آیا این تساوی عدد صرفاً یک مسئله اتفاقی است؟

در پاسخ باید گفت: خیر، این مسئله تصادفی و اتفاقی نیست و شیعیان اولیه اعتقاد به امامت دوازده نفر نداشتند به همین خاطر هم به گروههای زیادی تقسیم شدند. گروهی از شیعه، تنها به امامت حضرت علیس اعتقاد دارند و همین‌جا توقف می‌کنند و آن‌ها را سبئیه می‌گویند وگروهی امامت حضرت علی، حسن، حسین و محمد بن علی را می‌پذیرند و توقف می‌کنند و این‌ها را کیسانیه می‌گویند و گروهی دیگر به امامت تا جعفر صادق اعتقاد دارند و توقف می‌کنند و بالاخره گروهی به امامت مهدی منتظر اعتقاد دارند و آن‌ها اثناعشری هستند. و گروههای دیگر و اختلافات زیادی میان آن‌ها وجود دارد، برای شناخت بیشتر به کتاب «فرق الشيعة» نوبختی، مراجعه کنید.

و شما ای خواننده گرامی! مشاهده می‌کنید که اعتقاد به دوازده امام خیلی دیر هنگام درمیان تشیع پیدا شد و اصلاً این فرقه اثنا عشری میان متقدمین شیعه وجود نداشت پس اینگونه احادیث، بعد از وفات رسول اکرمص، بلکه بعد از وفات بیشتر ائمه شیعه ساخته و وضع شده است.

در نتیجه برای خواننده گرامی آشکار گردید که شیعه این عدد را مساوی با آنچه در حدیث رسول خداص آمده است، قرار دادند.

و در پایان باید گفت: که در روایت صحیح آمده است که «كلهم من قريش»[[194]](#footnote-194). و چنین نیست که پیامبر خداص، عام‌تر را ذکر کند و هدفش، خاص‌تر باشد. این خلاف فصاحت و بلاغت است درحالیکه پیامبرص، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین انسان‌ها است.

بعنوان مثال اگر اعلان کنیم که هر فرد عرب را صد دینار می‌دهیم و فردی مصری نزد ما بیاید، بگوئیم نه، هدف ما هر سوریه‌ای است، آیا وی ما را متهم به نادانی و ناتوانی در گفتار نمی‌کند و نمی‌گوید پس چرا نمی‌گوئید هر سوریه‌ای را صد دینار می‌دهیم؟ و اگر هدف پیامبرص حضرت علیس و فرزندانش می‌بود، می‌گفت: آن‌ها علی و فرزندانش هستند و تازه اگر پیامبرص می‌گفت: همه این خلفاء از بنی‌هاشم، هستند چنین سخنی هم بلیغ نبود زیرا فرزندان هاشم بسیارند و قریش از آن‌ها بیشترند درحالیکه روایت در مورد قریش آمده است. و اگر تیجانی و دیگران به خاطر مناسبت عدد، به این حدیث استدلال می‌کنند، در مورد حدیثی که مسلم در صحیحش روایت کرده است که رسول اکرمص فرمود: «در امت من دوازده نفر منافق است»[[195]](#footnote-195)، چه تفسیری دارند؟

63- و در صفحه 274 می‌گوید:

«بخاری در صحیح خود در کتاب (وصایا) و مسلم نیز در صحیح خود در کتاب (الوصية) نقل کرده‌اند که در حضور عائشه ذکر شد که پیامبر، سفارش علی را کرده است و او را جانشین خود قرار داده‌است».

تیجانی حدیث را سانسور کرده و ناقص آورده است (عامله الله بما يستحق).

وکار تیجانی مانند کسی است که این آیه را می‌بینید ﴿ وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [البقرة: 111][[196]](#footnote-196). آیه را قطع می‌کند و می‌گوید: آیا در قرآن نیامده است که ﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقرة: 111].

«فقط یهود و نصاری وارد بهشت می‌شوند» و آیه را تکمیل نمی‌کند و پاسخ خداوند را ذکر نمی‌کند.

اینجا، تیجانی تلاش نموده است تا با حدیث چنین برخوردی نماید او می‌گوید: در حضور عائشه ذکر شد که پیامبر، سفارش علی را کرده است. و حدیث را کامل نمی‌کند ماهم اکنون حدیث را بطور کامل می‌آوریم.

«عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ وَصِيًّا فَقَالَتْ مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ فَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِى - أَوْ قَالَتْ حَجْرِى - فَدَعَا بِالطَّسْتِ فَلَقَدِ انْخَنَثَ فِى حَجْرِى وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ مَاتَ فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟».

«از اسود بن یزید روایت شده که فرمودند: در حضور حضرت عائشهل ذکر شد که حضرت علیس وصی پیامبرص است حضرت عائشهل فرمودند: چه وقت به او وصیت نمود؟ من او را به سینه‌ام تکیه داده بودم که طشتی خواست و در آغوشم متمایل و کج شد و من احساس نکردم که اوص در گذشت. پس چه وقت به او وصیت کرد؟». [روایت بخاری و مسلم][[197]](#footnote-197).

از حدیث فهمیده می‌شود که عائشه صدیقهل سخن کسی را گفت: پیامبرص به حضرت علیس وصیت کرده است، نپذیرفت.

64- و در صفحه290 می‌گوید:

«حضرت [[198]](#footnote-198) فرمود: (در مورد اهل بیت) برآنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شودید و از آنان تخلف نجوئید که هلاک می‌شوید و به آنان یاد ندهید چرا که آنان از شما داناتر هستند».

این حدیث، دروغی است که بر رسول خداص بسته شده است.

خواننده گرامی! همیشه با من، سخن تیجانی را به خاطر داشته باش که گفت:

«فقط به احادیث صحیحی که مورد اتفاق شیعه وسنی است، اعتماد می‌کنم و فقط به احادیث صحیح استدلال می‌کنم». تا میزان دروغ‌گویی و وعده خلافی‌هایش را بشناسی.

این حدیث را هیثمی در کتابش «مجمع الزوائد»[[199]](#footnote-199) آورده است و می‌گوید: در اسنادش حکیم بن جبیر است.

امام احمد می‌گوید: حکیم بن جبیر، فردی ضعیف و منکر الحدیث است، دار قطنی می‌گوید: متروک است. شعبه می‌گوید: اگر از حکیم بن جبیر حدیث نقل کنم، بیم دارم وارد آتش جهنم شوم. و جوزجانی می‌گوید: حکیم، فردی، کذاب است [[200]](#footnote-200).

پاسخ كتاب: از آگاهان بپرسيد

1- تیجانی در ج 1، صفحه 24 می‌گوید:

بنابراین باید امت اسلامی اجتماع کرده و بر یک پایه استوار وحدت داشته باشند که آن پایه را رسول خداص بنیان نهاده و فرموده است: «من درمیان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم». [صحیح مسلم].

این دروغی دیگر است. در مسلم این حدیث با این لفظ وارد نشده است و لفظ مسلم چنین است: زید بن ارقم می‌گوید: روزی رسول خداص در مکان بنام خم، بین مکه و مدینه بلند شد و برای ما سخنرانی نمود خدا را حمد و ثنا گفت و نصیحت کرد و تذکر داد سپس فرمود: ای مردم! من بشرم و بزودی قاصد پروردگارم می‌آید و من آن را اجابت می‌کنم. من درمیان شما دو چیزی گران‌بها باقی می‌گذارم: اولی کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید پس مردم را به کتاب خدا تشویق نمود, سپس فرمود: «و اهل بیتم شما را در مورد اهل بیتم سفارش می‌کنم». اهل بیتم سفارش می‌کنم، شما را درمورد اهل بیتم سفارش می‌کنم، شما را در مورد اهل بیتم سفارش می‌کنم.

حصین به او گفت: ای زید! اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا همسران وی از اهل بیتش نیستند؟

فرمود: همسرانش از اهل بیت او هستند اما اهل بیت او کسانی هستند که بعد از او صدقه برآن‌ها حرام است.

گفت: آن‌ها چه کسانی هستند؟

گفت: آن‌ها فرزندان علی، عقیل، فرزندان جعفر و فرزندان عباس‌اند.

گفت: صدقه بر همه این‌ها حرام است؟

گفت: بله[[201]](#footnote-201).

2- تیجانی در ج 1، صفحه: 30-32 می‌گوید:

او با گروهی از علماء اهل سنت دیدار داشته و میان آن‌ها صحبتی طولانی شده است ودر این صحبت آمده است که:

(ص 32) گفتند: اهل زنان پیامبرند و تو از قرآن چیزی نمی‌دانی.

گفتم: صحیح بخاری و صحیح مسلم غیر از آنچه می‌گوئید معتقدند.

گفتند: هرچه شما بخواهید از بخاری یا مسلم یا دیگر کتاب‌های اهل سنت گرفته و با آن‌ها استدلال کنید، از دروغ‌هایی است که شیعیان در کتاب‌های ما اضافه کرده‌اند.

تیجانی شیفته‌ای ساختن قصه‌های دروغین است، دست‌بردار نیست و دروغگویی را که لکه ننگی بر چهره اوست، ترک نمی‌کند. او دروغ‌هایی می‌گوید که باعث بی‌آبرویی شده ودروغ بودن‌اش بر هر عاقلی آشکار است.

دیدارهای او با کسانی که بنابر ادعایش، از علماء اهل سنت هستند، چقدر زیاد است، همیشه چنین وا نمود می‌کند که آن‌ها نادانی بودند که چیزی نمی‌دانستند. یا کسی را که با او مناقشه کرده است، نام نمی‌برد؟ یا اینکه مثل عادت همیشگی‌اش می‌گوید با دانشمندی از دانشمندان اهل سنت مناقشه نمودم و مثل سایر علماء شیعه فرد مرده‌ای را اسم می‌برد و علماء اهل سنت مشهور شناخته شده‌اند اگر در سخنش صادق است با آن‌ها مناظره کند!! نه تنها طلاب و علماء اهل سنت بلکه بی‌سوادان اهل سنت هم چنین یاوه‌ای نمی‌گویند.

3- و در ج 1، صفحه 72 می‌گوید:

کافی است بدانی که مهم‌ترین کتاب نزد آنان (شیعه) (اصول کافی) است و با این حال، گواهی می‌دهند که هزاران حدیث نادرست[[202]](#footnote-202) در آن وجود دارد.

آیا شیعه این سخن خطرناک را می‌پسندد؟ با وجودیکه کتاب (کافی) مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کتاب نزد آن‌ها است همانطوریکه تیجانی متذکر شد.

سخن شرف الدین موسوی، نویسنده «الـمراجعات» (کتابی که تیجانی ادعا می‌کند چندین بار آن را خوانده است) خلاف سخن تیجانی است. حالا کدامیک از ایندو دروغ می‌گوید؟ مهم نیست کدامیک دروغ بگوید.

عبد الحسین شرف الدین موسوی می‌وید: کتاب‌های: [كافي، استبصار، من لا يحضره الفقيه والتهذيب] متواترند و صحت مطالب آن‌ها قطعی است و قدیمی‌ترین، مهم‌ترین، بهترین واستوار‌ترین آن‌ها کتاب (کافی) است[[203]](#footnote-203).

و در صحت سخن تیجانی که می‌گوید در (کافی) هزاران حدیث دروغ، است هیچ شکی نیست و همین اعتقاد او در مورد (کافی) این نیست.

ما می‌دانیم که تعداد احادیث اصول کافی 3783 حدیث است و تیجانی می‌گوید در آن هزاران حدیث دروغ است و کم‌ترین تعداد جمع، سه است پس حد اقل در اصول کافی سه هزار حدیث دروغ است و 783 حدیث باقی می‌ماند و در میان این‌ها احادیث صحیح، ضعیف، قابل اعتماد و غیر قابل اعتماد وجود دارد.

وقتیکه مهم‌ترین کتاب نزد آن‌ها چنین وضعیتی دارد پس در صد دروغ در سایر کتب شیعه چقدر است؟ وچگونه به چنین کتاب‌هایی که پر از دروغ هستند، اعتماد می‌شود؟ خدا را سپاس می‌گوئیم که فردی از خودشان گواهی اینچنین داد.

4- و درج 1، صفحه 86 می‌گوید:

شما معتقد به عصمت او (پیامبر) فقط در تبلیغ قرآن هستید و در غیرآن، او را مانند دیگر مردم می‌دانید که هم اشتباه می‌کند و هم درست می‌گوید.

جواب تفصیلی این مطلب را در پاسخ به کتاب «آنگاه. . . . . (هدایت شدم) بند شماره: 9 نگاه کنید، این سخن او تکراری است.

5- و در ج 1، صفحه 86-87 می‌گوید:

یکی از آنان تاکید بر این نظر، (عدم عصمت پیامبر) به من گفت: رسول خدا در بسیاری از احکام و به اقتضای مصالح با قرآن مخالفت کرد!.

با تعجب گفتم: نمونه‌ای از مخالفت‌های آن حضرت را برای من توضیح ده. پاسخ داده! خداوند در قرآن فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ﴾ [النور: 2]. «زن ومرد زنا کار، هر کدام را صد تازیانه بزنید».

با این حال حضرت رسول بر مرد و زن زناکار حکم کرد که سنگسار شوند و این در قرآن نیست.

(و در اینجا تیجانی زیاد می‌کند که بخاطر بی‌ارزش بودن، آن را ترک کردم).

در صفحه 88-89 می‌گوید:

من هرچه خواستم او را قانع کمک متأسفانه اثری نداشت زیرا علمای اهل سنت به این نظر اعتقاد دارند.

مقداری جلوتر برویم، شگفت‌ انگیز‌تر از این هم خواهیم دید. شیعه از رسول خدا و سنت وی دفاع می‌کنند؟!.

این سخن بیهوده در کدام کتاب از کتب اهل سنت، دیده می‌شود، که تیجانی با دروغ، خدعه و فریب می‌خواهد به علماء اهل سنت نسبت دهد؟

6- و تیجانی در ج 1، صفحه 91 می‌گوید:

ولی به هرحال، نمی‌شود از عقیده و نظر او نسبت به سایر رسالت گذشت چه او، از عقیده پدرش مستثتی نبود و او شیر هند جگر خواری را خورده بود که مشهور به فساد[[204]](#footnote-204) و فسق و تباهی بود.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٢٣﴾ [النور: 23]. «کسانیکه زنان پاکدامن بی‌خبر ومؤمن را تهمت می‌زنند، در دنیا وآخرت لعنت شده‌اند و عذابی بزرگ در انتظار آنهاست».

این‌چنین زنان مسلمان را متهم به فساد، فسق وتباهی می‌کند و این، کار از قومی که دین‌شان مبنی بر لعنت، نفرین سب و شتم و طعن در ناموس و شرف انسان‌ها است، جای تعجب ندارد اینهمه سب وشتم و لعن و تهمت که میان شیعه وجود دارد، در هیچ دینی بر این کره‌ای خاکی وجود ندارد.

و اینک جرات آن‌ها را بر ناموس و شرف مردم را در ضمن این مثال‌ها بنگرید:

1. از حضرت علی بن ابی‌طالبس روایت می‌کنند که او، پیش چشم رسول خدا، با حضرت عائشهل در یک رختخواب و یک لحاف می‌خوابید[[205]](#footnote-205).
2. روایت می‌کنند که عمر بن خطاب دچار مریضی در دبرش بود که فقط با آب مردان آرامش می‌یافت[[206]](#footnote-206).
3. عثمان از کسانی بود که با او بازی می‌شد و مخنث بود[[207]](#footnote-207) (شبیه زن‌ها بود و صفات زنانه داشت).
4. مادر طلحه بن عبیدالله پرچمی (برای اعلان زنا) داشت، طلحه را بدنیا آورد، مردم اختلاف کردند که طلحه فرزند چه کسی است او عبیدالله را انتخاب کرد و طلحه را به او نسبت داد[[208]](#footnote-208).
5. عمر وبن عاص: هو العاص بن العاص ابن العاهرة الماکر الخبیث[[209]](#footnote-209) . (او نافرمان فرزند نا فرمان زن فاسد، آن انسان مکار و خبیث).
6. روایت می‌کنند که ام المومنین حضرت عائشهل، چهل درهم از راه خیانت جمع‌آوری کرد[[210]](#footnote-210).

و چیز‌های دیگر از قبیل بدزبانی و عیب‌جویی در شرف و ناموس، نزد شیعه بسیار است. سوگند به خدا که افراد حلال زاده چنین سخنانی نمی‌گویند. ابو سفیان مسلمان شد و اسلامش، خوب و نیکو گردید و خدا می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: 94]. «و کسی که به شما سلام کرد، مگوئید تو مومن نیستی».

هند معروف به فحشاء و فجور نبود بلکه او درمیان جمعی از زنان با پیامبر خداص بیعت نمود، پیامبر خداص این آیه را برای آن‌ها تلاوت نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الـممتحنة: 12].

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مومن پیش تو می‌آیند تا باتو بیعت کنند و پیمان ببندند بر اینکه چیزی را شریک خدا نسازند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان‌شان را نکشند واز پیش خود تهمت نزنند ودر کارنیکی، ازتو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و برای‌شان از خداوند آمرزش بخواه. مسلماً خداوند بخشنده و مهربان است».

بعد از تلاوت این آیه، هند گفت: ای رسول خدا! آیا زن آزاده هم مرتکب زنا می‌شود؟! [[211]](#footnote-211).

7- تیجانی و در ج 1، صفحه 141-142 می‌گوید:

زیرا اهل سنت در صحاح خود روایت می‌کنند که این آیه (آیه تطهیر) درباره پنج تن نازل شده و آنان عبارتنداز: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین.

پاسخ تفصیلی آن را در پاسخ به کتاب (آنگاه. . . . هدایت شدم) بند شماره 38 بنگرید.

8- و در ج 1، صفحه 153 می‌گوید:

«و همانا عائشه بسیار پیامبر خداص را اذیت کرد و دل مبارکش را بدرد آورد ولی پیامبر با آن اخلاق والا و صبر بسیار، تحمل می‌کرد و به او مهربانی مین‌مود و بسیار می‌گفت: (عایشه، شیطانت برتو مستولی شده است). و تأسف می‌خورد که خداوند او و حفصه دختر عمر را تهدید کرده است».

اینکه تیجانی می‌گوید: «عایشه بسیار پیامبر خداص را اذیت کرد»، دروغ است. زیرا کتب اهل سنت گواهی می‌دهند که محبوب‌ترین مردم نزد رسول خداص، عایشه صدیقهل بود. [بروایت بخاری][[212]](#footnote-212).

و مردم برای پیامبرص هدیه نمی‌فرستادند مگر هنگامی که در خانه عایشهل بود[[213]](#footnote-213) و پیامبر خداص دو شب را به عایشه صدیقهل اختصاص داده بود اما سایر امهات المومنین چنین نبودند اما کتب شیعه قابل اعتماد نیستند زیرا دروغ‌های زیادی در کتب آن‌ها وجود دارد و بهترین دلیل بر اینکه دروغ بسیار می‌گویند، همین کتاب و سائر مؤلفات تیجانی وکتاب‌های دیگر است.

و این سخن تیجانی که: «پیامبر بسیار می‌گفت: و عایشه برتو شیطانت مستولی شده و تأسف می‌خورد که خداوند او و حصفه دختر عمر را تهدید کرده است» سرتاسر دروغ است و گوینده آن از گفتنش باید شرم و حیا کند.

9- تیجانی در ج 1، صفحه 149 می‌گوید:

حال که چنین است باز گردیم به اولین نمونه از زنان پیامبر یعنی عایشه که (در نظراهل سنت) به مقامی بالا و ارجمند و شهرتی بی‌نظیر دست یافته که هیچ‌یک از بانوان پیامبر به آن درجه و مقام نرسیده است و حتی اگر همه فضائل آن‌ها را همه یک‌جا جمع کنیم ده یک[[214]](#footnote-214) فضائل عایشه دختر ابوبکر نمی‌شود. این چیزی است که اهل سنت ادعا می‌کنند.

تیجانی علاقه زیادی به یک صدم دارد، او در کتابش (اهل سنت واقعی) می‌گوید: برخی از محققان همه احادیث خلفای راشدین و (عشره مبشره) (ده نفری که مژده بهشت دارند) و همسران رسول خداص و اهل بیت را گرد‌آوری کرده‌اند مجموع آن‌ها به یک دهم یا حتی یک صدم روایت ابوهریره به تنهایی نشده است[[215]](#footnote-215).

اینکه تیجانی صحبت از یک صدم می‌کند می‌خواهد مسئله را خیلی بزرگ و ترسناک جلوه دهد و هدفی دیگر در آن نیست البته ما این حق را داریم.

که از آقای تیجانی بپرسیم که چه کسی از اهل سنت گفته است: فضائل حضرت عایشه صدیقهل صد برابر فضائل سایر امهات المومنین -رضي الله عنهن- است؟

خواننده گرامی! برای اینکه میزان دروغ‌گویی تیجانی را بدانید سخنان علماء اهل سنت را در این مورد می‌آوریم.

حافظ ابن حجر (فتح الباري) می‌گوید: «ابوبکر ابن ابی‌داود فرموده است: حضرت خدیجهل از حضرت عایشهل فضیلت بیشتری دارد زیرا جبرئیل از طرف خودش بر عایشهل سلام کرد اما درباره خدیجه، سلام پروردگارش را به او رساند. و به گمان ابن العربی در اینکه خدیجه، افضل از عایشه است اختلافی وجود ندارد البته این سخنش پذیرفته نشده است زیرا اختلاف در اینمورد از زمان‌های گذشته به ثبوت رسیده است. اگرچه قول راجح و برگزیده اینست که خدیجهل افضل و برتر است. و سبکی گفته است: عایشهل فضائل بی‌حد و حصری دارد اما آنچه ما آن را انتخاب می‌کنیم و به آن ایمان داریم اینست که حضرت فاطمه زهراءل افضل و برتر است و بعد از آن حضرت خدیجهل و سپس عایشهل[[216]](#footnote-216).

البته بعضی از علماء، فضائل حضرت عایشهل را بیشتر دانسته‌اند و بعضی هم گفته‌اند هیچ‌کدام را بر دیگری برتری نمی‌دهیم. این سخن علماء اهل سنت و آنهم دروغ تیجانی.

10- تیجانی د رج 1، صفحه 157 می‌گوید:

و همچنین بدانی که آیه تطهیر، مانند دوری آسمان از زمین با او (عایشه) فاصله دارد.

چگونه این آیه شامل حال عایشه می‌شود در حالیکه شما روایت کردید که عایشه با علی در یک رختخواب می‌خوابید[[217]](#footnote-217) و چهل درهم از راه خیانت جمع‌آوری کرد[[218]](#footnote-218). و علی بر ران او می‌نشست[[219]](#footnote-219). اینست حال حضرت عایشه صدیقهل نزد، شما درحالیکه خداوند فرموده است که همسران پیامبرص، مادران مومنانند و بدون شک شما نمی‌پذیرید که عایشهل مادر شما و او هم شما را به فرزندی نمی‌پذیرد.

11- و در ج 1، صفحه 185 می‌گوید:

از او (عایشه) بشنویم که درباره خدیجه چه می‌گوید، که این را بخاری و ترمذی و ابن ماجه نقل کرده‌اند: عایشه گوید: من نسبت به هیج زنی رشک نبردم به اندازه خدیجه زیرا پیامبر بسیار او را یاد می‌کرد و بر او درود می‌فرستاد به آن حضرت عرض کردم: چه شده است که اینقدر از یک پیرزن از پیرزن‌های قریش یاد می‌کنی که مرده است و اثری از آن نمانده درحالیکه خداوند زنی بهتر از او به تو عطا نموده است. این حرف را که زدم، آنچنان چهره رسول خدا تغییر کرد که جز هنگام وحی ندیدم آنطور تغییر کند. سرانجام فرمود: نه! هرگز خداوند بهتر از او به من نداده است. وقتی که مردم به من کافر شدند، او ایمان آورد و وقتی که مردم مرا تکذیب کردند، او تصدیقم نمود و وقتی که مردم مرا از خود راندند او با اموالش یاریم کرد و خدای از او به من فرزند داد درحالیکه از دیگر زنان محرومم کرد.

دشمن خدا، تیجانی دروغ می‌گوید زیرا بخاری حدیث را با این لفظ روایت نکرده است و روایت بخاری تا این سخن حضرت عایشهل که: «خداوند زنی بهتر از او به تو عطا کرده است» بپایان می‌رسد و مسلم هم همینقدر روایت کرده است[[220]](#footnote-220).

و بقیه حدیث که تیجانی بدروغ می‌گوید بخاری روایت کرده است در مسند احمد بن حنبل[[221]](#footnote-221) است و آن را مجالد بن سعید روایت کرده است.

و امام احمد بن حنبل می‌گوید: مجالد بن سعید چیزی نیست «ليس بشىء».

و ابن معین می‌گوید: «لا يحتج به». «حجت قرار نمی‌گیرد».

و دار قطنی می‌گوید: «ضعیف است».

ون سائی می‌گوید: «قوی نیست، در روایت حدیث»[[222]](#footnote-222).

12- ودر ج 1، صفحه 253 می‌گوید:

. . . . که برخی از آنان مانند مسلیمه کذاب و طلیحه و سبحاح دختر حارث و پیروان‌شان ادعای نبوت کرده بودند، و همه آنان از اصحاب بودند.

این افراد از اصحاب تیجانی و ابلیس‌اند اما یاران و اصحاب رسول خداص نیستند و این شایستگی را هم ندارند و هیچیک از علماء نگفته است که این‌ها از اصحاب‌اند.

مسلیمه در حیات پیامبرص، ادعای نبوت نمود، و طلیحه با تعدادی دیگر مرتد شدند و سرانجام توبه کرد و به اسلام باز گشت.

13- و در ج 1، صفحه 286 می‌گوید:

در هر صورت بیشتر مورخین و محدثین یاد‌آور شده‌اند که عمر بن الخطاب در حضور پیامبر گفت: رسول خدا هذیان می‌گوید:

محدثین و مورخینی که این مطلب را ذکر کرده‌اند، چه کسانی‌اند؟ و کجایند؟

پاسخ مشخص است. این مطلب را تیجانی مانند عادت همیشگی‌اش از جیبش در آورده است و این سخن را تیجانی در ج 2، صفحه: 15 به عمر نسبت داده‌است و مرجع آن بخاری را ذکر کرده است. آیا عاقلی از شیعیان پیدا می‌شود تا این سخن را در بخاری جستجو کند، اگر این سخن را یافت، بسیار خوب است و اگر نیافت بداند که تیجانی، فردی دروغگو است.

14- و در جلد 2، ص 24 می‌گوید:

و لذا می‌بینیم که تمام مورخین و مفسرین و محدثین نقل می‌کنند که فاطمه -علیها السلام- ادعا کرد که فدک، مِلکش است ولی ابوبکر تکذیبش نمود و از آن حضرت شاهد بر مدعایش خواست حضرت زهرا علی بن ابی‌طالب و ام ایمن را بعنوان دو شاهد معرفی کرد ولی ابوبکر شهادت آندو را نپذیرفت و کافی ندانست.

آقای تیجانی، مورخین و مفسرین و محدثین را ذکر کرد اما ادباء و مفکرین و تحلیل‌گران و دلقک‌ها و ساحران و دروغگویان و قشر‌های دیگر را ذکر نکرد.

سخن تیجانی دروغ است و به ثبوت نرسیده است. آیا تیجانی این محدثین، مفسرین و مورخین را معرفی نمی‌کند و خنده‌آور اینجاست که می‌گوید همه مورخین، همه محدثین و همه مفسرین، و اینچنین با کمال بی‌حیائی، سخنش را بدون قید و شرط آورده است.

از طرف دیگر، آیا رسول خداص نفرمودند: «از خدا بترسید و میان فرزندانتان عدالت کنید». [روایت مسلم][[223]](#footnote-223).

هنگامی‌که بشیر بن سعد به فرزندش نعمان باغچه‌ای بخشید، رسول خداص فرمودند: «بر ظلم و ستم گواهی نمی‌دهم». [روایت مسلم][[224]](#footnote-224) پس چگونه پیامبرص، فدک را به فاطمه زهرال می‌دهد و بقیه دخترانش را محروم می‌کند.

فدک، اول سال هفتم هجری بدست آمد و زینبل سال هشتم هجری در گذشت، دختر دیگر پیامبرص ام کلثومل سال نهم هجری دنیا را وداع گفت.

تازه مگر شما نمی‌گویید فدک ارث است چگونه الآن می‌گویید «هبه و بخشش است»؟‍ ‍

شایسته است اینجا موقف فاطمه زهراءل را به عقلاء شیعه یاد‌آوری کنیم آن هنگامیکه حضرت ابوبکرس حدیث پیامبرص را برای وی خواند، او مخالفت کرد آنطوریکه شیعه در جریان فدک مدعی آن هستند.

‍15- و در جلد 2، ص 38 می‌گوید:

ولی در جای دیگر تناقض می‌گوید (بخاری) و خود را رد می‌کند و ثابت می‌نماید که عمر بن خطاب، میراث پیامبر را به همسرانش تقسیم کرد.

تیجانی در این مطلب از دو سلاح دروغ و فریب‌کاری با هم استفاده کرده است. حضرت عمر میراث پیامبرص را تقسیم نکرد و هیچ‌یک از علماء نگفته‌اند که همسران پیامبرص از او میراث بردند واین مساله را فقط تیجانی در این زمان کشف کرده است عمرس، میراث پیامبرص را تقسیم نکرد بلکه سهم رسول خداص از خیبر برای خانواده‌اش بود (و در زمان خود پیامبرص، همسران وی این سهم را داشتند).

16- و در جلد 2، ص 65-66 می‌گوید:

پس از عمر، نوبت به خلیفه سوم، عثمان رسید که او هم همان روش را دنبال کرد بر منبر نشست و به صراحت اعلام نمود: «روا نیست کسی حدیثی از رسول خداص نقل کند که من در زمان ابوبکر و عمر آن را نشنیده باشم». [اخرجه احمد: 1/363][[225]](#footnote-225).

آیا فردی عاقل از شیعیان پیدا نمی‌شود که مسند احمد را باز کند و نگاه کند که آیا این نسبت و ذکر مرجع درست است یا نه؟

17- و در همین جلد 2، ص 96-97 می‌گوید:

«حادثه عمر و عمار درباره تیمم و در آخرش می‌گوید: عمر گفت: ای عمار‍ از خدا بترس. عمار گفت: اگر نمی‌گذاری هیچ حرفی در این مورد نمی‌زنم. سبحان الله آیا کافی نیست که عمر با نص صریح قرآن و سنت مخالفت می‌کند که حتی اجازه نمی‌دهد اصحاب، با او در نظرش مخالفتی کنند و عمار ناچار می‌شود از خلیفه معذرت‌خواهی کند و بگوید: اگر اجازه نمی‌دهی در این باره با کسی سخن نخواهم گفت؟

چگونه من تعجب نکنم و چگونه شما تعجب نمی‌کنید از این اجتهاد و این مخالفت و این اصرار بر رای خویشتن، علی رغم گواهی اصحاب بر نص؟!».

می‌گویم بلکه بسیار جای تعجب است که فردی عاقل از شیعیان همه این دروغ‌ها را می‌خواند، باز هم همچنان ادامه می‌دهد و بر دین شما باقی می‌ماند کسی‌که حق با اوست دروغ نمی‌گوید و اهل باطل راست نمی‌گویند.

اینجا، تیجانی حدیث را قطع کرده است -خداوند او را به سزای اعمالش برساند- تا به هدفش برسد و اگر حدیث را بطور کامل ذکر می‌کرد، استدلالش باطل می‌شد. و بقیه حدیث چنین است: هنگامی‌که عمار به عمر گفت: اگر می‌خواهی دیگر در این باره سخن نخواهم گفت. عمر گفت:

بلکه تو را مسئول آنچه بعهده گرفته‌ای، قرار می‌دهیم. [روایت مسلم][[226]](#footnote-226).

در نتیجه عمر، عمار بن یاسر را از بیان حدیث منع ننمود آنطور که تیجانی ادعا می‌کند.

18- ودر جلد 2، ص 144 می‌گوید:

حتی با اینکه برخی از ساده لوحان را چنین اغفال کرده‌اند (وهابیان) که صلوات بر پیامبر و آلش، شرک است.

آیا عاقلی درمیان شیعه پیدا نمی‌شود که این سخن تیجانی بلکه تهمت و افترایش را پاسخ دهد آیا کسی هست درمیان شیعیان که این حماقت را، قبل از این، شنیده باشد؟

این دروغ رسوایی است که هیچ‌کس به گفتن آن جرات نمی‌کند مگر کسی که خداوند بصیرتش را کور کرده باشد و شیطان اعمال زشتش را برایش مزین کرده باشد و در نتیجه‌ای همین تزیین، اعمال بدش را خوب ببیند. آیا نمی‌گوید این سخن را کجا خوانده است. بله، امکان دارد که از کودک نجف آموخته باشد.

19- و در جلد 2، صفحه 166 می‌گوید:

آیا هیچ مسلمانی باور می‌کند پیامبری که از مثله و قطعه قطعه کردن انسان‌ها نهی می‌نماید، خودش شخصا دست و پای گروهی را قطع کند و سپس با پاسخ‌هایی داغ, دیده‌هایشان را از حدقه بیرون آورد زیرا شتر چرانش را کشته‌اند و اگر فرضاً این‌ها شتر چران را مثله کرده بودند باز هم بهانه‌ای بود که با آن‌ها معامله به مثل شود که البته این هم وارد نیست.

در پاسخ تیجانی می‌گوییم: امام مسلم در صحیح خود از انس روایت کرده که ایشان فرمودند:

پیامبرص دیده‌های آن‌ها را از حدقه در آورد زیرا آن‌ها دیده چوپان‌ها را از حدقه در آورده بودند[[227]](#footnote-227).

در نتیجه آنچه تیجانی می‌گوید که این هم وارد نیست جهالت و نادانی او را می‌رساند درحالیکه او خود را دانشمند قلمداد می‌کند. البته اگردروغ نباشد.

گذشته از این، آیا تیجانی این آیه قرآنی را نخوانده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [المائدة: 33].

«کیفر کسانی که باخدا و پیامبرش می‌جنگند و در روی زمین فساد می‌کنند اینست که کشته شوند یا بدار زده شوند یادست و پای آن‌ها در جهت عکس یکدیگر بریده شود یا اینکه تبعید شوند».

یا اینکه این آیه را اصحاب رسول خداص در کتاب خدا اضافه نموده‌اند؟!.

20- و در جلد 2، ص 256 می‌گوید:

آنچه نزد علماء در گذشته و حال معروف است این است که علی بن ابی‌طالب کاندید خلافت از سوی رسول الله شده بود، هرچند اعتراف به نص آن نکرده‌اند.

اگر هدف تیجانی علماء شیعه است، نزد آن‌ها مطالبی بسیار بیشتر از این است و اگر هدف او علماء اهل سنت است پس این مطلب دروغی بیش نیست که بر آن‌ها بسته شده است و این چیز جدیدی نیست. افتراء و دروغ شیوه نادانان است.

21- و در جلد 2، ص 169 می‌گوید:

«بخاری در صحیحش در کتاب الغسل از معاذ بن هشام نقل می‌کند که گفت: پدرم از قتاده و او از انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر در یک ساعت از شب یا روز بر زن‌هایش که عددشان یازده بود می‌گذشت و با همه همبستر می‌شد!!! راوی گوید: به انس گفتم: مگر اینقدر توان دارد؟!.

گفت: صحبت ما در این بود که او نیروی سی نفر مرد را دارا است.

تیجانی می‌گوید: این روایت را قطعا به این خاطر ساخته‌اند که عظمت رسول خدا را زیر سؤال ببرند. . . . و اگر نه انس از کجا می‌فهمید که پیامبر در یک ساعت با یازده همسرش همبستر می‌شود؟! یا او خود شاهد جریان بود؟!!.

وانگهی از کجا فهمید که او نیروی سی نفر را دارد؟ پناه می‌بریم به خدا از این بهتان بزرگ. این بخدا، جنایت‌هایی است نا بخشودنی در حق رسول خداص که عمرش را در جهاد و عبادت آموزش و پرورش امتش گذرانده است. این جاهلان و نابخردان که مانند چنین دروغ‌های افتضاح‌انگیزی را روایت می‌کنند چه فکر می‌کنند؟ گویا بر طبق عقل‌های پلیدشان که با شهوت‌های حیوانی آمیخته و ملوث شده است. . . ».

چند سخن با تیجانی:

1. اینکه به پیامبرص نیروی سی نفر مرد داده شده است هیچ اشکالی بر عصمت او وارد نمی‌کند.
2. اینکه در یک شب بر همه همسرانش که از راه حلال بودند (نه متعه) می‌گذشت و همبستر می‌شد همچنین در عصمت او اشکالی وارد نمی‌کند.
3. چرا تیجانی اینقدر شدید بر اهل سنت حمله می‌کند. امثال این روایت در کتب شیعه هم وجود دارد.

الف: از ابو الحسن÷ روایت است که فرمودند: «پیامبر خداص دارای نیروی چهل مرد بود و نه همسر داشت و هر شبانه روز بر آن‌ها می‌گذشت و با همه همبستر می‌شد»[[228]](#footnote-228).

ب: از باقر و صادق روایت است که پیامبر نمی‌خوابید تا کنار چهره فاطمه را نمی‌بوسید وچهر‌ اش را بین پستانهای فاطمه می‌گذاشت[[229]](#footnote-229). و در این شکی نیست که این دروغی است که بر باقر/ بسته شده است هم اکنون چه کسی از ما عظمت رسول خداص را زیر سؤال می‌برد؟

ج: و حضرت انسس خدمتگذار رسول خداص بود بر اموری اطلاع پیدا می‌کرد که دیگران اطلاع نمی‌کردند.

و سر انجام، چرا غیرت تیجانی از این صحبت امامش، خمینی بجوش نمی‌آید. که می‌گوید: «لا بأس بالتمتع بالرضيعة تقبيلاً وضماً وتفخيذاً»[[230]](#footnote-230). «تمتع از دختر شیر خوار با بوسیدن و بغل کردن و. . . . [[231]](#footnote-231) اشکالی ندارد».

22- و در جلد 2، ص 266 می‌گوید:

اما از آن سوی، بخاری رو به نواصب و خوارج آورده واو آن‌ها روایت می‌کند، همان‌ها که با اهل بیت پیکار کردند وآنان را به شهادت رساندند و لذا او را می‌بینی که از اشخاصی چون معاویه و عمرو ابن عاص و ابو هریره و مروان بن حکم و مقاتل بن سلیمان -که به دجال معروف بود- . .. . . . روایت می‌کند. و همچنین بخاری پیوسته به حدیث خوارج و مرجئه ومجسمه و برخی جاهلانی که زمانه از وجودشان هم اطلاعی نداشته، احتجاج و استدلال می‌کند.

در جواب تیجانی باید گفت: معاویه و عمرو و ابو هریرهش صحابه رسول خداص هستند و در مورد اینکه مروان، صحابی هست یا خیر، اختلاف وجود دارد و جمهور معتقدند که صحابه نیست اما در نقل حدیث متهم نیست.

اما از مقاتل بن سلیمان، هیچ‌کدام از بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسائی، و ابن ماجه روایت نکرده‌اند.

سوگند به ذاتی که معبودی جز او نیست، تیجانی، کذابی سرکش و متکبر و مغرور است، دروغ می‌گوید بطوریکه گویا هیچ‌کس کارش را باز نگری نمی‌کند. تعجب می‌کنم و به تعجبم افزوده می‌شود که چگونه شیعیان عاقل می‌پسندند تا از کذاب و دروغگو و متکبری چون تیجانی پیروی نمایند.

و اینکه تیجانی می‌گوید: بخاری از مجسمه و افراد مجهول روایت می‌کند، هم دروغ است.

اما علماء اهل سنت از خوارج، مرجئه و شیعه روایت می‌کنند، ما از صداقت و راستی آن‌ها استفاده می‌کنیم. و بدعت آن‌ها به ضرر خود آن‌ها است، البته از آن‌ها روایت می‌کنیم اگر راستگو باشند.

پاسخ كتاب: همراه با راستگويان

خواننده گرامی! شاید از مطالب گذشته خوب درک نمودید که این عنوان برای افرادی امثال تیجانی مناسب نیست زیرا وی کتاب‌هایش را انباشته از دروغ، بهتان و باطل نموده است چنانچه در گذشته مشاهده نمودید و در آینده هم خواهید دید. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

1- تیجانی در صفحه 36 می‌گوید:

و برخی اضافه می‌کنند بر سنت پیامبر، سنت تمام اصحاب (هر کدام باشد) و در این باره حدیثی نقل می‌کنند که فرمود: «اصحاب من مانند ستارگان‌اند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوند»!! و حدیث: «اصحاب من نگهدارنده امتم هستند». ودر حاشیه چنین آورده است: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» و «أصحابي أمنة لأمتي». [صحیح مسلم: کتاب: فضائل الصحابة، و مسند احمد بن حنبل: ج 4، ص: 298].

این سخن تیجانی هم فریب است و هم دروغ زیرا او به خواننده چنین وانمود می‌کند که هردو حدیث در صحیح مسلم و مسند احمد وجود دارند در صورتیکه چنین نیست. حدیث: «أصحابي أمنة لأمتي» را مسلم واحمد روایت کرده‌اند. اما حدیث: «أصحابي كالنجوم»، حدیثی بسیار ضعیف است. نه مسلم و نه احمد، هیچ‌کدام آن را روایت نکرده‌اند[[232]](#footnote-232).

2- و در صفحه 39 می‌گوید:

به عنوان نمونه حضرت رسولص می‌فرماید: «علماء أمتي أفضل من أنبياء بنى اسرائيل». «علمای امتم از پیامبران بنی اسرائیل برترند». یا می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» «علماء وارثان پیامبرانند». سپس تیجانی حدیث را در حاشیه تخریج می‌کند و می‌گوید: «صحیح بخاری: ج 1، ص: 16، صحیح ترمذی: ج 5، ص: 47».

از همان روش گذشته استفاده نموده است، دو حدیث آورده که یکی صحیح و دیگری موضوع و ساختگی است. سپس در حاشیه مرجع حدیث صحیح را ذکر کرده و به خواننده وانمود می‌کند که منبع هردو حدیث را ذکر کرده است.

و حدیث: «علمای امت من از پیامبران اسرائیل برترند» دروغی است که بر رسول خداص بسته شده است و هیچ مسلمانی معتقد نیست که افرادی غیر پیامبر هرکس که باشند از پیامبران برترند. برخلاف عده‌ای که خود را منسوب به اسلام می‌کنند و کسانی را که پیامبر نیستند برتر از بعضی از پیامبران می‌دانند[[233]](#footnote-233).

3- و در صفحه 41 می‌گوید:

و همچنین علت اختلاف اصحاب مذاهب چهارگانه اهل سنت در تمام مسائل فقهی برای ما روشن می‌شود در حالی که ائمه دوازده‌گانه اهل بیت، حتی در یک مسئله هم اختلافی نکرده‌اند.

بله اختلاف نمی‌کنند حتی در یک مسئله! سخنی زیبا و دلکش است اما تا چه اندازه حقیقت دارد.

دلدار علی می‌گوید: احادیث نقل شده از ائمه، بسیار با هم اختلاف دارند تقریبا هیچ حدیثی یافت نمی‌شود مگر اینکه در مقابل آن حدیثی آمده است که با آن منافات دارد و هیچ خبری نیست مگر اینکه در برابر آن خبری متضاد با آن وجود دارد. تا جائیکه این تضاد باعث رجوع بعضی از کم خردان از اعتقاد به حق شده است[[234]](#footnote-234).

فیض کاشانی در مورد اختلاف گروه شیعه می‌گوید: ملاحظه می‌کنید که شیعه در یک مسئله، بیست قول مختلف، سی و یا اقوال بیشتری دارند، بلکه هیچ مسئله فرعی نیست مگر اینکه در آن یا در بعضی از متعلقات آن اختلاف کرده‌ان[[235]](#footnote-235).

و طوسی می‌گوید: بعضی از دوستان، احادیث اصحاب ما و اختلافات و تباین و منافات و تضادی که میان این احادیث است را برای من یادآوری نمودند تا جائیکه هیچ خبر صحیح وجود ندارد مگر اینکه در برابر آن متضاد آن وجود دارد و هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد مگر اینکه در مقابل آن حدیثی وجود دارد که با آن منافات دارد بطوریکه مخالفین ما، این مطلب را از بزرگ‌ترین عیوب مذهب، شمرده‌اند[[236]](#footnote-236).

هم‌اکنون چه کسی را تصدیق کنیم، تیجانی دروغگو را که به نادانی‌اش نزد کودک نجف اعتراف کرد یا این علماء را که از بزرگان علماء شیعه هستند؟ البته افراد مورد اعتماد نزد شیعه همین علماء هستند.

تیجانی یا دروغ می‌گوید ویا اینکه در مدح و ستایش آنچه نمی‌داند، زیاده‌روی می‌کند.

4- در صفحه 42 می‌گوید:

و بالاتر از این که گاهی اهل سنت حتی در معنای حدیثی که صحیح و مورد تایید طرفین است، اختلاف می‌کنند هرچند هیچ ربطی به اشخاص هم نداشته باشد به عنوان نمونه حدیثی است که می‌فرماید: «اختلاف أمتي ورحمة».

تیجانی طبق عادتش براهل سنت دروغ بسته است و این حدیثی که ذکر نموده، هیچ اصلی ندارد و نه تنها این که سند صحیحی ندارد بلکه سند ضعیفی هم ندارد. سبکی می‌گوید: این حدیث نزد محدثین شناخته شده نیست و من برای این حدیث سند صحیح و یا ضعیف و حتی سند موضوعی هم نیافتم.

آلبانی می‌گوید: هیچ اصلی ندارد[[237]](#footnote-237).

5- در صفحه 48 می‌گوید:

چه بسا اصحاب و یارانی که با پیامبرص مجالست می‌کردند و از او احادیثی شنیده و نقل می‌نمودند بدون اینکه آن‌ها را درک کنند و بفهمند و لذا معنای حدیث را به عکس آنچه حضرت رسولص فرموده بود، معنی می‌کردند که گاهی در اثر ساده اندیشی و درک نکردن معنای حقیقی، حتی به کفرهم می‌انجامید و در حاشیه می‌گوید: به عنوان نمونه: روایتی را ابوهریر نقل کرده که خداوند آدم را به شکل و صورت خود آفریده!! در صورتیکه حضرت امام صادق÷ این حدیث را چنین معنی فرمود که: پیامبرص شنید که دو نفر به هم ناسزا می‌گویند، یکی به دیگری گفت: خداوند صورت تو را و هر کس که شکل تو است قبیح گرداند! حضرت به او فرمود: خداوند حضرت آدم را به شکل او آفریده است.

این حدیث را مسلم روایت کرده است! ابو هریره می‌گوید: رسول خداص فرمودند: اگر کسی با برادرش جنگ و دعوا نمود از زدن به چهره اجتناب ورزد زیرا خداوند حضرت آدم را به شکل و سیمایش آفریده است[[238]](#footnote-238).

خواننده گرامی! مشاهده می‌کنید که چگونه تیجانی این حدیث را ناقص نقل کرده است تا بدگمانی ایجاد نماید و فریبکاری کند -عامله الله بما يستحق- صحابهش داناتر مردم بعد از رسول خداص، حدیث رسول خدا را بدون فهم و ادراک نقل می‌کردند بطوریکه معنای حدیث را تغییر می‌دادند و گاهی عکس هدف و مقصود را می‌رساندند، پس چه کسی می‌داند؟ و چه کسی می‌فهمد؟ لابد تیجانی می‌فهمد!! که از دروغگوئی و فریبکاری و تغییر حقایق خسته نمی‌شود. و آنگهی مگر اصحاب رسول خداص همان کسانی نیستند که پیامبرص آن‌ها را می‌فرستاد تا دین را به مردم بیاموزند؟

6- و در صفحه 62 می‌گوید:

همچنین روایت می‌کنند که در نمازش فراموشی به او دست داد و نفهمید چند رکعت خوانده است.

بله این حدیث را ما روایت کرده‌ایم، اشکالش کجاست؟

اهل سنت معتقدند که رسول خداص بشر است و دچار سهو و فراموشی می‌شود و او خدایی نیست که خطا نکند و دچار فراموشی نشود و شیعه هم امثال این احادیث را روایت می‌کنند:

هروی می‌گوید: به رضا÷ گفتم: ای فرزند رسول خدا! در کوفه قومی هستند معتقد به اینکه پیامبر در نماز دچار فراموشی نشده است. فرمود: دروغ می‌گویند: خداوند آن‌ها را لعنت کند، کسی که فراموش نمی‌کند آن ذاتی است که معبودی بجز آن وجود ندارد[[239]](#footnote-239).

این لعنت خدا است که امامی معصوم بنابر اعتقاد آن‌ها به تیجانی و امثال او تقدیم می‌کند، ما هم آن‌ها را تبریک می‌گوئیم.

ابوعبدالله جعفر صادق می‌گوید: به رسول خداص فراموشی دست داد وب عد از دو رکعت، سلام گفت[[240]](#footnote-240).

و حضرت علی می‌گوید: نماز ظهر را به امامت رسول خداص پنج رکعت خواندیم سپس رسول خدا صورتش را به طرف ما گرداند، فردی به وی گفت: ای رسول خدا! آیا برنماز چیزی افزوده شده است؟ پیامبر فرمود: برای چه؟ وی گفت: پنج رکعت نماز خواندید[[241]](#footnote-241).

حضرت علی فرمود: پیامبر رو به قبله گرداند و همچنان در حال نشسته تکبیر گفت: و دو سجده بجای آورد.

و احادیث بسیار دیگری وجود دارد که به علت مختصرگویی ترک نمودم[[242]](#footnote-242).

صدوق -وی امامی بزرگ از ائمه شیعه است- می‌گوید: افراطیون و مفوضه، خداوند آن‌ها را لعنت کند، نمی‌پذیرند که پیامبر اکرمص، فراموش نموده است. و این لعنتی دیگر از طرف صدوق، که به تیجانی و امثالش تقدیم می‌شود.

تازه فراموشی به عموم بشر دست می‌دهد و خداست که فرموش نمی‌کند در قرآن آمده است که حضرت موسی÷ فرمود:

﴿لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ [طه: 52]. «پروردگارم گمراه نمی‌شود وفراموش نمی‌کند».

و یوشع بن نون گفت: ﴿فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ﴾ [الکهف: 63]. «من ماهی را فراموش کردم».

و حضرت موسی گفت: ﴿لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الکهف: 73]. «به فراموش‌ام مرا مؤاخذه نکن».

و خداوند به پیامبرش، محمدص فرمود: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف: 24]. «هنگامی‌که فراموش کردی خدا را یاد کن».

و همچنین فرمود: ﴿سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ٦ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الأعلی: 6-7]. «برتو خواهیم خواند پس فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

7- تیجانی در صفحه 63 می‌گوید:

و روایت می‌کنند که او در ماه رمضان جنب می‌شد و نماز صبحش فوت می‌شد.

اینهم دروغی دیگر از طرف تیجانی است -عامله الله بما يستحق-. چه کسی گفته است که پیامبرص با جنابت صبح می‌کرد و نماز صبحش فوت می‌شد؟ تیجانی حدیث را به صحیح بخاری نسبت داده‌است در صورتیکه در صحیح بخاری نیامده است که (نماز صبحش فوت می‌شد). این جمله را تیجانی از طرف خودش به حدیث افزوده است. در صورتیکه راوی در این حدیث می‌خواهد بگوید که جنابت با روزه منافاتی ندارد.

8- در صفحه 63 می‌گوید:

ولی شیعیان که تکیه گاهشان ائمه اهل بیت است، مقام تمام پیامبران را از این سخنان پوچ و بیهوده منزه می‌دانند بویژه پیامبر عزیز مان حضرت محمد، که درود بی‌پایان بر او و خاندان پاکش باد. و معتقدند که ساخت پاک آن حضرت، منزه است از تمام گناهان کوچک و بزرگ و او معصوم از هر خطا و فراموشی و سهو و سحر و دیوانگی و بیهوشی است. . . .

و در صفحه 64 می‌گوید: «و شیعیان معتقدند که چنین روایات دروغینی که باع صمت پیامبران منافات دارد، از سوی امویان ویارانشان ساخته شده است».

خواننده گرامی! اینک روایت شیعه را ملاحظه نمائید که چگونه پیامبران خدا ‡ را زیر سؤال می‌برد.

در کتاب «عيون الأخبار» آمده است که: مأمون از رضا÷ در مورد این آیه پرسید: ﴿وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ﴾ [الأحزاب: 37].

«یاد آور زمانی را، که به کسی که خداوند به او نعمت داده و تو نیز بر او حسان نمودی، می‌گفتی: همسرت را نگه دار واز خدا بترس وچیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد».

امام رضا گفت: رسول خداص برای کاری به خانه زید بن حارثه رفت و همسر زید را مشغول غسل کردن دید پس به او گفت: پاک و منزه است پروردگاری که تو را آفریده است[[243]](#footnote-243).

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از ابو جعفر روایت شده است که زینب مدتی را که خدا می‌خواست با زید زندگی کرد بعد از آن براثر اختلافی نزد رسول خداص آمدند پیامبرص بسوی زینب نگاه کرد پس او را پسندید[[244]](#footnote-244).

خواننده گرامی! ببینید چگونه رسول خداص را زیر سؤال می‌برند.

چگونه پیامبر به همسر مرد مسلمانی که در حال حمام کردن است نگاه می‌کند و سپس وی را می‌پسندد؟!!!.

و داستانی نزدیک به این, کلینی در (کافی) آورده است.

درباره اسماعیل فرزند ابراهیمﻹ نقل شده است که به زنی از قبیله حمیر نگاه کرد و زیبایی‌اش را پسندند پس خداوند مسئلت نمود تا آن زن را به نکاح او درآورد! البته آن زن، شوهر داشت پس خداوند حکم مرگ شوهرش را صادر کرد! آن زن در مکه به عزای شوهرش نشست، خداوند غم و اندوه را از وی زدود و او را به نکاح اسماعیل در آورد[[245]](#footnote-245).

از جعفر بن محمد روایت است که فرمود: رسول خداص نمی‌خوابید تا وقتیکه چهره‌اش را میان پستان‌های فاطمه نمی‌گذاشت[[246]](#footnote-246).

رضا از پدرانش نقل می‌کند که رسول خداص فرمودند: حضرت موسی از خداوند درخواستی نمود و گفت: پروردگارا! مرا از امت محمد قرار ده خداوند به او وحی کرد که ای موسی! توبه آن مقام و منزلت نمی‌رسی[[247]](#footnote-247).

حضرت موسی÷ شایستگی ندارد که فردی از امت محمدص باشد! و طبیعتاً شیعه امت محمدص هستند و همه شیعه از حضرت موسی÷ برترند!!!.

از علی بن ابی‌طالب روایت شده است که وی با عایشه در یک رخت‌خواب و یک لحاف می‌خوابید[[248]](#footnote-248).

از رضا روایت است که فرمود: خداوند به حضرت آدم گفت: این‌ها از فرزندان تو هستند (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین) وآن‌ها بهتر از تو و بهتر از همه آفرینش‌ام هستند اگر آن‌ها نمی‌بودند تو را خلق نمی‌کردم و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را هم نمی‌آفریدم، بر ذر باش از اینکه با چشم حسادت به آن‌ها بنگری، در این صورت تو را از همسایگی‌ام بیرون می‌کنم. اما آدم به آن‌ها با چشم حسادت نگاه کرد! و مقام و منزلت آن‌ها را آرزو نمود، در نتیجه شیطان بر او مسلط گردید و از درختی که از آن نهی شده بود خورد و چون حواء باچشم حسادت به فاطمه نگاه کرد! شیطان بر او نیز مسلط شد تا اینکه از درخت، خورد[[249]](#footnote-249).

سؤال این‌جاست که اگر اصل کیفر‌شان بخاطر نگاه حسد آمیز آن‌ها به ائمه بوده است. پس چرا خداوند آن‌ها را بخاطر خوردن از درخت کیفر داد چنانچه در قرآن آمده است؟

از علی بن ابی ‌طالب روایت شده است که فرمودند: انبیاء و پیامبران را تکذیب نمود (خداوند آن‌ها را تکذیب نمود) برادران یوسف را تکذیب نمود هنگامیکه گفتند: «اكله الذئب» «گرگ او را خورده است» و آن‌ها انبیاء و فرستاده بسوی صحرا بودند[[250]](#footnote-250).

خداوند به داود وحی کرد که گناهت را بخشیدم و ننگ گناهت را بر بنی‌اسرائیل گذاشتم.

داود گفت: پروردگارا! چگونه چنین کاری می‌کنید در حالی که شما ستم نمی‌کنید؟ گفت: آن‌ها اقدام به انکار کار شما نکردند[[251]](#footnote-251).

از ابوعبدالله روایت شده است که فرمود: هنگامی‌که یعقوب نزد یوسف آمد به یوسف غرور پادشاهی زائد دست داد در نتیجه از تخت پایین نیامد. جبریل نزول کرد و گفت: ای یوسف! کف دست را باز کن پس از دستش نوری درخشان خارج شد. و به فضای آسمان رفت. یوسف گفت: این نوری که از دستم بیرون شد چه بود؟ گفت: نبوت از فرزندانت برداشته شد و این کیفر پایین نیامدنت برای یعقوب است و در فرزندانت پیامبری نخواهد آمد[[252]](#footnote-252).

از ابوجعفر روایت شده است که فرمود: پیامبران عبادت کنندگان را تذکر می‌دهند، پیامبری از پیامبران بطور کامل فرمانبرداری و اطاعت می‌کرد فقط در یک مورد از خداوند نافرمانی می‌کرد بخاطر همین یک معصیت از بهشت رانده می‌شود و در شکم ماهی انداخته می‌شود سر انجام او را چیزی بجز اعتراف و توبه نجات نمی‌دهد[[253]](#footnote-253).

از ابوعبدالله روایت است که فرمود: پیامبری خواست در مورد عذاب قومش به خداوند مراجعه نماید، خداوند به او گفت: یا از مراجعه در مسئله‌ای که فیصله کرده‌ام برمی‌گردی یا اینکه چهره‌ات را به پشت سرت برمی‌گردانم.

از ابوجعفر روایت است که فرمود: حزقیل پیامبر دچار غرور شد و با خودش گفت: برتری سلیمان پیامبر بر من چیست درحالیکه به من مثل این داده شده است؟ فرمود: پس در کبدش زخمی ظاهر شد که او را آزار می‌داد[[254]](#footnote-254).

بعضی از پیامبران بنی اسرائیل از سختی دل و کمی اشک‌شان نزد خداوند شکوه نمودند[[255]](#footnote-255).

از امیرالمؤمنین روایت است که فرمودند: لبید بن اعصم یهودی و ام عبدالله یهودی، رسول خداص را سحر نمودند، آن‌ها برای او یازده گره زدند...... در نتیجه پیامبرص نمی‌خورد، نمی‌نوشید، نمی‌شنید، نمی‌دید و باز نان معاشرت نمی‌کرد[[256]](#footnote-256).

از علی بن حسین روایت است که فرمودند[[257]](#footnote-257): ای ماهی! پس ماهی سرش را از دریا همچون کوه بزرگی بیرون کشید در حالی که می‌گفت: لبیک، لبیک[[258]](#footnote-258) ای دوست خدا! . . . علی گفت: تو کی هستی؟ گفت: ای سرورم! من ماهی یونس‌ام. فرمود: داستان یوسف را برای ما تعریف کن گفت: ای سرورم! خداوند هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه ولایت شما اهل بیت را برای او عرضه نمود هرکس قبول کرد، جان سالم بدر برد ون جات پیدا کرد و کسی که توقف نمود و از حمل آن امتناع ورزید دچار مسئله‌ای می‌شود چنانچه آدم دچار معصیت گردید و نوح دچار غرق گردید! و ابراهیم دچار آتش گردید! و یوسف دچار چاه گردید! و ایوب دچار مصیبت گردید! و داود دچار اشتباه گردید! تا اینکه خداوند یونس را مبعوث کرد و به او وحی نمود. که ای یونس! ولایت امیرالمؤمنین علی وائمه هدایت یافته‌ای را که از نسلش هستند قبول کن. یونس گفت: چگونه ولایت وی را قبول کنم و من وی را ندیده‌ام و نمی‌شناسم؟ و خشمگین رفت! پس خداوند به من وحی نمود ودستور داد که یونس را ببلعم و گفت: استخوان‌هایش را خرد نکن. او در شکمم چهل روز ماند، با من دریاها را میان سه تاریکی دور می‌زد و می‌گفت: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الأنبیاء: 87][[259]](#footnote-259). ولایت امیر المؤمنین و ائمه هدایت یافته را پذیرفتم!.

از ابوجعفر باقر روایت است که فرمود: وقتیکه رسول خداص به آسمان‌ها بالا رفت: . . سپس محمدص فرمود: پدرم، ابراهیم کجاست؟ به او گفتند: وی با اطفال شیعه است. بعد از آن وارد بهشت شد، ابراهیم÷ را زیر درختی یافت که پستان‌هایی مثل پستان‌های گاو دارد. هنگامیکه پستان از دهان کودک رها شد، ابراهیم÷ بلند شد و پستان را به او باز گرداند و به پیامبرص سلام کرد و از آنحضرتص در مورد علیس پرسید. پیامبرص گفت: او را جانشیم درمیان امتم قرار دادم، ابراهیم÷ گفت: چه جانشین خوبی انتخاب نمودی، پیروی از علیس را خداوند بر فرشتگان فرض گردانده است و اینها اطفال شیعه و پیروان او هستند، از خداوند خواستم تا مرا سرپرست آن‌ها قرار دهد، خداوند هم پذیرفت[[260]](#footnote-260).

الله اکبر، سخن بزرگی از دهانتان بیرون می‌آید، دروغ می‌گویید. آیا شغل ابراهیم÷ تربیت اطفال شیعه است؟!! خداوند چهره این دروغ‌ پردازان و تصدیق کنندگان آن‌ها را زشت گرداند.

از صادق÷ روایت است که فرمود: داود÷، اوریا را به جنگی فرستاده بود، داود بالای دیواری رفت تا پرنده‌ای بگیرد و همسر اوریا مشغول غسل بود، هنگامیه سایه داود را دید موهایش را پراکنده ساخت و بوسیله آن‌ها بدنش را پوشاند، داود به سوی او نگریست وش یفته وی گردید (سپس داود به فرمانده سپاهش نوشت) تابوت را بین خود و دشمنت قرارده و اوریا ابن حنان را پیشاپیش تابوت بفرست. وی این کار را کرد واوریا کشته شد. سرانجام داود باهمسر اوریا ازدواج کرد و سلیمان÷ از وی بدنیا آمد[[261]](#footnote-261).

و غیر از این، مطالب بسیاری وجود دارد اما بخاطر اختصار و طولانی نشدن، آن‌ها را ترک کردم.

این اعتقاد شیعه در مورد پیامبران خدا صلوات الله وسلامه عليهم است. اما اهل سنت مقام پیامبران خدا صلوات الله وسلامه عليهم را از امثال این امور منزه و پاک می‌دانند.

و روایتی که می‌گوید: پیامبرص سحر شد اولاً این روایت را اهل سنت و اهل تشیع روایت کرده‌اند وسحر نوعی مریضی است و اشکالی بر نبوت وارد نمی‌کند. ثانیاً، سحر در تبلیغ رسالت و صدق گفته‌های پیامبرص تأثیری نگذاشت.

9- و در صفحه 59-60 می‌گوید:

«و سخنش با پیامبرش موسای کلیم÷ هنگامی که روایت را از خداوند درخواست کرد: ﴿رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي﴾ [الأعراف: 143]. «حضرت موسی گفت: پروردگارا، بگذار تو را ببینم، خداوند فرمود: تو هرگز نمی‌توانی مرا ببینی». ولن زمخشریه، همیشگی و ابدی بودن را می‌رساند. آنطوری‌که نحوی‌ها می‌گویند»[[262]](#footnote-262).

استدلال تیجانی به قول زمخشری مانند استدلال نصاری علیه اهل سنت در مورد تحریف قرآن به قول شیعه است که قرآن تحریف شده است زیرا زمخشری معتزلی است و شیعه در باب صفات خداوند، معتزلی مسلک هستند.

و ﴿َلَن﴾ هیشه نزد نحوشناسان تأبید (همیشگی وأبدی بودن) را نمی‌رساند می‌توانید به (مغنی اللبیب)، (التوضیح والتکمیل) و کتب دیگر نحوی نگاه کنید. آیا تیجانی بجز ادعاء محض دلیلی هم آورده است؟!.

تیجانی در مورد این آیه: ﴿وَلَن يَتَمَنَّوۡهُ أَبَدَۢا﴾ [البقرة: 95][[263]](#footnote-263).

چه می‌گوید؟ اگر بگوییم ﴿لَن﴾ ابدی بودن را می‌رساند پس چرا خداوند با کلمه ﴿أَبَدَۢا﴾. تاکید نموده است؟ این از یک طرف، واز طرف دیگر، خداوند در قرآن ذکر نموده است که کفار آرزوی مرگ می‌کنند بلکه طلب مرگ می‌کنند چنانچه می‌فرماید: ﴿وَنَادَوۡاْ يَٰمَٰلِكُ لِيَقۡضِ عَلَيۡنَا رَبُّكَ﴾ [الزخرف: 77]. «فریاد می‌زنند: ای مالک! پروردگارت مارا بمیراند».

بعد از این صحبت‌ها، این مطلب که مؤمنین، پروردگار شان را می‌بینند با کتاب و سنت ثابت است و ما در اینجا با ذکر آیات اکتفا می‌کنیم البته اگر تیجانی می‌پذیرد زیرا بسیاری از علماء شیعه معتقد به تحریف قرآن‌اند و احادیث ما را از رسول خداص نمی‌پذیرند. ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23]. «در روز (قیامت) چهره‌هایی تروتازه‌اند و به‌سوی پروردگاشان در حجاب و پرده‌اند». وقتی کفار در پرده و حجابند و خد را نمی‌بینند مفهومش اینست که میان مؤمنین و خداوند حجابی وجود ندارد. ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [یونس: 26]. «کسانی‌که کارهای نیک انجام داده‌اند برای آن‌ها بهشت و بیشتر از آن است». بیشتر از بهشت فقط می‌تواند چیزی برتر از آن باشد.

و آیه‌ای که در مورد حضرت موسی÷ وارد شده تیجانی آن را ذکر کرد، دلیلی غیر مستقیم بر رؤیت خداوند در آخرت است و توضیح آن اینکه:

اگر رؤیت مطلقاً ممتنع و محال می‌بود حضرت موسی÷ در حالی که نسبت به پروردگارش شناخت داشت، آن را درخواست نمی‌کرد. خداوند درخواست موسی÷ را انکار نکرد آنطوریکه درخواست حضرت نوح÷ را انکار کرد، وقتیکه نوح گفت: فرزندم از اهل من است، خداوند فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾ [هود: 46]. «من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی».

خداوند بر کوه متجلی شد و حضرت موسی÷ نزد خداوند از کوه ارزش بیشتری دارد.

می‌گوییم: ﴿لَن﴾ ابدیت وهمیشگی را نمی‌رساند چنانچه ابن مالک می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومن رأي النفى بلن مؤ بداً |  | فقوله ار دد وسواه فاعضدا[[264]](#footnote-264) |

«کسیکه می‌گوید ﴿لن﴾ ابدیت و همیشگی را می‌رساند سخنش را رد کن و رای دیگر را محکم بگیر».

خداوند رؤیت را مشروط به چیز ممکنی نمود و فرمود: اگر کوه در جایش ثابت ماند مرا خواهی دید. و آنچیزی که وابسته و مشروط به چیز ممکن باشد، امکان‌پذیر است.

خداوند به حضرت موسی÷ نگفت دیده نمی‌شوم بلکه گفت: مرا نمی‌بینی هم اکنون در دنیا نمی‌بینی.

10- تیجانی در صفحه 106-107 می‌گوید:

طبرانی در معجم کبیر خود به سند صحیح از زید بن ارقم و از حذیفه بن اسید غفاری نقل می‌کند که هریک بجای خود گفت: رسول خداص در غدیر خم، زیر درختان خطبه‌ای خواند و در آن خطبه فرمود: «ای مردم بزودی خدایم مرا به‌سوی خود فرا می‌خواند. . . . پس هرکه من مولای اویم، این یعنی علی مولای اوست. . . .» [حدیث].

اینکه تیجانی می‌گوید: «به سند صحیح» دروغ و بی‌اساس است ولی جای تعجب اینجاست که به همین اندازه اکتفا کرد و از شیخش شرف الدین موسوی پیروی ننمود و نگفت بر صحت آن اتفاق نظر وجود دارد زیرا شرف الدین این سخن را در «الـمراجعات»[[265]](#footnote-265) گفته است. و این حدیث بسیار ضعیف است زیرا در سند آن فردی بنام زید بن حسن انماطی وجود دارد.

ابوحاتم و امام ذهبی گفته‌اند: وی فردی منکر الحدیث است و ابن حجر می‌فرماید: ضعیف است.

11- و در صفحه 125 می‌گوید:

عمر عصبانی شد و لذا تا به مدینه برگشت فوراً به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در آن خطبه چنین گفت: به من گزارش رسید که یکی از شما‌ها گفته است: به خدا قسم اگر عمر بمیرد با فلان شخص بیعت می‌کنم، پس هشدارتان باد، نکند کسی چنین بگوید که: بیعت ابوبکر کاری شتابزده بود و تمام شد، هان چنین بود ولی خداوند، شرش را از ما دور ساخت. آنگاه گفت هرکس با مردی بیعت کند بدون اینکه با مسلمانان مشورت کرده باشد، پس نه او باید بیعت کند و نه آن کسی که مورد بیعت قرار گرفته، باید بپذیرد از ترس اینکه هردو کشته شوند.

تیجانی روایت را سانسور نموده است -عامله الله بما يستحق- و این روایت در صحیح بخاری چنین آمده است: «ولی خداوند شرش را از ما دور ساخت و درمیان شما کسی مانند ابوبکر نیست که مردم بر وی اتفاق نظر داشته باشند، هرکس با مردی بیعت کند بدون اینکه. . . . . الخ».

به این عمل زشت تیجانی توجه کنید که چگونه همه روایت را نقل کرده است و فقط چند از آن را حذف کرده است تا بدینصورت به هدفش برسد.

12- و در صفحه 240 می‌گوید:

دوم ـ و سه روز پیش از وفات پیامبر و درست آن هنگام که درد بر حضرت افزون شد، از مردم خواست که قلم و کاغذی برایش بیاورند تا مطلبی را برای آن‌ها بنویسد هرگز پس از او، گمراه نگردند، عمر بن خطاب گفت: «درد بر رسول خدا افزایش یافته و او هذیان می‌گوید و کتاب خدا ما را بس است» ودر حاشیه کتاب می‌گوید: «صحیح بخاری: ج5، ص: 138، مرض النبي ووفاته».

این سخن تیجانی دروغ و بی‌اساس است -عامله الله بما يستحق- زیرانه در صحیح بخاری و نه در کتابی دیگر آمده است که حضرت عمرس گفته است که رسول خداص هذیان می‌گوید: و پاسخ تفصیلی این نکته را در پاسخ‌مان به کتاب [ آنگاه.. . . . هدایت شدم، فقره شماره: 30] نگاه کنید.

13- در صفحه 209 می‌گوید:

موضوع قضا و قدر یکی از دشوارترین معماها در زندگی گذشته من بود، چه اینکه هیچ شرح و تفسیری کافی برای آن نمی‌یافتم که وجدانم را راضی کند واندیشه‌ام را آرام سازد و بدین‌سان، حیران و سرگردان ماندم بیان آنچه در مکتب اهل سنت فرا گرفته بودم که انسان در کردار‌ها و رفتار‌هایش مجبور است (هرکس برای هرچه آفریده شده است مجبور است).

تیجانی خسته نمی‌شود، همچنان اهل سنت را تهمت و بهتان می‌زند. ای‌کاش! فردی اندیشمند از اهل تشیع به کتاب‌‌‌‌‌‌‌های اهل سنت مراجعه می‌کرد. تا ببیند آیا آنچه تیجانی می‌گوید حق است یا باطل؟

امام طحاوی درباره اعتقاد اهل سنت می‌گوید: افعال بندگان از خلق و آفرینش خداوند هستند اما بنده است که فعل را انجام می‌دهد.

ابن ابی العز می‌گوید: درباره افعال اختیاری بندگان اختلاف وجود دارد، جبریه که رئیس آن‌ها جهم بن صفون است، معتقدند که همه افعال بندگان را خداوند تدبیر می‌کند و همه اجباری هستند (این آنچیزی است که تیجانی به اهل سنت نسبت داده‌است). و در برابر این گروه معتزله قرار می‌گیرند که می‌گویند: همه افعال اختیاری از همه حیوانات توسط خود آن‌ها خلق و آفریده می‌شود و با آفرینش خداوند هیچ ارتباطی ندارد.

و اهل حق می‌گویند: افعالی که با انجام آن‌ها بندگان مطیع و عاصی شمرده می‌شوند، اینگونه افعال را خداوند آفریده است و واقعیت اینست که خداوند در آفرینش هستی، یگانه و تنها است[[266]](#footnote-266).

علامه ابن تیمیه/ می‌گوید: انجام دهنده حقیقی افعال، بندگان هستند خداوند فقط خلق کننده افعال آن‌ها است و این بنده است که مومن و کافر و نیکوکار فاجر و نمازگذار و روزه‌دار است و بندگان بر اعمال خودشان قدرت دارند، و همچنین دارای اراده هستند و خداوند آفریننده خودشان و قدرت و اراده‌شان است، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: 29]. «و نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی که خداوند جهانیان بخواهد».

و شیخ محمد بن صالح بن عثیمین می‌فرماید: عمل بنده از یک اراده قلبی و قدرت بدنی ایجاد می‌شود و اگر این اراده و قدرت وجود نداشته باشند عملی انجام نمی‌گیرد و کسیکه این اراده وقدرت را خلق کرده است همان خداوند است و خالق سبب (قدرت و اراده) در واقع خالق مسبب (عمل) است پس نسبت عمل بنده به خداوند با آفرینش، نسبت مسبب به سبب است و یک نسبت مستقیم نیست زیرا کسیکه مستقیماً عمل را انجام می‌دهد. بنده است به همین خاطر عمل را انجام می‌دهد. بنده است به همین خاطر عمل از نظر کسب و ایجاد، به بنده نسبت داده می‌شود و از نظر تقدیر و آفرینش به خداوند نسبت داده می‌شود[[267]](#footnote-267).

و این اعتقاد اهل سنت است، نه آنچه تیجانی ادعا می‌کند.

14- تیجانی از صفحه 212 تا 214 گفتگویی سرد و بی‌ارزش را بین خودش و یکی از کسانی که وی ادعا می‌کند که از علماء اهل سنت است یاد‌آوری می‌کند و طبق معمول و بطور طبیعی اسمش را ذکر نمی‌کند.

تیجانی در پایان گفتگو می‌گوید: گفت (یکی ازعلماء اهل سنت): شما به دین خودتان و من هم به دین خودم!! و بدین ترتیب، در بحث و مناقشه را تا آخر بست. این روش بیشتر علمای ماست.

دروغگو دشمن خدا است و تیجانی همچنان دروغ می‌گوید، کتب اهل سنت همه جا وجود دارند و علماء اهل سنت حضور دارند، همان علمایی که شیعه توانایی گفتگو با آن‌ها را ندارد مگر اینکه از تقیه و نفاق استفاده کنند برخی می‌گویند قرآن تحریف شده است و برخی با استفاده از تقیه می‌گویند تحریف نشده است. یکی می‌گوید اهل سنت ولد الزنا هستند و دیگری با تقیه می‌گوید برادران ما هستند، برخی از آن‌ها می‌گویند فرقی میان ما و آن‌ها نیست و گروهی می‌گویند هیچ اتفاقی میان ما و آن‌ها نیست. و کسیکه می‌خواهد میزان توانایی علمای اهل سنت را در گفتگو و بحث بداند نزد علمای آن‌ها برود یا کتاب‌های آن‌ها را بخواند. واینک چند کتاب برای اندیشمندان شیعه یادآوری می‌کنیم که به شبهات تشیع پاسخ داده‌اند تا این کتاب‌ها را بخوانند و بعد داوری کنند که کدام یک بر حق است.

1. منهاج السنة النبوية (ابن تیمیه).
2. الشيعة واهل البيت (احسان الهی).
3. الشيعة والقرآن (احسان الهی).
4. الشيعة والسنة (احسان الهی).
5. الخطوط العريضة (محب الدین خطیب).
6. الشيعة وتحريف القرآن (محمد مال الله).
7. حقيقة الشيعة (عبد الله الموصلی).
8. اصول مذهب الشيعة (ناصر القفاری)[[268]](#footnote-268).

15 و در صفحه 138 می‌گوید**[[269]](#footnote-269)**:

و شیعه همانطور که مشهور است اعتقادی به این (وحی بعد از محمد) ندارند و این تهمتی است که دشمنان آن‌ها به آن‌ها چسپانده‌اند.

بگذارید به سخن تیجانی اضافه کنم بگویم این تهمتی است که گروهی از زندیق‌ها به دین اسلام چسپانده‌اند زیرا اسلام ازین بهتان پاک و بری است. آیا تیجانی به این سخنم راضی است؟ فکر نمی‌کنم.

کلینی درباره علم ائمه‌اش در کافی می‌گوید: و اما نکته‌ها در قلوب، الهام هستند و صدایی که در گوش‌ها مثل منقار زدن استاین بوسیله تحدیث فرشته صورت می‌گیرد[[270]](#footnote-270).

مجلسی در کتابش «بحار الأنوار» بابی آورده است و می‌گوید: «باب إنهم محدثون مفهمون»[[271]](#footnote-271). یعنی: «با ائمه سخن گفته می‌شود و آن‌ها می‌فهمند».

و کلینی نیز در کتابش «الكافي» بابی آورده است: باب اینکه فرشتگان به خانه ائمه می‌آیند و بر آن‌ها وارد می‌شوند و برای آن‌ها اخبار می‌آورند[[272]](#footnote-272). از ابوعبدالله روایت است که فرمود: در گوش‌های بعضی از ما چیزی گفته می‌شود و در خواب نزد برخی از ما می‌آیند و بعضی از ما آوازی مثل آواز زنجیری که در طشت بیفتد، می‌شنود و نزد بعضی از ما بشکلی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل می‌آیند[[273]](#footnote-273).

خداوند جعفر صادق را از چنین سخن یاوه‌ای بری و پاک گردانده است. آیا تیجانی همچنان معتقد است که این تهمت است؟

16- و در صفحه 283 می‌گوید:

زیرا اهل سنت معتقدند که در اختلاف‌شان رحمت است. بنابراین مالکی حق دارد که اگر حل مشکلش نزد امام مالک پیدا نشد، به رای ابوحنیفه عمل کند.

بله! مالکی این حق را دارد که به رای ابوحنیفه عمل کند البته زمانی که برای وی آشکار گردید که حق با ابوحنیفه است زیرا اهل سنت برای هیچ‌کسی بعد از رسول خداص ادعای عصمت نمی‌کنند.

اما اینکه هر وقت حل مشکلش را یافت به رای ابوحنیفه عمل کند. اهل سنت به چنین سخنی معتقد نیستند، اگرچه بعضی از نادانان این کار را می‌کنند اما اینکه عمل عده‌ای نادان را اعتقاد اهل سنت بدانیم، این تهمت و افترائی بیش نیست. چرا تیجانی یکی از علماء اهل سنت را ذکر نکرده که چنین اعتقادی داشته باشد.

سلیمان تیمی می‌گوید: اگر به رخصت هر عالمی عمل کنی همه شر و بدی در تو جمع می‌شود و بدنبال سخن وی، ابن عبدالبر می‌گوید: این اجماعی است که در آن اختلافی سراغ ندارم[[274]](#footnote-274). و اما او زاعی می‌گوید: کسیکه به اقوال شاذ و نادر علماء عمل کند از اسلام خارج می‌شود[[275]](#footnote-275).

و امام شاطبی، اجماع علماء را نقل کرده است که پیروی کردن از رخصت (مسائل آسان) مذاهب بدون دلیل شرعی، فسق و حرام است[[276]](#footnote-276).

این بزرگان اهل سنت‌اند و این هم اعتقاد آن‌ها است نه آنچه تیجانی ادعا می‌کند.

17- تیجانی در صفحه 303 می‌گوید:

خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: 32]. «سپس علم کتاب را به کسانی از بندگان دادیم، که آنان را گلچین کرده و برگزیدیم».

و بی‌گمان کسی‌که خداوند او را برگزیده و انتخاب کرده است، معصوم از خطا است. و این همان آیه بود که امام رضا -از امامان اهل بیت‡- در مجلسی که خلیفه عباسی از علما دانشنمدان برگزار کرده بود، بدان استدلال کرد و برای آن‌ها ثابت نمود که مقصود از برگزیدگان خدا -در آیه- ائمه اهل البیت هستند، و آن‌ها هم اقرار نموده و این سخن را مورد تصدیق قرار دادند.

این داستان هم مثل داستان‌های دیگر دروغ و ساختگی است و واقعیت اینست که شیعه چیزی بجز این داستان‌های ساختگی ندارد و بوسیله همین داستان‌ها احساسات پیروان خود را تحریک می‌کنند اما حقیقتی که قابل پیروی باشد، نزد آن‌ها وجود ندارد و اصلا آن‌ها دلیلی ندارند که این آیه در مورد حضرت علیس و فرزندانش نازل شده است تازه در این آیه دلیلی وجود ندارد که فرد برگزیره باید امام جهانیان باشد. خداوند به زبان پیامبری از بنی‌اسرائیل در مورد طالوت می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةٗ مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُم﴾ [البقرة: 457]. «خداوند طالوت را برای زمامداری شما فرستاده است، آن‌ها گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد درحالیکه ما برای حکومت سزاوارتریم و توانایی مالی هم ندارد. گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است». در اینجا خداوند طالوت را برگزید و او معصوم نبود و زمامداری بود که دو پیامبر، حضرت داود و شمویل همراه وی بودند[[277]](#footnote-277).

18- در صفحه 318 می‌گوید:

امام مالک بن أنس می‌گوید: «ما رأت عين ولا سمعت أذن ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق علماً و عبادة و ورعا». «هیچ دیده‌ای ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده که کسی افضل و برتر از جعفر بن محمد صادق باشد چه از نظر علم وچه از نظر عبادت و پار سائی».

ما فضلیت، علم، عبادت و پارسایی امام جعفر صادق/ را انکار نمی‌کنیم اما دروغ و افراط را در حق وی نمی‌پذیریم. امام مالک/ چنین سخنی در مورد امام جعفر صادق/ نگفته است. این دروغی است که بر امام مالک/ بسته شده است و دروغ از تیجانی و امثال او جای تعجب و شگفتی ندارد. ای کاش! تیجانی به ذکر علمایی که امام صادق/ را تعریف و تمجید کرده‌اند، اکتفا می‌کرد بدون اینکه به دروغ و فریب پناه ببرد. وانگهی سند صحیح این سخن تا امام مالک/ کجاست؟

مصعب می‌گوید: مالک از جعفر روایت نمی‌کرد تا زمانیکه فردی دیگر از افراد بلند پایه جعفر را در روایت همراهی نمی‌کرد سپس جعفر را بعد از او قرار می‌داد[[278]](#footnote-278).

19- و در صفحه 338 می‌گوید:

به تحقیق که اصحاب ارجمند پیامبرص در دوران حکومت‌های مستبد، عمل به تقیه کردند مانند دوران امثال معاویه که هرکه از نفرین ولعن علی بن ابی‌طالب، امتناع می‌ورزید، او را به قتل می‌رساند.

تیجانی در عبارت فوق سه ادعاء نموده است:

یکی اینکه صحابه -رضوان الله عليهم- با حضرت معاویه به تقیه عمل می‌کردند.

دوم: اینکه معاویه فردی ستمگر بوده است.

سوم: اینکه هر کس از دشنام دادن حضرت علی خودداری می‌کرد معاویه وی را به قتل می‌رساند.

ادعای اول: درست نیست و تیجانی نمی‌تواند یک مورد بعنوان مثال بیاورد و بهترین دلیل بر دروغ بودن آن موضع‌گیری احنف بن قیس، حجر بن عدی و دیگران در آن زمان است.

و ادعای دوم: اگر حضرت معاویه ظالم بود پس چگونه حضرت حسن به نفع او کناره‌گیری نمود و سرنوشت امت را بدست مرد ستمگری سپرد تا آن‌ها را به بدترین وجه شکنجه نماید. در نتیجه فرجام این کار به حسن بن علیب برمی‌گردد و حضرت حسین چگونه با فردی ستمگر بیعت کرد. و صحیح اینست که او فردی ستمگر نبود بلکه از بهترین زمامداران در دوران زمامداریش و از بهترین پادشاهان در دوران پادشاهی‌اش بود -خداوند او را رحمت کند-. با این همه، او معصوم نبود.

ادعای سوم**،** دروغ محض است. تیجانی، بلکه هیچ شیعه‌ای در روی زمین از پیروان و تصدیق کنندگان وی نمی‌توانند برای این دروغ یک نمونه ذکر کنند.

20- و در صفحه 350 می‌گوید:

ابن عباس می‌گوید: پیامبر خداص متعه کرد. عروه بن الزبیر گفت: ابوبکر و عمر متعه را تحریم کرده‌اند. ابن عباس (با ناراحتی) گفت: این مردک چه می‌گوید: «مايقول عريه»؟ شخصی گفت: می‌گوید که ابوبکر و عمر از متعه نهی کردند. ابن عباس گفت: می‌بینم که این‌ها هلاک می‌شوند، من می‌گویم، پیامبر گفت، و آن‌ها می‌گویند عمر و ابوبکر گفتند!.

تیجانی این اثر را نقل می‌کند و استدلال می‌کند که موضوع ازدواج متعه است و این فریبکاری و دروغگویی تیجانی را می‌رساند زیرا سخن حضرت ابن عباسب و عروه درباره متعه حج است نه متعه زنان. و شیعه هم به این مطلب اعتراف می‌کنند زیرا آن‌ها معتقدند که حضرت ابوبکر از متعه زنان جلوگیری نکرد بلکه حضرت عمرس بود که جلوگیری کرد.

و صحیح اینست که رسول خداص از متعه زنان جلوگیری کرد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده است که حضرت علی بن ابی‌طالبس فرمودند: رسول خداص روز خیبر از گوشت الاغ‌های اهلی و متعه زنان نهی کرد[[279]](#footnote-279).

و شیعه نیز این حدیث را از حضرت علیس در کتاب‌هایشان روایت کرده‌اند[[280]](#footnote-280).

21- در صفحه 356 می‌گوید:

و آنچه به شیعه نسبت داده می‌شود در مورد تحریف قرآن، چیزی جز تهمت و شایعه پراکنی و دروغ نیست چرا که اثری از این عقیده نزد شیعیان وجود ندارد.

و در صفحه 357 می‌گوید: و دانستم که این هم یکی از تهمت‌ها و افتراها علیه شیعیان است که مردم را به آنان بدبین کنند.

برادر خواننده! ملاحظه می‌کنید تیجانی و امثال او، همه کسانی که مدعی‌اند که نسبت دادن اعتقاد تحریف قرآن به شیعه تهمت و شایعه پراکنی است، چقدر پررو هستند. البته اگر تیجانی صداقت داشت، چنین می‌گفت: بله، بسیاری از علمای شیعه معتقدند که قرآن تحریف شده است و کسانی هستند مثل هاشم بحرانی که در این مورد نقل اجماع نموده‌اند و کسانی هم هستند مثل عاملی فتونی که اعتقاد به تحریف قرآن را جزء ضروریات مذهب تشیع دانسته‌اند اما ما به این کلام ایمان داریم و معتقد به تحریف قرآن نیستیم، و هرکس بگوید قرآن تحریف شده است، کافر است و سخنش مردود است به چهره‌اش کوبیده می‌شود امثال مجلسی و نوری طبرسی و کلینی و قمی و دیگران، و آن‌ها اگر از این اعتقاد توبه نکرده‌اند، کافرند.

اما آنچه ما می‌خوانیم و می‌شنویم چیزی جز فرار از واقعیت و دروغ نیست. می‌توانید پاسخ ما به تیجانی را در کتاب: [آنگاه. . . . . . هدایت شدم، در شماره: 13] بخوانید.

پاسخ کتاب: اهل سنت واقعی

مترجم: عباسعلی براتی

ناشر: بنیاد معارف اسلامی

نوبت چاپ: چهارم تابستان 1375

چاپ: پاسدار اسلام

1- تیجانی در جلد 1، صفحه: 71 این کتاب می‌گوید:

«هنگامی که احمد بن حنبل از ترس معتصم از عقیده نخستین خود (قدیم بودن قرآن) بازگشت و از بند رها شد، به شهرتی دست یافت، و در زمان متوکل، درمیان محدثان، سرآمد روزگار گشت. در این هنگام، علیس را به سه خلیفه دیگر افزودند و هرچهار تن را از خلفای راشدین دانستند».

و در ج 1، صفحه 145 می‌گوید:

مذهب حنبلی هم اگر تأیید دولت عباسی در روزگار معتصم نبود، ناشناخته می‌ماند در این زمان احمد بن حنبل از نظریه خود -که مخلوق بودن قرآن بود-[[281]](#footnote-281) برگشت.

دروغی است که این دروغگو خجالت هم نمی‌کشد. و اینکه می‌گوید:

«علی در این زمان به خلفای سه‌گانه افزوده شد»، این هم دروغ و تهمتی بیش نیست و حضرت علیس خلیفه چهارم به اعتقاد همه اهل سنت است و این اعتقاد هیچ مخالفی ندارد.

عوف بن ابوجمیله می‌گوید: نزد حسن بصری بودم که در مورد اصحاب رسول خداص صحبت شد، پس ابن جوشن غطفانی گفت: ای ابو سعید (حسن بصری)! مردم، ابو موسی اشعری را سرزنش می‌کنند چون از علی پیروی می‌کرد. راوی می‌گوید: حسن بصری خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره‌اش نمایان گردید و فرمود: پس چه کسی قابل پیروی است؟

امیر المؤمنین (حضرت عثمانس) مظلوما نه به شهادت رسید و بدنبال آن مردم آهنگ بهترین‌شان را نمودند و با او بیعت کردند. پس چه کسی قابل پیروی است؟ و این جمله را چندین بار تکرار کرد[[282]](#footnote-282). و معتصم امام احمد حنبل/ را تأیید نمی‌کرد، و اصلا در زمان امام احمد/ چیزی بنام مذهب حنبلی وجود نداشت و این مذهب بعد از وفات احمد بن حنبل بنیانگذاری شد.

2- و در ج 1، صفحه 86 می‌گوید:

آیا خرد و هوش ابوهریره، بیش از علی بن ابی‌طالب بوده، که توانسته یکصد هزار حدیث را بدون نوشتن، از پیامبر حفظ کند؟

ما نمی‌گوئیم ابوهریرهس بیشتر از حضرت علی بن ابی‌طالبس حفظ داشته است بلکه می‌گوئیم احادیث بیشتری بیان نموده است و همچنین ابوهریرهس نسبت به حضرت ابوبکر، عمر، عثمان و بسیاری از مهاجرین نخستن، احادیث بیشتری نقل نموده است.

3- و در ج 1، صفحه 69 می‌گوید:

و به این ترتیب حدیث متواتر ثقلین درست درمی‌آید که پیامبر فرمود: من درمیان شما دو چیز گرانمایه می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم. اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. و در حاشیه می‌گوید: صحیح مسلم و ترمذی روایت کرده‌اند.

آنچه تیجانی می‌گوید دروغ است زیرا حدیث ثقلین متواتر نیست و مسلم هم آن را با این لفظ روایت نکرده است و برای دانستن تفصیلی مطلب به پاسخ ما به کتاب (از آگاهان بپرسید) پاسخ شماره 1 مراجعه کنید.

4- و در ج 1 صفحه 111 می‌گويد:

از جمله حدیث مشهور که در بخاری و مسلم و همه محدثان آورده‌اند که حضرت فرمود: امامان پس از من دوازده تن هستند و همه از قریش‌اند و در روایت دیگر فرمود: همه از بنی‌هاشم‌اند.

به پاسخ کتاب: «آنگاه. . . . . . هدایت شدم» شماره: 62 نگاه کنید.

5- و در ج 1، صفحه 117 می‌گوید:

. . . . . . و زمانی چشم گشوده‌اند که برخی از صحابه، برخی دیگر را کشته و برخی از آن‌ها برخی دیگر را تکفیر کرده‌اند.

جنگ و کشتار میان صحابهش اتفاق افتاد اما اینکه برخی از آن‌ها برخی دیگر را تکفیر کردند، این از دروغ‌های تیجانی است و ای کاش! وی مرجعی برای دروغش ذکر می‌کرد.

6- و در ج 1، صفحه 120 می‌گوید:

و نیز آن‌ها صحابی بزرگ پیامبر عمار بن یاسر را دشنام می‌دادند. و او را عبدالله بن سبأ و ابن سوداء می‌نامیدند.

من در این کتاب خردمندان شیعه را مورد خطاب قرار می‌دهم و می‌گویم خرد و اندیشه‌تان کجاست؟ چه ضرری می‌کنید اگر به کتاب‌های اهل سنت که بحمدالله همه جا یافت می‌شود، مراجعه کنید و نوشته‌های اهل سنت را در مورد عمار بن یاسرس بخوانید. و من در شگفتی و تعجبم که تیجانی چقدر دروغ با خود به یدک می‌کشد و این شگفتی و تعجبم پایان یافتنی نیست و اگر او صاحب حق است!! چرا دروغ می‌گوید؟

7- و در ج 1، صفحه 127-128 می‌گوید:

آنچه یقین ما را می‌افزاید این است که دوازده امام از اهل بیت، نزد هیچ‌یک از علمای امت، درس نخوانده‌اند و تاریخ‌ نویسان و سیره‌نویسان و محدثان ما نگفته‌اند که یکی از امامان اهل بیت، علم خود را از برخی از صحابه یا تابعین گرفته باشد.

خداوند دروغ و دروغگو را هلاک و نابود کند و ائمه اهل بیت را از این دروغ پاک و مبرا گرداند، و دوازده نفری که شیعه معتقد به امامت آن‌ها هستند همگی از علمایی نبودند که از آن‌ها علم آموخته شود و از کسانی که به علم ود انش شهرت یافتند می‌توان محمد باقر، جعفر صادق و موسی -/- را نام برد و حضرت علی بن حسینب به عبادت و علم شهرت یافت و حضرت علی، حضرت حسن، و حضرت حسینش که صحابه رسول خداص هستند.

محمد بن حسن منتظر هم که پا به وجود نگذاشته است و حسن عسکری و هادی و جواد نزد اهل سنت به علم و دانش شهرت نیافتند. هم اینک، کسانی را که از ائمه روایت کرده‌اند و کسانی را که ائمه از آن‌ها روایت کرده‌اند با زندگی‌نامه آن‌ها نزد اهل سنت ذکر می‌کنیم. و حضرت علی، حضرت حسن و حضرت حسین را استثناء می‌کنیم زیرا آن‌ها جزء صحابه هستند و صحابه -رضوان الله عليهم أجمعين-، همگی عدول‌اند ولی فقط راویان از آن‌ها و کسانی را که این سه بزرگوار از آن‌ها روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم.

1. علی بن ابی‌طالبس، از پیامبر اکرمص، حضرت ابوبکر، عمر، مقداد و همسرش فاطمه زهراء روایت کرده است و از او جمعی غیر قابل شمارش روایت کرده‌اند[[283]](#footnote-283).
2. حسن بن علیب، از رسول اکرمص و پدرش و برادرش حسین و دایی‌اش هند بن ابی‌هالهش روایت کرده است، و فرزندش حسن و عایشه و گروه زیادی از او روایت کرده‌اند[[284]](#footnote-284).
3. حسین بن علیب، از پیامبر اکرمص، پدر بزرگوارش، مادر گرامیش، دایی‌اش و عمرش روایت کرده است[[285]](#footnote-285).
4. علی بن حسین، از پدرش، عمویش حضرت حسن، ابن عباس، مسور، ابوهریره، عایشه، صفیه، ام سلمه، سعید بن مسیب، عمروبن عثمان بن عفان، مروان و گروهی دیگر روایت کرده است و جمع زیادی از او روایت کرده‌اند. و از نظر عبادت و دانش از ائمه مسلمین بود[[286]](#footnote-286).
5. محمد بن علی، از پدرش و پدر بزرگ‌هایش حسن و حسین و عموی پدرش، محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر، سمره، ابن عباس، ابن عمر، ابوهریره، عایشه، ام سلمه، ابراهیم بن سعد، جابر بن عبدالله، عطاء بن یسار، نعیم الجمر، یزید بن هرمز و افرادی دیگر روایت کرده است و جمع زیادی از او روایت کرده‌اند، وی فردی ثقه و فاضل بود[[287]](#footnote-287).
6. جعفر بن محمد، از پدرش و محمد بن منکدر، عبیدالله بن ابی‌رافع، عطا، عروه، قاسم بن محمد، نافع و زهری روایت کرده است و مالک، شعبه هر دو سفیان (سفیان ثوری و سفیان بن عیینه)، ابوحنیفه و جمعی از او روایت کرده‌اند، امام شافعی می‌گوید: وی ثقه بود. و ابن معین می‌گوید: ثقه و قابل اعتماد است، ابوحاتم می‌گوید: در مورد افرادی مثل او سؤال نمی‌شود، ابن حبان می‌گوید: در فقه وعلم و فضیلت از سادات اهل بیت بود به روایت او استدلال می‌شود بشرطیکه روایت فرزندانش از او نباشد. امام مالک از او روایت نمی‌کرد تا فردی دیگر همراه او نباشد و یحیی بن سعید در مورد او چیزهایی گفته است[[288]](#footnote-288).
7. موسی بن جعفر، از پدرش وعبدالله بن دینار و عبد الملک بن قدامه روایت کرده است و برادرانش، علی و محمد و فرزندانش، ابراهیم و حسین و اسماعیل و علی رضاء صالح بن یزید و محمد بن صدقه از او روایت کرده‌اند. ابوحاتم می‌گوید: وی امامی از ائمه مسلمین است[[289]](#footnote-289).
8. علی بن موسی، از پدرش و عبیدالله بن أرطأه روایت کرده است و فرزندش محمد، ابوعثمان مازنی، علی بن علی دعبلی، ایوب بن منصور، ابو صلت، مأمون، علی بن مهدی وافرادی دیگر از وی روایت کرده‌اند. ابن طاهر می‌گوید: وی از پدرش مسائل شگفت‌انگیزی می‌گوید. امام ذهبی در تحلیل سخن ابن طاهر می‌گوید: مشکل در ثبوت سند تا رسیدن به اوست و بر وی دروغ‌های زیادی بسته شده است[[290]](#footnote-290). ابن حبان می‌گوید: از پدرش مسائل شگفت‌انگیزی روایت می‌کند، دچار وهم و گمان می‌شود و اشتباه می‌کند[[291]](#footnote-291).
9. محمد بن علی الجواد، در بیست و پنج سالگی دنیا را وداع گفت و در طلب علم و تدریس معروف نیست و کتب سته از او روایت نکرده‌اند.
10. علی بن محمد هادی، ابن کثیر می‌گوید: وی فردی عابد بود[[292]](#footnote-292). و ذهبی می‌گوید: وی امامی فقیه و زاهد بود[[293]](#footnote-293).
11. حسن بن علی عسکری، ابن حجر می‌گوید: ابن جوزی، وی را در کتاب «الـموضوعات» ضعیف قرار داده‌است[[294]](#footnote-294).

8- و در ج 1، صفحه 134 می‌گوید:

و از آنجا که عمر به آمیزش جنسی بسیار علاقه داشته، این آیه درباره او نازل شد که: ﴿عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَخۡتَانُونَ أَنفُسَكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ﴾ [البقرة: 187]. یعنی: «خدا دانست که شما به خدا خیانت می‌کنید، و بر شما بخشود». زیرا او در هنگام روزه، نتوانست از آمیزش خود‌داری کند و چون آب هم کم بود، عمر دید که رها کردن نماز آسان‌تر است، وراحت‌تر اینکه صبر کند تا آب فراوان شود وبرای غسل کافی باشد و آنگاه دوباره نماز بخواند.

دروغ و فریب عادت تیجانی است او دو داستان را باه م مخلوط کرده و چنین وانمود می‌کند که یک داستان است.

بعد از این هم، دروغ و فریب‌کاری را رها نکرده -عامله الله بما يستحق- و می‌گوید: «زیرا عمر در هنگام روزه نتوانست از آمیزش خود داری کند» و مشهور است که حضرت عمرس شبی از شب‌های رمضان با همسرش معاشرت نمود و این وقت، وقت روزه نبود آنطور که این دروغگو ادعا می‌کند. داستان در صحیح بخاری آمده است و در آن صحبتی از حضرت عمرس بمیان نیامده است آیه در مورد قیس بن صرمه نازل شده است[[295]](#footnote-295).

و اینکه می‌گوید: «حضرت عمرس بعلت کمبود آب نماز را رها کرد»، دروغ است. نمی‌دانم گوینده و مدعی این دروغ را چه صفتی بدهم و ای کاش! او مرجع این افترایش را ذکر می‌کرد.

از شیعیان تعجب می‌کنم. آیا میان آنان خردمندی پیدا نمی‌شود که جویای حق باشد، نزد تیجانی برود وبه او بگوید چرا دروغ می‌گویی؟ چرا به ذکر مطالب صحیحی اکتفا نمی‌کنی؟ و سرانجام اگر تیجانی برحق بود از وی پیروی کند.

9- و در ج 1 صفحه 134 می‌گوید:

«تا انجا که عایشه پیراهن پیامبر را بیرون آورد و گفت: عثمان پیش از آنکه پیراهن پیامبر کهنه شود، سنت او را کهنه کرده است».

این دروغ دیگری از تیجانی است، حضرت عایشه صدیقهل چنین صحبتی نکرده است و پیراهن رسول اکرمص را بیرون نیاورده است به همین خاطر تیجانی مرجع دروغش را ذکر نکرده است.

10- و در ج 1، صفحه 139 می‌گوید:

ولی او هم مذهبی پدید آورده و آن را مذهب حنبلی نامیده، با اینکه علمای معاصر او گواهی داده‌اند که او فقیه نبوده است.

خداوند تو و اندیشه‌ات را رسوا و زشت گرداند حداقل در مورد کسی دیگر این صحبت را می‌کردی، امام احمد کسی است که امت برامامتش اتفاق نظر دارند، علمایی را که گفته‌اند امام احمد فقیه نیست، چه کسانی‌اند چرا نام نبرده‌ای؟ ولی این حرف تو، امام احمد/ را هیچ ضرر و زیانی نمی‌رساند همانطوری‌که عوعوی سگ‌ها به ماه شب چهارده هیچ ضرری نمی‌رساند.

11- و در ج 1، صفحه 140 می‌گوید:

و ابوهریره دوسی را که امیر مؤمنان علیس درباره او فرمود: دروغگوترین مردم در باره پیامبر، ابوهریره دوسی است، بر آنان[[296]](#footnote-296) برتری دادند. عایشه نیز همین سخن را درباره ابوهریره دارد.

حضرت علیس چنین حرفی نزده است و حضرت عایشه صدیقهل هم چنین سخنی به زبان نیاورده است به همین خاطر تیجانی افترایش را ذکر نکرده است.

12- و در ج 1، صفحه 144 می‌گوید:

چون به تاریخ مراجعه کنیم درمی‌یابیم که مالک، رئیس مذهب، به دستگاه دولتی نزدیک شد و با آنان سازش کرد و در رکاب آنان راه می‌رفت.

دروغ می‌گویی، چرا مرجع دروغت را ذکر نکرده‌ای؟ اگر امام مالک/ چنین فردی بود چرا به ادعای خودت هنگامی که سنی بوده‌ای از وی پیروی می‌کردی؟

این فرد دروغگو اگر مالکی، بلکه از علماء مذهب مالکی بوده آنطور که خودش مدعی است درمیان سیره‌‌نویسان بویژه مالکی‌ها، جریان امام مالک/ با ابوجعفر منصور معروف و مشهور است که منصور دستور داد تا امام مالک/ تازیانه زده شود بطوریکه دستش از کتفش در رفت[[297]](#footnote-297).

13- و در همین صفحه می‌گوید:

به این ترتیب ابوحنیفه بزرگ‌ترین علماء و مذهب او بزرگ‌ترین مذاهب فقهی گشت. با آنکه علمای عصرش، او را تکفیر کردند و بی‌دین شمردند. و از جمله احمد بن حنبل و ابو الحسن اشعری نیز چنین کردند.

دروغگو را حافظه نباشد، آیا تو همان کسی نیستی که علمای الازهر از علمش دچار شگفتی شدند؟ و آیا همان کسی نیستی که اهل شهرش او را بعنوان مفتی تعین نمودند؟ همچنان جهالت و بی‌دینی‌ات را آشکار می‌کنی.

ای نادان! امام احمد/ از معاصرین امام ابوحنیفه/ بود؟ آیا قبل از تو هم کسی چنین سخنی گفته است؟ امام ابوحنیفه/ سال 150 هجری درگذشت و امام احمد/ سال 164 هجری بدنیا آمد و ابو الحسن اشعری بعد از امام احمد، سال 260 هجری متولد شد و تو می‌گویی، (او از معاصرین امام ابوحنیفه/ بود).

ای شیعیان! آیا دانستید که این دانشمند نمای کذاب چگونه فردی است؟ امام احمد کجا امام ابو حنیفه را تکفیر کرده و بی‌دین شمرده است؟ و همچنین کی و کجا ابو الحسن اشعری چنین سخنی گفته است؟

14- و در ج 1، صفحه 145 می‌گوید:

دوم: ابن تیمیه که اینان او را (شیخ الاسلام) و (مجدد السنه) می‌خوانند. و او همان کسی است که علمای روزگارش او را تکفیر کردند، زیرا می‌گفت: همه مسلمانان مشرک هستند؟ چون به پیامبرص تبرک وتوسل می‌جویند.

این دروغ دیگری است و چیز جدیدی نیست، سخن ابن تیمیه/ در این زمینه مشهور است و اعتقاد ائمه سلف هم همین است. سخنان ابن تیمیه/ را در این زمینه می‌توانید در پاسخ شماره: 16 کتاب «آنگاه. . . . . . هدایت شدم» بخوانید.

15- و در همین صفحه، چند سطر بعد می‌گوید:

و محمد بن عبدالوهاب، فتاوای ابن تیمیه را پایه و اساس کار خود ساخت. و احمد بن حنبل را به فراموشی سپرد. و دیگر مذهب آن‌ها بنام وهابی خوانده می‌شود، نه حنبلی.

چه کسی مذهب حنبلی را، وهابی می‌نامد؟ آیا این مطلب را در کتابی دیده است؟ این در حالی است که می‌گوید در عربستان سعودی بوده است و با آرای محمد بن عبدالوهاب آشنا شده است.

16- و در ج 1، صفحه 148 می‌گوید:

و نزد اهل سنت گفته می‌شود که صحیح‌ترین کتاب (یعنی موطا مالک)، پس از کتاب خداست! و حتی برخی از علمای اهل سنت، آن را از صحیح بخاری بهتر می‌دانند و بر آن برتری می‌دهند.

هیچ‌یک از علمای اهل سنت موطای مالک را بر صحیح بخاری ترجیح نمی‌دهد. البته امام شافعی/ قبل از اینکه صحیح بخاری نوشته شود، فرموده است: «زیر آسمان بعد از کتاب خدا، کتابی صحیح‌تر از مؤطای مالک وجود ندارد» خدا را سپاس می‌گویم که در وجودت دروغ و جهالت را جمع نموده است.

17- و در ج 1، صفحه 158 می‌گوید:

از آنچه گذشت، می‌توان دریافت که مالک هم از ناصبیان بوده، زیرا هرگز، خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب را به رسمیت نشناخت.

این سخنت که امام مالک خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب را به رسمیت نشناخت، دروغ است، چرا از امام مالک/ سخنی نقل نکردی؟ اما اینکه اما مالک از ناصبیان است، درست است زیرا به اعتقاد تو هر سنی مذهبی، ناصبی است پس امامی از ائمه اهل سنت چگونه ناصبی نیست؟!!.

18- و در ج 1، صفحه 159-160 می‌گوید:

از اینجا روشن می‌شود که مذهب (اهل سنت و جماعت) آمیزه‌ای از سخت‌گیری‌های ابن عمر وآسان‌گیری‌های ابن عباس و سخنان غیر عادی ابن مسعود است آنچه را که مالک پسندیده و میانه‌روی می‌داند، روش پیشوایان است که مقصود (ابوبکر، عمر و عثمان) و اجماع صحابه است که ابوجعفر منصور آن را می‌پسندد. ولی چیزی از سنت پیامبرص که از امامان پاک عترت روایت شده، در آن نیست.

در کتاب‌های اهل سنت روایات علی بن ابی‌طالبس بیشتر از روایات حضرت ابوبکر و عثمان و بقیه عشره مبشرهشهست مگر روایات حضرت عمرس که تعداد آن‌ها نزدیک به تعداد روایات حضرت علیس است[[298]](#footnote-298) کسی که می‌خواهد مراجع اهل سنت را بشناسد، کتاب‌های اهل سنت را بخواند و به نقل دروغگویانی امثال تیجانی اعتماد نکند. مذهب اهل سنت بر قرآن، سنت، اقوال همه صحابه بدون استثناء و قیاس مبتنی است.

19- در ج ،1 صفحه 174 می‌گوید:

یکی از چیز‌هایی که ثابت می‌کند که شیعه، تنها پیروان سنت پیامبر هستند، روایتی است که از رسول خداص نقل شده است، و آن حدیث ثقلین است که در آن فرموده است: من درمیان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خاندان من و خانواده‌ام هستند. تا هنگامی که به آن دو چنگ بزنید، هر گز پس از من گمراه نخواهید شد، از آن‌ها جلو نیفتید که بی‌چاره می‌شوید و از آن‌ها عقب هم نیفتید که بدبخت می‌شوید. و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما دانا‌ترند.

و در حاشیه می‌گوید: این حدیث در صحیح مسلم، ترمذی، حاکم و احمد است مانند عادت همیشگی‌اش دروغ می‌گوید: و این حدیث دروغی است که بر سرور جهانیانص بسته شده است. پاسخ این سخن و درجه صحت و ضعف این حدیث را می‌توانید در شماره: 1 پاسخ کتاب: «از آگاهان بپرسید» بخوانید.

20- در ج 1، صفحه 182 می‌گوید:

آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود:

﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 23]. یعنی: «من از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی‌خواهم». این آیه در مورد فاطمه و شوهر ودو فرزندش نازل شده بود.

به بند شماره: 27 از پاسخ‌های کتاب «آنگاه. . . . . هدایت شدم» نگاه کنید آنجا این سخن را بطور تفصیلی پاسخ داده‌ایم.

21- و در ج 1، صفحه 185-186 می‌گوید:

و به آنان گفت (رسول خداص): این برادر، وصی و جانشین من است. و فرمود: من بهترین پیامبر هستم و علی بهترین وصی و بهترین مردم پس از من است. و فرمود: «علی با حق است و حق با علی است. و علی با قرآن است و قرآن با علی است»[[299]](#footnote-299).

و فرمود: من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر سر تأویل قرآن می‌جنگد و او مسائل اختلافی را برای امت من روشن می‌کند. و فرمود: کسی که از جانب من پیامی نمی‌رساند مگر علی، و او مولا و سرور هر مؤمنی پس از من است.

و فرمود: علی برای من مانند هارون است برای موسی. و علی از من است و من از اویم و او دروازه دانش من است.

تیجانی در حاشیه می‌گوید: همه این روایات نزد (اهل سنت وج ماعت) صحیح است. و آن‌ها هم آن‌ها را صحیح شمرده‌اند. در دروغگویی، فردی جسور‌تر از تیجانی سراغ ندارم. نزد اهل سنت، از این احادیث فقط حدیث منزلت صحیح است و بیشتر این احادیث در گذشته ذکر شده‌اند و هم اینک احادیث و پاسخ تفصیلی به آن‌ها را می‌آوریم.

1. (این برادر، وصی و جانشین من است) [به پاسخ شماره: 58 کتاب: نگاه. . . . . هدایت شدم] مراجعه کنید.
2. «من بهترین پیامبران هستم و علی بهترین وصی و بهترین مردم پس از من است» این حدیث را با این لفظ نیافتم اما لفظی شبیه به این یافتم که جبریل به رسول اکرمص فرمود: خداوند تو را سید انبیاء و وصی تو را سید اوصیا قرار داده‌است.

دار قطنی می‌گوید: این حدیث ساختگی است[[300]](#footnote-300). و این حدیث را البانی در سلسله احادیث ضعیف و موضوع بلفظ: «من خاتم پیامبران و تو ای علی! خاتم اولیا هستی» ذکر کرده است. ود ر پایان می‌گوید: این حدیث سا ختگی است[[301]](#footnote-301).

1. «علی با حق است و حق با علی است». این حدیث را هیثمی در [مجمع الزوائد، 7/435-236] آورده است و می‌گوید: بزار آن را روایت نموده است و در سند آن سعد بن شعیب است، وی را نمی‌شناسم اما بقیه افراد حدیث افراد حدیث صحیح هستند[[302]](#footnote-302).

و خطیب در [تاریخ بغداد: 14/340] در شرح حال یوسف بن محمد مؤدب آورده است با سند حدیثی که بعد از این حدیث می‌آید و در اسنادش عقیصا ابو سعید تیمی وجود دارد که وی فردی متروک است[[303]](#footnote-303).

1. «علی با قرآن است و قرآن با علی است» این حدیث را طبرانی روایت کرده است[[304]](#footnote-304) و در سندش ابو سعید تیمی عقیصا وجود دارد.

دار قطنی می‌گوید: وی فردی متروک است. و جوزجانی می‌گوید: غیر قابل اعتماد است. (همان علت حدیث قبلی).

1. «من سر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر سر تأویل قرآن می‌جنگد». [به پاسخ شماره: 57، کتاب: آنگاه. . . هدایت شدم] مراجعه کنید.
2. «کسی از جانب من پیام نمی‌رساند مگر علی. . . . . ». [به پاسخ شماره: 56، کتاب: آنگاه. .. . . هدایت شدم] مراجعه کنید.
3. «علی برای من بمنزل هارون است برای موسی». [این حدیث صحیح است].
4. «علی از من است ومن از اویم و او دروازه دانش من است» [به پاسخ شماره: 53 کتاب: آنگاه. . . . . هدایت شدم] مراجعه کنید.

22- در ج 1، صفحه 186 می‌گوید:

با دلیل علمی و تاریخی و از سیره مکتوب پیامبر ثابت شده که علیس تنها مرجع علمی صحابه بود. و همه از عالم و جاهل به او مراجعه می‌کردند.

[به پاسخ شماره: 47، کتاب: آنگاه. . . . . هدایت شدم]، مراجعه کنید. آنجا بطور تفصیلی در این زمینه صحبت کرده‌ایم.

23- در ج 1، صفحه 190 می‌گوید:

زیرا قرآن و سنت نتوانستند از گمراهی جلوگیری کنند، و آن دو خاموش هستند و سخن نمی‌گویند و می‌توان آن‌ها را به چند گونه تعبیر و تفسیر کرد.

آیا گمراهی بزرگ‌تر از این گمراهی هم وجود دارد؟ خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9]. «این قرآن انسان را به مستقیم‌ترین راهها راهنمایی می‌کند».

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 2]. «این کتاب هیچ شک و گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است».

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ﴾ [النمل: 1]. «این آیات قرآن و کتابی واضح و آشکار است».

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17]. «ما قرآن را برای پند آسان کرده‌ایم آیا پند پذیری هست».

﴿كِتَٰبٞ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣﴾ [فصلت: 3]. «کتابی است که آیات آن با تفصیل بیان شده‌اند، قرانی به زبان عربی است».

آیات و احادیث زیادی در این زمینه وجود دارد. ای شیعیان چه کسی را تصدیق کنیم؟ پروردگارمان را تصدیق کنیم یا کذاب و دروغگویی مثل تیجانی را؟‍‍

ملاحظه می‌کنید چگونه می‌خواهند شمارا از کتاب خدا، قرآن دور کنند. گویا این‌ها همان کسانی‌اند که خداوند در مورد آن‌ها فرموده است:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَغۡلِبُونَ ٢٦﴾ [فصلت: 26]. «کفار می‌گویند: به این قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت یاوه سرایی و بیهوده گویی کنید تا اینکه پیروز شوید». آیا نمی‌اندیشید؟

24- در ج 1، صفحه 201 می‌گوید:

«با اینکه اهل سنت و جماعت، از خلفای راشدین، جز ابوبکر، عمر و عثمان کسی را اراده نمی‌کنند، زیرا علی که نزد آنان از خلفا شمرده نمی‌شده و مدت‌ها بعد به آن‌ها پیوسته. . . . . ».

به عادت دروغگویی‌اش همچنان ادامه می‌دهد، چه کسی از اهل سنت گفته است که حضرت علی بن ابی‌طالبس از خلفای راشدین نیست؟ و آنچه مسلم و محرز است اهل سنت از گذشتگانشان پیروی می‌کنند و به چه علت بعد از گذشتن مدت‌ها حضرت علیس را جزء خلفای راشدین قرار دادند و راه گذشتگان‌شان را دربر سمیت نشناختن حضرت علیس رها کردند؟ لعنة الله على الكاذبين «لعنت خدا بر دروغگویان».

25- در ج 1، صفحه 202 می‌گوید:

این حدیث عبارتست از این جمله که: «یاران من چون ستاره‌اند از هریک پیروی کنید، راه را می‌یابید». ابن قیم جوزیه، این حدیث را دلیل بر حجت بودن نظر صحابی می‌داند.

این سخن تیجانی هم واقعیت ندارد، این حدیث را ابن قیم جوزی/ با ذکر ضعیف بودن در کتابش: [اعلام الموقعین: 2/174] آورده است و یادآوری نموده است که کسانی که تقلید را واجب می‌دانند به این حدیث استدلال کرده‌اند و ابن قیم/ بعد از ذکر طرق حدیث می‌گوید: هیچ یک از این طرق ثابت نمی‌شود (صحیح نیست).

26- در ج 1، صفحه 220 می‌گوید:

«شیعه، تقلید از امامان اهل بیت‡ را تا به امروز ادامه داده‌اند. وجود این امامان بیش از سه قرن ادامه یافته، و هیچیک از آنان با سخن دیگری مخالفت نکرده است».

تیجانی طبق عادتش دروغ می‌گوید. برای پاسخ تفصیلی این دروغ به پاسخ [شماره: 3 کتاب: با راستگویان] مراجعه کنید.

27- در ج 1, صفحه 233 می‌گوید:

عبدالله بن عمر در زمینه تفسیر حدیث نبویص که فرموده است: «خلفاء بعد از من دوازده نفرند» می‌گوید: این امت دوازده خلیفه خواهد داشت که عبارتند از:

ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین، معاویه و پسرش پادشاهان سرزمین مقدس، سفاح، سلام، منصور، جابر، مهدی، امین و امیر عصب، همه از بنی‌کعب بن لوی و همه شایسته‌اند و کسی مانند آن‌ها پیدا نمی‌شود!!!.

دروغ می‌گوید: -عليه من الله ما يستحق- کجا چنین سخن، بلکه تهمتی که به عبدالله بن عمرب نسبت داده‌است، وجود دارد؟ و بیشتر این افراد در زمان ابن عمرب نبوده اند. -یعنی بعد از زمان وی آمده‌اند- آیا ابن عمرب غیب می‌دانست!؟.

28- در ج 2، ص 30 همین کتاب اهل سنت واقعی می‌گوید:

«هنگامی‌که درباره شخصیت این مرد (یعنی طلحه بن عبیدالله) در کتاب‌های تاریخ مطالعه می‌کنیم، روشن می‌شود که از دنیاپرستان بوده که دنیا آن‌ها را فریفته و در پی خود کشانده و آن‌ها بخاطر آن، دین خود را فروخته‌اند و زیان کرده‌اند و داد و ستدی زیانبار کرده‌اند ودر روز رستاخیز پشیمان خواهند بود».

این جسارتی قبیح و زشت نسبت به این صحابی بزرگوار رسول خداص است فردی که مشهور به جهاد و فداکاری بود تا آنجا که در غزوه احد درباره او گفته شد روز احد روز طلحهس بود زیرا در این روز دست راست او در راه دفاع از رسول خداص فلج شد[[305]](#footnote-305).

29- و بدنبال این مطلب، در همین صفحه می‌گوید:

«این همان طلحه است که رسول خداص را می‌آزرد و می‌گفت: اگر رسول خدا بمیرد من با عایشه ازدواج می‌کنم، زیرا او دختر عموی من است».

این دروغ و ادعایی باطل است، تیجانی و دروغگویان امثال او نمی‌توانند این ادعا را ثابت کنند.

30- و درج 2، ص: 45 -46 می‌گوید:

«طه حسین درباره این خیانت (هدفش طلحه و زبیر است) می‌گوید: این عده، به پیمان‌شکنی خود با علی بسنده نکردند. و پیمان آتش بس خود را با عثمان بن حنیف نیز زیر پا نهادند. وهر کس از مردم بصره را نیز که به پیمان‌شکنی آن‌ها و زندانی کردن فرماندار و غارت بیت المال و کشتن پاسداران آن، اعتراض کرد، او را نیز کشتند».

این طه حسین کیست تا کلامش حجت بر اهل سنت باشد؟ همه این سخنان دروغ است. تیجانی و دیگران نمی‌توانند صحت این سخنان را اثبات نمایند. این‌ها روایات پراکنده تاریخی است که هیچ واقعیتی ندارند و صحیح نیستند[[306]](#footnote-306).

31- و در ج 2 ص 55 می‌گوید:

او خود (سعد) چندین فضلیت را برای علیس روایت کرده که نسائی و مسلم در صحاح خود آورده‌اند. سعد می‌گوید: من از رسول خداص شنیدم که درباره علیس چندین صفت را بیان می‌کرد که اگر یکی از آن‌ها را می‌داشتم از همه نعمت‌های زرد و سرخ، خوشتری داشتم. شنیدم می‌گوید: «او نسبت به من مانند هارون به موسی است جز آنکه پیامبری بعد از من نیست». وشنیدم که می‌گوید: «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدای و پیامبر نیز او را دوست دارند». و شنیدم که می‌گوید: «ای مردم رهبر شما کیست؟ گفتند: خدا و پیامبر، و تا سه بار این سؤال و جواب تکرار شد، سپس علی را گرفت و او را بلند کرد و سپس فرمود: هر کس خدا و پیامبر رهبر اویند، این رهبر اوست. خدایا! با دوستانش دوستی کن و با دشمنانش دشمنی فرما»[[307]](#footnote-307).

این دروغ دیگر است زیرا این حدیث را با این لفظ نه امام مسلم و نه نسائی، هیچ کدام روایت نکرده‌اند و کسی که اعتقادی غیر از این دارد، با ذکر جزء و صفحه و ناشر کتاب این احادیث را ذکر کند اما ادعای محض کار ساده‌ای است و هر کس می‌تواند ادعا کند.

32- و در جلد 2، ص 103 می‌گوید:

برخی از محققان همه احادیث خلفای راشدین و (عشره مبشره) (ده نفری که مژده بهشت دارند) و همسران رسول خداص واهل بیت را گرد‌آوری کرده‌اند، مجموع آن‌ها به یک دهم و یا حتی یک صدم احادیث ابوهریره به تنهایی نشده است.

مجموع روایت‌های حضرت ابوهریرهس، اعم از روایت‌های صحیح و غیر صحیح و تکراری از رسول خداص پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار روایت‌اند. بعض از این روایت را از پیامبرص و برخی را از صحابه روایت نموده است و همچنین این مجموعه شامل همه احادیث اعم از موقوف و مرفوع می‌شود.

تعدادی از این احادیث را حضرت ابوهریرهس به تنهایی روایت نموده است و تعدادی را خودش تنها روایت نکرده است. (یعنی بجز ابوهریرهس، صحابه دیگر نیز روایت کرده‌اند).

و یک دهم آن‌ها تقریبا 537 حدیث می‌شود و یک صدم آن‌ها حدود پنجاه و چهار حدیث می‌شود.

و اینک روایات خلفاء راشدین و بقیه عشره مبشره و بقیه اهل بیت:

أم المؤمنین عایشه صدیقهل دو هزار و دویست و ده حدیث روایت کرده است.

و دانشمند امت اسلامی، عبدالله بن عباسب یکهزار و ششصد و شصت حدیث روایت نموده است.

و حضرت علی بن ابی‌طالبس پانصد و شصت و شش حدیث.

و ام المومنین ام سلمهل سیصد و هفتاد و هشت حدیث.

و سعد بن ابی‌وقاصس دویست و هفتاد و یک حدیث.

و ذو النورین، عثمان بن عفانس یکصد وچهل و شش حدیث.

و ابوبکر صدیقس یکصد و چهل و دو حدیث.

و ام المومنین ام حبیبهل شصت و پنج حدیث.

و عبدالرحمن بن عوفس شصت و پنج حدیث.

و ام المومنین حفصهل شصت حدیث.

و سعید بن زیدس چهل و هشت حدیث.

و زبیر بن عوامس سی و هشت حدیث.

و طلحه بن عبیداللهس نیز سی وهشت حدیث.

و عباس بن عبد المطلبس سی و پنج حدیث.

و عبدالله بن جعفرس بیست و پنج حدیث.

و فضل بن عباسب بیست و چهار حدیث.

و حسن بن علیب سیزده حدیث.

و ام المومنین زینب دختر جحشل یازده حدیث.

و ابو عبیده بن الجراحس چهارده حدیث.

و ام المومنین صفیهل ده حدیث.

و حسین بن علیب هشت حدیث.

و ام المومنین جویریهل هفت حدیث.

و عقیل بن ابی طالبس شش حدیث.

و ام المومنین سودهل پنج حدیث[[308]](#footnote-308).

در نتیجه مجموع روایات این بزرگواران، شش هزار و سیصد و پنجاه و دو حدیث است و روایات حضرت ابوهریرهس پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث‌اند که پانصد و هفده‌تای آن‌ها فقط در بخاری و مسلم آمده است. پس آن‌ها هزار حدیث، بیشتر از حضرت ابو هریرهس روایت کرده‌اند.

با این همه، تیجانی به دروغ می‌گوید: احادیث آن‌ها به یک صدم احادیث ابوهریره نمی‌رسد.

و بعد از این در مورد روایات شیعه و تعداد آن‌ها بشنو. بخوان و تعجب کن.

حر عاملی می‌گوید[[309]](#footnote-309):

جابر بن یزید جعفی از امام باقر هفتاد هزار و از بقیه ائمه یکصد و چهل هزار حدیث روایت کرده است.

و نجاشی[[310]](#footnote-310) ذکر کرده است که ابان بن تغلب از امام جعفر سی هزار حدیث روایت کرده است.

و صدوق[[311]](#footnote-311) در مورد محمد بن مسلم بن رباح ذکر کرده است که وی از باقر سی هزار حدیث و از صادق شانزده هزار حدیث شنیده است.

33- در ج 2, ص 147 می‌گوید:

همین بس که بدانید که کتاب کافی با همه عظمتی که نویسنده‌اش محمد بن یعقوب کلینی نزد شیعه دارد، و در علم حدیث دارای مهارت است، هرگز علمای شیعه ادعا نکردند که هرچه او جمع کرده، صحیح است، بلکه برخی از علماء نیمی از آن را کنار نهاده‌اند و صحیح نمی‌دانند بلکه نویسنده (کافی) خود نیز نگفته است که آنچه در این کتاب آورده، همه صحیح است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| والدعاوى إن لم تقيموا عليها |  | بينات فأصحابها أدعياء |

«اگر برای دعواها، برهان و دلیل نیاورید، صاحبان دعوی مدعیانی بیش نیستند».

سخن تیجانی بیشتر از دو حالت ندارد که هیچکدام خوشایند نیستند و آن اینکه تیجانی یا جاهل است و یا کذاب، و صفت دوم برای تیجانی مناسب‌تر است زیرا اولا سوابق گذشته‌اش مشکلات آینده‌اش این را اثبات می‌کند ثانیا او مدعی علم و مهارت علمی است.

و اینک سخنان علمای معتبر شیعه را در مورد کتاب (کافی) بخوانید: طبرسی می‌گوید: کافی میان کتب چهارگانه[[312]](#footnote-312) مثل خورشید میان ستاره‌گان است و اگر فرد منصف، تأمل نماید از بررسی حال فرد فرد رجال سند‌های آن بی‌نیاز می‌گردد و برای وی وثوق و اطمینان حاصل می‌شود که این احادیث ثابت و صحیح هستند[[313]](#footnote-313).

1. حر عاملی بابی تحت عنوان فائده ششم درباره صحت کتب معتبر در تالیف این کتاب و کثرت این کتب و صحت نسبت آن و ثبوت احادیثش از ائمه‡ آورده است[[314]](#footnote-314).

اما مشکل شیعه این است که کتاب‌های معتبر خود را مطالعه نمی‌کنند بجز همان کتاب‌های را که علمای آن‌ها دستور به مطالعه آن‌ها می‌دهند.

1. شرف الدین موسوی می‌گوید: «کافی، استبصار، تهذیب و من لا يحضره الفقيه متواترند و صحت مضامین آن‌ها قطعی است و کافی قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین، بهترین استوار‌ترین آن‌ها ست»[[315]](#footnote-315).
2. محمد صادق صدر می‌گوید: «آنچه شایسته مطالعه است و باید بر آن آگاهی پیدا کرد اینست که شیعه اگرچه بر معتبر بودن کتب چهارگانه اتفاق نظر دارند و معتقد به صحت همه روایات آن‌ها هستند لکن اسم صحاح را بر آن‌ها اطلاق نمی‌کنند آنطور که برادران آنها، اهل سنت اینکار را کرده‌اند»[[316]](#footnote-316).

آنچه خواندید برخی از اقوال علمای آن‌ها بود و در این باره سخنان زیادی وجود دارد.

و اینکه تیجانی می‌گوید: «مؤلف هم نگفته است که آنچه در این کتاب جمع کرده است همه صحیح است»، این دروغ بر کلینی است زیرا کلینی در مقدمه کتاب (کافی) می‌گوید:

و معتقدم شما دوست دارید نزد شما کتابی کافی باشد که همه فنون علم دین را جمع نماید بطوری‌که برای دانش پژوه کافی باشد تا برای نظر خواهی به آن مراجعه کند و کسی که علم دین و عمل به آن و به آثار صحیح از صادقین را می‌خواهد، از آن اخذ نماید[[317]](#footnote-317).

34- و در ج 2، ص: 156-157 می‌گوید:

اگر این سخنان آنان را گواه عقیده صاحب کتاب: «مقالات الاسلامين» نیز به نقل از امام اشعری -که رهبر اهل سنت و جماعت در اصول دین است- می‌آورد: سنت قرآن را نسخ می‌کند و بر آن حاکم است، و قرآن سنت را نسخ و بر آن حکومت نمی‌کند.

این سخن تیجانی، نادانی و دروغگویی‌اش را اثبات می‌کند. ای شیعیان! گوش فرا دهید به سخنان کسی که ادعا می‌کند که او از علمای اهل سنت بوده است، و بنگرید که چگونه وی از نادان‌ترین افراد است.

جهالت و نادانی او در این جمله‌اش نهفته است که می‌گوید: «صاحب کتاب: مقالات الاسلاميين» نیز به نقل از امام اشعری. . . . آیا ما این حق را داریم تا از تیجانی بپرسیم که صاحب کتاب «مقالات الاسلاميين» چه کسی است که از اشعری نقل می‌کند؟ خود اشعری صاحب کتاب «مقالات الاسلاميين» است!.

اما دروغ‌هایش در این متن عبارتند از:

1. اینکه می‌گوید: ابو الحسن اشعری امام اهل سنت و جماعت در اصول است و هدفش از اصول همان عقیده است، صحیح نیست، و امام اهل سنت و جماعت محمد بن عبداللهص و بعد از او، صحابه -رضوان الله عليهم أجمعين- و سپس ائمه تابعین و اتباع تابعین هستند. و فردی که به امام اهل سنت و جماعت شهرت پیدا کرده است، احمد بن حنبل است و این مطلب برای تیجانی پوشیده نیست.
2. نقلی که از اشعری نموده، دروغی است که بر وی بسته است و اینک متن سخن ابو الحسن اشعری:

«و در مورد قرآن اختلاف کرده‌اند که آیا با قرآن نسخ می‌شود؟ و در مورد سنت نیز اختلاف نموده‌اند که آیا قرآن آن را نسخ می‌کند؟ اختلاف‌کنندگان در این زمینه سه رای دارند.

الف- برخی می‌گویند: قرآن فقط با قرآنی مثل خودش نسخ می‌شود.

ب- و برخی دیگر می‌گوید: سنت قرآن را نسخ می‌کند و بر آن حکم می‌کند و قرآن سنت را نسخ نمی‌کند و بر آن حاکم نیست.

ج- و بعضی می‌گویند: قرآن، سنت را نسخ می‌کند و سنت، قرآن را نسخ می‌کند.

د- و گروهی دیگر می‌گویند: قرآن و سنت دو حکم از جانب خداوند هستند، علم و عمل به هردوی آن‌ها بر انسان‌ها واجب است در نتیجه جائز است که خداوند قرآن را بوسیله سنت نسخ کند و سنت را بوسیله قرآن نسخ کند[[318]](#footnote-318).

35- و در ج 2، ص 164 می‌گوید:

و علیس خودش می‌فرمود: من بزرگ‌ترین صدیق هستم، و کسی پس از من این را نمی‌گوید: مگر انکه دروغگو است.

این حدیث ساختگی است زیرا در سند آن عباد بن عبدالله است و علی بن مدینی در باره او می‌گوید: فرد ضعیفی است. و امام بخاری می‌گوید: جای تأمل و نظر دارد و ابن جوزی می‌گوید([[319]](#footnote-319)): این حدیث حدیثی ساختگی است[[320]](#footnote-320).

36- و درج 2، ص 223 می‌گوید:

و همین اندازه می‌گوییم که ما می‌دانیم، اهل سنت و جماعت را (قدریه) هم می‌نامند، زیرا به آن معتقدند.

قدریه میان اهل سنت هیچ جایگاهی ندارند، بلکه آن‌ها از گروه‌های مبتدع و گمراه هستند.

من به تیجانی، پیروان و تصدیق کنندگان وی همان چیزی را می‌گویم که خداوند فرموده است:

﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ﴾ [آل‌عمران: 61]. «پس به ایشان بگو: بیایید ما اهل و فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما اهل فرزندان خود را فرا خوانید و ما و شما خود را آماده می‌کنیم سپس با فروتنی و زاری دست به دعا بر می‌داریم و دروغگویان را نفرین می‌کنیم».

آیا کسی هست که این دعوت را اجابت نماید؟

پايان

حمد و سپاس از آن خدایی که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید». و درود وسلام بر پیامبر بزرگواری که می‌فرماید: «راستی را پیشه خود سازید زیرا راستگویی به‌سوی نیکی هدایت و راهنمایی می‌کند و نیکی انسان را به بهشت می‌رساند و فرد همچنان راست می‌گوید و در جستجوی راستگویی است تا اینکه نزد خداوند صدیق و راستگو نوشته می‌شود». و بعد:

بنده متعهد نشده‌ام و نمی‌شوم که دروغ‌هایی را که تیجانی با آن‌ها صفحات کتاب‌هایش را سیاه کرده است، ذکر کنم اما بسیاری از آن‌ها را یاد‌آوری کردم تا فرد با انصاف، حق و باطل، راستگو و دروغگو و صاحب دعوت صحیح و دعوت باطل و مانع از راه هدایت را بشناسد و فرد سنی مطمئن شود و شیعه منتبه و آگاه گردد. در نتیجه آنان که حق را می‌پذیرند با دلیل و حجت بپذیرند و آنان که گمراه می‌شوند، دلیل و حجت بر آن‌ها کامل شود.

و هدفم از نوشتن این کتاب، پاسخ به همه سخنان و شبهاتی که تیجانی در کتاب‌هایش ذکر کرده است، نبود اما خواستم برای خواننده گرامی واضح و آشکار نمایم که تیجانی دروغ می‌گوید و در جستجوی دروغ است. . . از خداوند برای خودمان و تیجانی هدایت، مسئلت داریم.

شاعر چه خوب می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا يكذب الـمرء إلا من مهانته |  | أو عادة السوء أو من قلة الأدب |
| لجيفة الكلب عندي خير رائحة |  | من كذبة الـمرء في جد وفي لعب |

«انسان ذلیل و خوار یا کسی که دچار عادت دروغگویی و کمبود ادب است، دروغ می‌گوید: بوی لاشه گندیده سگ از بوی دروغی که به شوخی یا جدی گفته شود، نزدم بهتر است».

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على الـمرسلين والحمد لله رب العالـمين.

منابع به زبان عربی

1. الاحتجاج: أبو منصور احمد بن علي الطبرسى، ط 1/1413، قم ایران.
2. الاستبصار: محمد بن الحسن الطوسي، ط3، الأضواء بیروت.
3. أسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين بن الأثير، مكتبة الشعب، القاهرة.
4. الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلانى، دار الكتاب العربي، بيروت.
5. أصول مذهب الشيعة، د. ناصر القفارى، ط 1/1414.
6. الاعتداءات الباطنية على الـمقدسات الاسلامية، د. كامل سلامة، هجر للطباعة النشر، الجيزة، ط 1/1409.
7. إعراب القرآن وصرفه وبيانه، محمود صافى، دار الرشید، بیروت، ط 1/1411.
8. إملاء مامن به الرحمن، أبو البقاء العكبرى، دار العلم، القاهرة.
9. أمل والـمخيمات الفلسطينية، عبدالله محمد الغريب، ط 2/1408.
10. الأنوار النعماية، نعمة الله الجزائري، ط4/1404، موسسة الاعلمي، بيروت.
11. أوائل الـمقالات، محمد بن محمد النعمان (الـمفيد) ط 1403، دار الكتاب الاسلامى بيروت.
12. أوجز الخطاب في بيان موقف الشيعة من الأصحاب، أبو محمد الحسني، ط 1/1413.
13. بحار الأنوار، محمد باقر الـمجلسي، مؤسسة الوفاء، بيروت.
14. البداية والنهاية، ابن كثير، دار الكتب العلمية، بيروت، ط 1/1403.
15. بروتو کولات آیات قم، د. عبدالله الغفاری، 1411.
16. بيان تلبيس الـمفتري، محمد زاهدا لكوثري، تأليف أحمد الغماري، دار الصميي.
17. بيان الشرك و وسائله عند أئمة الحنفية، د. محمد الخميس، دار الوطن، الرياض. ط1/1413.
18. بيان الشرك و وسائله عند علماء الحنابلة، د. محمد الخميس دار الوطن، الرياض، ط 1/1414.
19. تاريخ الأمم والـملوك، ابن جرير الطبري، دار الأعلمي، بيروت، ط 5/1409.
20. تاریخ بغداد، الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بیروت.
21. تاريخ خليفة، تحقيق: أكرام ضياء العمري، دار طيبة، الرياض، ط 2/1405.
22. تحرير الوسيلة، الخميني، دار الكتب العلمية، قم.
23. تحريف النصوص، بكربن عبدالله أبو زيد، دار العاصمة، الرياض، ط 1/1412.
24. تفسيرالصافي، الفيض الكاشاني، دار الأعلمي، بيروت.
25. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، تحقيق: عبدالعزيز غنيم، محمد عاشور، محمد البنا، دار الشعب، القاهرة.
26. تفسير القمي، علي بن ابراهيم القمي، مطبعة النجف: 1378.
27. تفسير النسفي، أبو البركات النسفي، دار الكتاب العربي، بيروت 1412.
28. تقريب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، تقديم: محمد عوامة، دار الرشيد، حلب ط1/ 1406.
29. تنقيح الـمقال في علم الرجال، عبدالله الـمامقاني، طبعة حجرية بخط اليد.
30. تهذيب الأحكام، محمد بن الحسن الطوسي، 1401 دار صعب، بیروت.
31. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، دائرة الـمعارف النظامية، حيدر آباد، الهند، ط 1/1325.
32. تهذيب الكمال، أبو الحجاج الـمزي، تحقيق: د. بشار عواد، مؤسسة الرسالة، بیروت ط2/1403.
33. التوسل أنواعه وأحكامه، محمد ناصر الدين الألباني، الدار السلفية، الكويت ط3/ 1405.
34. جامع البيان في تفسير القران، محمد بن جرير الطبري، دار الريان، دار الحديث، القاهرة، 1407.
35. الجامع أحكام القران، القرطبي، دار احياء التراث، بيروت 1405.
36. الجامع لبيان العلم وفضله، ابن عبدالبر، الـمطبعة الـمنيريه، دار الكتب العلمية، بيروت.
37. الجرح والتعديل، ابن أبي حاتم، دار احياء التراث، بيروت، ط1/ 1371.
38. جوامع السيرة، ابن حزم، تحقيق: احسان عباس، ادارة احياء السنة، پاکستان.
39. حقبة من التاريخ، عثمان بن محمد الخميس، تحت الطبع.
40. حقيقة الشيعه، عبدالله بن عبدالله الـموصلي، دار الحرمين، القاهرة، ط 1/1412.
41. حلية الأولياء، أبو نعيم الأصبهاني، دار الكتاب العربي، ط 5/1407.
42. الخمينية وريثة الحركات الحاقدة، وليد الأعظمي، دار عمار، ط 1/1408.
43. دقائق التفسير، ابن تيمية، تحقيق: محمد الجليد، مؤسسة، علوم القرآن، دمشق، ط2/ 1404.
44. رجال الكشي، أبو عمر الكشي، تقديم: احمد السيد الحسني.
45. رجال النجاشي، أبو العباس النجاشي، مكتبة الداودي، قم، ايران.
46. رسالة الايمان، ميرزا حسن الحائري الاحقاقي، مكتبة الصادق، الكويت، ط 2/ 142.
47. رياض الجنة في الرد على أعداء السنة، مقبل بن هادي الوادعي، دار الأرقم، الكويت، ط 2/1405.
48. زاد السير في علم التفسير، ابن الجوزي، الـمكتب الاسلامي، دمشق ط 3/ 1404.
49. سلسلة الأحاديث الضعيفة والـموضوعة، محمد ناصر الدين الألباني، الـمكتب الاسلامي، ط 4/1398.
50. سنن ابن ماجه، أبو عبدالله بن ماجه، تحقيق: محمد مصطفي الأعظمي، شركة الطباعة العربية السعودية، ط 2/1404.
51. سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث السجستاني، مراجعة: محمد محيي الدين عبدالحميد، الـمكتبة الإسلامية، استانبول.
52. سنن الترمذي، محمد بن عيسي الترمذي، تحقيق: احمد شاكر، احياء التراث العربي، بيروت.
53. سير أعلام النبلاء، محمد بن احمد الذهبي، إشراف: شعيب الأرناؤ وط، موسسة الرسالة، بيروت، ط2/1402.
54. شرح العقيدة الطحاوية، ابن أبي العز، تحقيق: شعيب الأر ناؤوط، دار البيان، دمشق ط 1/1401.
55. شرح لـمعة الاعتقاد، ابن عثيمين، دار الوطن، ط 1/1413.
56. الشفا بتعريف حقوق الـمصطفي، القاضي عياض، تحقيق: على محمد البجاوي، دار الكاتب العربي، بيروت.
57. الشيعة والتصحيح، د. موسي الـموسوي، 1408.
58. صحيح مسلم، بن الحجاج، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت.
59. الصراط الـمستقيم، علي بن يونس البياضي، تحقيق: محمد باقر، مطبعة الحيدري ط1/ 1384.
60. ضحى الإسلام، أحمد أمين، دار الكتاب العربي، بيروت، ط 10.
61. صفة صلاة النبي، محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة الـمعارف، الرياض الطبعة الأولي 1411.
62. الضعفاء الكبير، أبو جعفر العقيلي، تحقيق: د. عبدالـمعطي، دار الكتب العلمية، بيروت ط 1/ 1404.
63. ضعيف الجامع الصغير، محمد ناصر الدين الألباني، الـمكتب الأسلامي، دمشق ط 2/ 1399.
64. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، علي بن موسي بن طاووس، مطبعة الخيام، قم 1400.
65. الطريق إلى الجنة، دار ابن الـمبارك للنشر و التوزيع، ط 1/1414.
66. ظهر الإسلام، أحمد أمين، دار الكتاب العربي، بيروت ط 5.
67. العبرفي خبرمن غرب، شمس الدين الذهبي، تحقيق: محمد بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، ط 1/1405.
68. العقيدة الواسطية، ابن تيميه، شرح: د. صالح الفوزان، مكتبة الـمعارف، الرياض، ط 5/1410.
69. العقود الدرية، محمد بن عبدالهادي، تقديم: علي صبح الـمدني، مطبعة الـمدني، القاهرة.
70. العلل الواردة في الأحاديث النبوية، علي بن عمر الدار قطني، تحقيق: د. محفوظ الرحمن السلفي، دار طبية، الرياض، ط1/ 1405.
71. عيون أخبار الرضاء أبو جعفر الصدوق ابن بابويه ط 1/ 1404، مؤسسة الأعلمي بيروت.
72. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، الأميني، دار الكتاب العربي، بيروت، ط4/ 1397.
73. فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، تحقيق: محب الدين الخطيب، تعليق: عبدالعزيز ابن باز، الـمكتبة السلفية، القاهرة، ط 2/ 1400.
74. فجر الاسلام، احمد أمين.
75. فصل الخطاب في اثبات تحريف كتاب رب الأرباب، حسين بن محمد تقي انوري الطبرسي، بعناية: محمد رضا الطباطبائي: 1298.
76. الفصل في الـملل والأهواء والنحل، ابن حزم، تحتقيق: د. محمد ابراهيم نصر، د. عبدالرحمن عمرة، دار الجيل، بيروت.
77. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، تحقيق: وصي الله بن محمد عباس، دار العلم، جدة، ط1/ 1403.
78. في ظلال التشيع، محمد بن الحسيني: ط 1/ 1403، مؤسسة الوفاء بيروت.
79. طبقات الشافعية الكبري، لتاج الدين السبكي، تحقيق: محمود محمد الطناحي، دار احياء الكتب العربية، القاهرة.
80. الفوائد الـمجموعة في الأحاديث الـموضوعة، الشوكاني، تحقيق: عبدالرحمن الـمعلمي, الكتب الاسلامي، دمشق ط 2/ 1392.
81. قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة، ابن تيميه، تحقيق: ربيع بن هادي الـمدخلي، مكتبة لينة دمنهور، مصر، ط 1/1409.
82. القول البديع في الصلاة والسلام على الجيب الشفيع، السخاوي، دار الكتب العلمية، بيروت، ط 3/ 1397.
83. الكافي، أبو جعفر الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، دار الأضواء، بيروت، 1405.
84. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، دار الكتاب العربي، بيروت، ط 5/ 1405.
85. الكامل في ضعفاء الرجال، أبو أحمد بن عدي، دار الفكر، بيروت، ط 2/ 1405.
86. الكشاف، محمود بن عمر الز مخشري، دار العرفة بيروت.
87. كشف الغمة في معرفة الأئمة، أبو الفتح الأر بلي، دار الأضواء، بیروت، ط 2/1405.
88. لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت.
89. لسان الـميزان، ابن حجر العسقلاني، مؤسسة الأعلمي، بیروت، ط 3/ 1406.
90. لماذا اخترت مذهب الشيعة، محمد مرعي الأنطاكي، ط3 حلب، مؤسسة الوفاء.
91. الـمجروحين، محمد بن حبان، تحقيق: محمد ابراهيم زيد، توزيع دار الباز، مكة الـمكرمه.
92. مجمع الزوائد، أبوبكر الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، ط 3/ 1402.
93. مجموع الفتاوي، ابن تيمية، جمع: عبدالرحمن بن محمد قاسم.
94. محنة الأمام أحمد، عبدالغني الـمقدسي، تحقيق: د. عبدالله التركي، مطبعة هجر، الجيزة، ط 1/1407.
95. مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، تحقيق: روحية النحاس، دار الفكر، دمشق ط1/ 1404.
96. مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار لأبي الحسن الفتوني، مطبعة الأفتاب طهران: 1374.
97. مختصر التحفة الاثني عشرية، شاه عبدالعزيز الدهلوي، اختصار محمود شكري الآلوسي، تحقيق: محب الدين الخطيب، الـمطبعة السلفية، القاهرة: 1373.
98. الـمراجعات، عبدالحسين الـموسوي، تحقيق: حسين الراضي، الدار الاسلامية، بيروت، ط 3/ 1406.
99. الـمستدرك على الصحيحن، أبو عبدالله الحاكم، دار الكتاب العربي، بيروت.
100. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، دار الكتب العلمية، ط 2/1398.
101. مسند أحمد، بتحقيق أحمد شاكر، دار الـمعارف، القاهرة: 1377.
102. مشارق أنوار اليقين، رجب البرسي، ط 10 مؤسسة الأعلمي، بيروت.
103. مشارق الشموس الدرية، عدنان البحراني.
104. الـمعجم الصغير، سليمان بن أحمد الطبراني، تقديم: كمال يوسف الحوت، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، ط 1/1406.
105. الـمعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدي السلفي، ط2.
106. الـمغني، موفق الدين ابن قدامة، دار الفكر بيروت، ط 1/ 1405.
107. الـمقاصد الحسنة، السخاوي، تحقيق: محمد عثمان، دار الكتاب العربي، بيروت، ط 1/ 1405.
108. منهاج السنة، ابن تيميه، تحقيق: محمد رشاد سالم، ط 1/ 1406.
109. الـموافقات في أصول الشريعة، أبو اسحق الشاطبي، عناية: عبدالله در از، دار. الكتب العلمية، بيروت.
110. ميزان الاعتدال، محمد بن أحمد الذهبي، تحقيق: علي بن محمد البجاوي، دار العرفة، بيروت.
111. نزهة النظر في شرح نخبة الفكر، ابن حجر العسقلاني، مكتبة طيبةالـمدينة. الـمنورة، بيروت.
112. النهاية في غريب الحديث، ابن الأثير، تحقيق: طاهر الزاوي، الـمكتبة العلمية، بيروت.
113. نهج البلاغة، ط 1/ 1410، دار التعارف، بيروت.
114. الوافي، الفيض الكاشاني، ط 1/1406، مكتبة علي بن أبي طالب، أصفهان، ايران.
115. وجاء دور الـمجوس، عبدالله محمد الغريب، ط 6/ 1408.
116. وسائل الشيعة، الحر العاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم 1/1409.

منابع به زبان فارسی

1. از آگاهان بپرسید -نوشته: تیجانی- ترجمه: سید محمد جواد مهری -ناشر: بنیاد معارف اسلامی قم- تاریخ انتشار: تابستان 75 نوبت چاپ: چهارم.
2. آنگاه. . . . . . هدایت شدم -نوشته تیجانی- ترجمه سید محمد جواد مهری -ناشر: بنیاد معارف اسلامی قم تاریخ انتشار: تیر ماه 74- نوبت چاپ پانزدهم.
3. اهل سنت واقعی -نوشته تیجانی- ترجمه عباسعلی براتی -ناشر: بنیاد معارف اسلامی قم- تاریخ چاپ: تابستان 75 نوبت چاپ چهارم.
4. همراه باراستگویان -نوشته تیجانی- ترجمه: سید محمد جواد مهری -ناشر: بنیاد معارف اسلامی قم- تاریخ چاپ: پائیز 75 نوبت چاپ: هشتم.

1. - صحیح بخاری [ج 7، ص: 98، کتاب الأدب، باب قول الله تعالى: ﴿‌يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 119]. وما ینهی عن الکذب، وصحیح مسلم، ج 4، ص: 2013، کتاب البر والصلة والأداب، باب قبح الکذاب] لفظ حدیث از مسلم است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - «همانا ما قرآن کریم را نازل کردیم و ما آن را حفظ و نگهداری می‌کنیم». [↑](#footnote-ref-2)
3. - «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و سپس همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان فراونی منتشر ساخت و بترسید، از خدایی که همدیگر را بدوسوگند می‌دهید و بترسید از اینکه پیوند خویشاوندی را قطع کنید، همانا خداوند مراقب شماست». [↑](#footnote-ref-3)
4. - فتح الباری: 6497، و صحیح مسلم: 230. [↑](#footnote-ref-4)
5. - این کتا‌ب‌ها عبارتنداز: آنگاه......... هدایت شدم، از آگاهان بپرسید، با راستگویان اهل سنت واقعی. [↑](#footnote-ref-5)
6. - شیخ بزرگوار محمد شاذلی و بسیاری از علماء تونس را پرسیدیم هیچ‌کس وی را نشناخت. [↑](#footnote-ref-6)
7. - در مورد ثماله همه‌جا پرسیدیم، گفتند: ثماله کیست؟ گفتم: محمد بن یزید از آن‌هاست، گفتند: مجهول‌تر شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - کودکی در حوزه علمیه نجف. [↑](#footnote-ref-8)
9. - آن‌ها هم اکنون در ایران علی اللهی گفته می‌شوند و آن‌هایی که جبرئل÷ را متهم به خیانت می‌کنند فرقه‌ای از شیعه بنام غرابیه هستند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ضحی الاسلام: 3/212. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ظهر الاسلام: 4/113. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ضحی الاسلام: 3/219. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ضحی الاسلام: 3/217. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ضحی الاسلام: 3/210. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ضحی الاسلام: 3/220. [↑](#footnote-ref-15)
16. - بیان الشرک و وسائله عند علماء الحنابلة د: محمد الخمیس، ص: 14. [↑](#footnote-ref-16)
17. - البدایة والنهایة: 13/213-217، 283]. [↑](#footnote-ref-17)
18. - کتاب: الخیمینیة وریثة الحرکات الحاقدة والافکار الفاسدة، ص: 73. [↑](#footnote-ref-18)
19. - کتاب: الاعتداءات الباطنیة على الـمقدسات الاسلامیة، ص:160. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بروتوکولات آیات قم، ص: 63. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الحکومة الاسلامیةلإ تالیف خمینی، ص:142. [↑](#footnote-ref-21)
22. - وجاء دور الـمجوس: 1/478، (این کتاب در گذشته نوشته شده است در سال‌های اخیر شخصیات‌های زیادی از علماء اهل سنت را اعدام و ترور کردند که بارزترین آن‌ها عبارتند از مولوی عبدالملک ملا زاده شیخ محمد صالح ضیائی، دکتر احمد سیاد، شیخ محمد ربیعی، دکتر کاظمی، مولوی عبدالناصر جمشید زهی، قدرت الله جعفری، عبدالوهاب خوافی، فاروق فرساد، ناصر سبحانی و ده‌ها تن دیگر و همچنان قتل و ترور علماء اهل سنت ادامه دارد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-22)
23. - امل والـمخیمات الفلسطینیة، ص: 53، و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-23)
24. - بروتو کولات آیات قم، صفحه: 63 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سال: 1987. [↑](#footnote-ref-25)
26. - رسالة الإیمان، ص: 323. [↑](#footnote-ref-26)
27. - بحار الأنوار: 45/329. [↑](#footnote-ref-27)
28. - رجال الکشی: 21. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بحارالأنوار: 41/14. [↑](#footnote-ref-29)
30. -وهابیت، نسبت به سوی محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی است وی سال 1115 در عینیه متولد شد و برای فراگیری علم به حجاز، شام و بصره سفر کرد دعوت او به‌سوی توحید و دوری از شرک و بدعات بود وی آستین‌هایش را بالا زد و با دلیل بحث و مجادله می‌کرد، پیرو دلیل بود در نتیجه دارای اتباع و پیروانی گردید که او را کمک کردند و دعوت او را منتشر نمودند، دشمنان او را متهم به کفر، حلال کردن محارم و امور زشت دیگر نمودند. انسان منصف باید کتاب‌ها و تالیفات وی را بخواند تا روش و دعوت او را بشناسد و از مشهور‌ترین کتاب‌های او می‌توان کتاب التوحید، کشف الشبهات و مختصر السیرة و کتب دیگرکه تعداد آن‌ها زیاد است را نام برد. و به کسانی که به روش او در دعوت بسوی دین صحیح حرکت کردند، وهابی گفته شد اما گروهی که راه محمد بن عبدالوهاب را دنبال کنند و خودشان را وهابی بنامند وجود خارجی ندارد. وی سال 1206 دنیا را وداع گفت. [↑](#footnote-ref-30)
31. - کشف الشبهات: الفصل العاشر، ص: 111 ضمن کتاب: الطریق إلى الجنة. [↑](#footnote-ref-31)
32. - آن‌طور که در کتابش «اهل سنت واقعی» ادعا می‌کند وبزودی پاسخ به آن در همین کتاب خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مختصر از کتاب الشفاء: 2|784. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الشفاء: 2/848. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح بخاری شماره: 3483. [↑](#footnote-ref-35)
36. - ابن تیمیه کتابی بنام «دقائق التفسیر» دارد. [↑](#footnote-ref-36)
37. - القول البدیع سخاوی، ص: 46، کتاب: «شرف الـمصطفی» را نمی‌شناسم و از بعض از علماء پرسیدم آن را نشناختند شاید بصورت خطی وجود دارد ومؤلف او هم فرد معروفی نیست. [↑](#footnote-ref-37)
38. - صفة صلاة النبی ألبانی: 54-55. [↑](#footnote-ref-38)
39. - لـماذا اخترت مذهب الشیعة، انطاکی، ص: 2. [↑](#footnote-ref-39)
40. - این مطلب در کتب رجال مثل تهذیب، الجرح والتعدیل والـمیزان، در زندگینامه، جعفر صادق آمده است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - مرآة الأنوار، الـمقدمة الثانیة: 36. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مشارق الشموس الدریة: 126. [↑](#footnote-ref-42)
43. - فصل الخطاب: 27. [↑](#footnote-ref-43)
44. - اوائل الـمقالات: 98. [↑](#footnote-ref-44)
45. - الأنوار النعمانیه. [↑](#footnote-ref-45)
46. - منهاج النجاة: 48. [↑](#footnote-ref-46)
47. - تنقیح الـمقال: 1/208. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الـمغنی: 1/305. [↑](#footnote-ref-48)
49. - الشیعة والتصحیح: 115، این کتاب به فارسی ترجمه شده است. [↑](#footnote-ref-49)
50. - بحار الأنوار: 98/129. [↑](#footnote-ref-50)
51. - بحار الأنوار: 98/ 131. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بحار الأنور: 98/118. [↑](#footnote-ref-52)
53. - باتصرف از کتاب: قاعدة جلیلة فی التوسل والوسیلة: 217-220. [↑](#footnote-ref-53)
54. - صحیح مسلم: کتاب الـمساجد: 23. [↑](#footnote-ref-54)
55. - سیراعلام النبلاء: 5/339 . [↑](#footnote-ref-55)
56. - سیراعلام النبلاء: 8/79). [↑](#footnote-ref-56)
57. - طبقات الشافعیة الکبری: 8/216. [↑](#footnote-ref-57)
58. - العقو د الدریة: 132ـ 184. [↑](#footnote-ref-58)
59. - سیراعلام البنلاء: 7/144. [↑](#footnote-ref-59)
60. - سیراعلام النبلاء: 7/144. [↑](#footnote-ref-60)
61. - و بعنوان نمونه به علمای معاصر اهل سنت بنگرید که در ایران شیعه مذهب چطور در برابر حکومت ایستادند و بی‌باکانه به استقبال، زندان، شکنجه و شهادت رفتند، عده‌ای امثال مظفریان و ناصر سبحانی و عبدالحق جعفری اعدام شدند، عده‌ای امثال دکتر احمد صیاد، ضیائی کاظمی و ربیعی در داخل ایران، قطعه قطعه شدند جنازه‌شان در جاده‌ها انداخته شد و عده‌ای امثال عبدالملک ملازاده و عبدالناصر جمشید زهی در خارج، در سرزمین هجرت، با گلوله‌های غدر و خیانت حکام جنایتکار، کشته شدند وعده‌ای هم در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های حکام بسر می‌برند، و تعدادی در کشور‌های همسایه در هجرت و غربت زندگی می‌کنند. و این نمونه خیلی کوچک و ناچیزی از علماء اهل سنت در ایران است که امثال آن‌ها صدها نفر وجود دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-61)
62. - کتب سته عبارتند از: صحیح بخاری، مسلم، سنن ترمذی، سنن ابو داود، سنن نسائی وابن ماجه. (مترجم) [↑](#footnote-ref-62)
63. - این صفحه چاپ کتاب عربی تیجانی است ولی در ترجمه فارسی آن این جمله را نیافتم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-63)
64. - تیجانی دانست که او شیعه است زیرا شیعه در تعلق به قبور، مردگان و نوحه خواندن نزد قبور معروف‌اند. [↑](#footnote-ref-64)
65. - بحار الأنوار: 97/134. [↑](#footnote-ref-65)
66. - ملاحظه: دهراز خودش هیچ تصرفی ندارد بلکه بدست هرگونه بخواهد می‌گرداند. [↑](#footnote-ref-66)
67. - جاهل مرکب کسی است که نمی‌داند که نمی‌داند که نمی‌داند بقول شاعر:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | هركس كه نداند كه نداند |  | در جهل مركب ابد الدهر بماند. |

    مثل تیجانی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-67)
68. - میزان الاعتدال، ص: 2. و کسانی را که در مورد صحابه بودن آن‌ها اختلاف شده است ذکر کرده است مثل بربن ارطأة و مروان و ترجیح داده‌است که ایندو صحابی نیستند. [↑](#footnote-ref-68)
69. - فتح الباری -کتاب التفسیر- باب: الا الـمودة فی القربی حدیث شماره: 4818. [↑](#footnote-ref-69)
70. - منهاج السنة: ج 4، ص:25. [↑](#footnote-ref-70)
71. - اشاره به داستان حدیبیه است که پیامبرص صحابه گفت: سرها را بتراشید و قربانی کنید اما صحابه رضوان الله علیهم خود داری کردند (مترجم). [↑](#footnote-ref-71)
72. - الـمراجعات: مراجعه شماره: 90، ص: 644، در حاشیه. [↑](#footnote-ref-72)
73. - مع الصادقین، تیجانی ص: 118. [↑](#footnote-ref-73)
74. - و این آِیه به اتفاق قبل از بیماری رسول اکرمص نازل شد است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - مسند احمد تحقیق احمد شاکر: 2/84 رقم 693، حسن نوعی از حدیث صحیح است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-75)
76. تازه هیچ دلیلی در حدیث نیست که پیامبر می‌خواست برای علی وصیت کند یک فرد سنی می‌تواند بگوید. می‌خواست برای ابوبکر وصیت کند اما واقعیت اینست که هیچ دلیلی نیست که می‌خواست برای فلان فرد وصیت نماید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-76)
77. - در هیچ روایتی نیامده که گوینده این قول حضرت عمرس بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-77)
78. - این عدد، شماره صفحه کتاب عربی است در ترجمه فارسی آن، این مطلب را نیافتم [↑](#footnote-ref-78)
79. - «کسانی که ایمان آورده واعمال نیک انجام دادند، خداوند آنها را وعده بخشش و پاداش بزرگ داده‌است». [↑](#footnote-ref-79)
80. - الجامع لأحکام القران: 16/395 «از پلیدی بتها پرهیز کنید و هدف این نیست که از بعضی از بت‌ها پرهیز کنید بلکه اینست که از کل بتها پرهیز نمائید». (مترجم) [↑](#footnote-ref-80)
81. - «ما قرآن را نازل می‌کنیم و در آن شفا است». [↑](#footnote-ref-81)
82. - فصل الخطاب فى اثبات تحریف کتاب رب الارباب، ص: 211. [↑](#footnote-ref-82)
83. - تفسیر نسفی: 4/164. [↑](#footnote-ref-83)
84. - زاد الـمسیر: 7/450. [↑](#footnote-ref-84)
85. - تفسیر القران العظیم: 7/344. [↑](#footnote-ref-85)
86. - «دروازه‌های رحمتی که خداوند باز می‌کند کسی نمی‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد». [↑](#footnote-ref-86)
87. - «در بهشت بادست بندهای طلایی آراسته می‌شوند». [↑](#footnote-ref-87)
88. - کسانی که در باطن کافرند و تظاهر به ایمان می‌کنند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-88)
89. = «کسانی که بعد از زخمی شدن، خدا ورسول را اجابت نمودند، کسانی که نیکی کردند و راه تقوی را پیش گرفتند پاداشی بس بزرگ دارند». [↑](#footnote-ref-89)
90. - اعراب القران: 26/272، «اگر از سخنشان باز نیایند کفار، دچار عذاب دردناکی خواهند شد». [↑](#footnote-ref-90)
91. - غرائب القران: حاشیه تفسیر طبری: 26/69. [↑](#footnote-ref-91)
92. - بله خوانندگان گرامی، منافقین و کفار توان دیدن یاران رسول خدا، این شاگردان مکتب پیامبر را نداشتند به همین خاطر کار شکنی‌ها و خیانت‌هایشان را از همان بدو تاریخ اسلام آغاز کردند بویژه یهود عنود و کسانی که طعم تلخ شکست را بدست توانمند یاران رسول خدا خصوصاً خلفای راشدین چشیدند، بیکار ننشستند و در اولین اقدام، خلیفه دوم مسلمین، عمر بن خطابس را در یک توطئه مشترک یهودی مجوسی به شهادت رساندند و بعد از آن هم عبدالله بن سبا یهودی و منافقین در ایجاد فتنه و به شهادت رسیدن حضرت عثمانس کوتاهی نکردند. بله نهالی که رسول اکرمص بادست خود کاشته و پرورش داد نتائج و ثمراتش را داد و کفار را به خشم آورد و کفار و منافقین توانائى دیدن این نهال را ندارند و امروز هم بعد از گذشت بیش از هزار و چهارصد سال تلاش دارند تا چهره یاران رسول خدا را بد جلوه دهند و بگویند فقط سه نفر یا پنج نفر بعد از رسول اکرمص مسلمان ماند بقیه همه از اسلام بر گشتند و مرتد شدند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-92)
93. - ترجمه صحیح عبارت عربی چنین است «این نص مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است». [↑](#footnote-ref-93)
94. - این صفحه متعلق به کتاب عربی است در کتاب فارسی این عبارت را نیافتم شاید مترجم این عبارت را حذف کرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-94)
95. - این نوع حدیث نزد همه علماء علم حدیث ضعیف شمرده می‌شود و استدلال و جحت قرار نمی‌گیرد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-95)
96. - شیعه در زمان قدیم به کسی گفته می‌شد که علی را از عثمان یا از ابوبکر و عمر برتربداند و بدعت‌هایی داشته باشد، علماء روایت چنین فردی را قبول می‌کردند اگر شهرت به را ستگویی داشت اما اگر حدیثی در تایید مذهبش روایت کند از او پذیرفته نمی‌شود زیرا معروف است که آن‌ها دروغ و تقیه را (در جهت مذهب‌شان) دین می‌دانند. [↑](#footnote-ref-96)
97. - نزهة النظر شرح نخبة الفکر ص 51. [↑](#footnote-ref-97)
98. - بحار الأنوار: 43/89. [↑](#footnote-ref-98)
99. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، شماره: 61. [↑](#footnote-ref-99)
100. - منهاج السنة: 5/14. [↑](#footnote-ref-100)
101. - منهاج السنة: 7/71. [↑](#footnote-ref-101)
102. - اصول الکافی: 1/504. [↑](#footnote-ref-102)
103. - «همسران پیامبر». [↑](#footnote-ref-103)
104. - «بیاد آورید آنچه را که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود». [↑](#footnote-ref-104)
105. - و نمونه این آیه که جمع مذکر برای مونث آورده شده است در جای دیگر قرآن نیز آمده است در آیه 73 سوره هود در باره همسر حضرت ابراهیم خداوند می‌گوید که فرشتگان به وی گفتند: ﴿أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ [هود: 73]. «آیا از کار خداوند در شگفتی و تعجبی، رحمت و برکات خداوند برشما اهل بیت است». در اینجا ملاحظه می‌کنیم که ضمیر جمع مذکر در «علیکم» بر همسر حضرت ابراهیم÷ اطلاق شده است و خطاب به او گفته شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-105)
106. - تاریخ الطبری: 3/473. [↑](#footnote-ref-106)
107. - بیوگرافی سیف بن عمر را در کتاب‌های رجال امثال تهذیب التهذیب ومیزان الاعتدال نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-107)
108. - البدایة والنهایة 7/342-343 . [↑](#footnote-ref-108)
109. - تاریخ الطبری: 3/438. [↑](#footnote-ref-109)
110. - البدایة والنهایة: 7/ 199. [↑](#footnote-ref-110)
111. - تاریخ الطبری: 3/439. [↑](#footnote-ref-111)
112. - مجلسی از حضرت روایت است که او, روز بدر به رسول خدا پناه می‌برد. بحار الأنوار: 6-232. [↑](#footnote-ref-112)
113. - با تصرف از منهاج السنة: 8/77 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-113)
114. - بعد قصه سقیفه را ذکر کرد تا اینکه گفت ای سعد. . . [↑](#footnote-ref-114)
115. - حسن نوعی از حدیث است که مرتبه آن پایین‌تر از حدیث صحیح است ولی حجت است (مترجم) [↑](#footnote-ref-115)
116. - «در خانه‌هایتان بمانید». [↑](#footnote-ref-116)
117. - فتح الباری استتابة الـمرتدین: باب: حکم الـمـرتد، شماره: 6922. [↑](#footnote-ref-117)
118. - فتح الباری، کتاب التهجد ـ تحریض النبی على قیام اللیل: شماره: 1127. [↑](#footnote-ref-118)
119. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، شماره: 93. [↑](#footnote-ref-119)
120. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، شماره: 96. [↑](#footnote-ref-120)
121. - فتح الباری: کتاب الصلح، باب: کیف یکتب هذا ما صالح فلان، شماره: 2698. [↑](#footnote-ref-121)
122. - بحار الأنوار: 38/328. [↑](#footnote-ref-122)
123. - مسند احمد: 1/97. [↑](#footnote-ref-123)
124. - فتح الباری : کتاب الـمغازى، باب حدیث بنی النضیر، شماره: 4033. [↑](#footnote-ref-124)
125. - مذی آب رقیقی است که هنگام شهوت از آله تناسلی انسان بیرون می‌آید و با کسالت و سستی همراه نیست. (مترجم ) [↑](#footnote-ref-125)
126. - صحیح مسلم: کتاب الحیض، شماره: 17. [↑](#footnote-ref-126)
127. - بحار الأنوار: 40/2. [↑](#footnote-ref-127)
128. - بحار الأنوار: 7/181. [↑](#footnote-ref-128)
129. - بحار الأنوار: 43/82. [↑](#footnote-ref-129)
130. - بحار الأنوار: 43\43 [↑](#footnote-ref-130)
131. - بحار الأنوار: 39\207. [↑](#footnote-ref-131)
132. - بحار الأانوار: 39\348: بحار الأنوار از کتاب‌های معتبر نزد شیعه بحساب می‌آید و از کتاب‌های هشتگانه‌ای است که نزد شیعه اساس هستند و مولف آن محمد باقر مجلسی از بزرگان علمای شیعه بحساب می‌آید تا حدی که به وی باقر العلوم گفته‌اند. [↑](#footnote-ref-132)
133. - بحارالأنوار: 41/166. [↑](#footnote-ref-133)
134. - بحار الأنوار: 14/293. اینجا دشنامی وجود دارد که از ذکر و ترجمه‌اش انسان خجالت می‌شود و شرمش می‌آید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-134)
135. - الکافی (7/201 ) [↑](#footnote-ref-135)
136. - بحارالانوار (4/303 ) [↑](#footnote-ref-136)
137. - کشف الغمه: 1/471. [↑](#footnote-ref-137)
138. - زیرا شیعه، حضرت عمرس را کافر می‌دانند. [↑](#footnote-ref-138)
139. - آنچه مشهور در کتاب‌های شیعه است همین روایت است ـ بحار الأنوار: 42/92. [↑](#footnote-ref-139)
140. - تخریج حدیث در پاسخ شماره: 32 گذشت. [↑](#footnote-ref-140)
141. - گواهی علماء در مورد او مخنف در پاسخ شماره: 48 گذشت. [↑](#footnote-ref-141)
142. - فتح الباری : کتاب الصحابه، باب قصة البیعة، شماره حدیث: 3700. [↑](#footnote-ref-142)
143. - الـمقاصد الحسنة: 170. [↑](#footnote-ref-143)
144. - کشف الخفاء: 1/235. [↑](#footnote-ref-144)
145. - تاریخ بغداد: 11/205. [↑](#footnote-ref-145)
146. - سنن الترمذی: کتاب الـمناقب، باب علی، شماره حدیث: 3723. [↑](#footnote-ref-146)
147. - الضعفاء الکبیر: 3/150. [↑](#footnote-ref-147)
148. - الـمجروحین: 2/151. [↑](#footnote-ref-148)
149. - العلل: 3/247. [↑](#footnote-ref-149)
150. - الـموضوعات: 1/349. [↑](#footnote-ref-150)
151. - فتح الملک العلی (51) [↑](#footnote-ref-151)
152. - مجموع الفتاوی (18/377) [↑](#footnote-ref-152)
153. - تلخیص الستدرک (3/126) [↑](#footnote-ref-153)
154. - ضعیف الجامع (1416) [↑](#footnote-ref-154)
155. -لبته این حاشیه از ترجمه فارسی کتاب حذف شده به اصل کتاب به زبان عربی صفحه: 177 مراجعه شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-155)
156. - فتح الباری: کتاب مناقب الانصار، باب هجرة النبی شماره: 904 در صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة شماره 2. [↑](#footnote-ref-156)
157. - منهاج السنة: 7/ 500 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-157)
158. - الفصل فی اللل والأ هواء والنحل (4/212) [↑](#footnote-ref-158)
159. - کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد ویاری کن کسی را که او را یاری کند و یاری نکن کسی را که یاری او را ترک می‌کند وهر کجا او رفت حق را با او بگردان. [↑](#footnote-ref-159)
160. - بعضی گمان کرده‌اند که رسول خدا این سخن را در جایی که همه حجاج از هم جدا می‌شدند ایراد فرموده است. [↑](#footnote-ref-160)
161. - الراجعات: مراجعه شماره: 12, ص: 140. [↑](#footnote-ref-161)
162. - لسان العرب: 15/40. [↑](#footnote-ref-162)
163. - منهاج السنة: 7/303 بعد از آن.

     یا به کتاب شاهراه اتحاد نوشته علامه حیدر على قلمداران که بحث بسیار جالب و مفیدى درباره این حدیث «من كنت مولاه». دارد. [↑](#footnote-ref-163)
164. - این بحث ویژه متخصصین علم حدیث است خلاصه که این حدیث به علت فوق، ضعیف است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-164)
165. - تهذیب التهذیب: 8/66. [↑](#footnote-ref-165)
166. - امام ذهبی در زندگی‌نامه ضرار بن صرد در کتاب میزان الاعتدال: 2/328 ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-166)
167. - البدایة والنهایة: 3/38. [↑](#footnote-ref-167)
168. - زیرا در حدیث انذار آمده است که چهل نفر از فرندان عبد المطلب جمع شدند. [↑](#footnote-ref-168)
169. - فتح الباری: کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره تبت یدا أبی لهب، شماره: 4971، ومسلم کتاب الایمان: 355. [↑](#footnote-ref-169)
170. - «اسیرا نتان را گرم کنید». [↑](#footnote-ref-170)
171. - تاریخ الطبری: 2/502. [↑](#footnote-ref-171)
172. - البدایة والنهایة: 6/326. [↑](#footnote-ref-172)
173. - تاریخ الطبری: 5/504. [↑](#footnote-ref-173)
174. - کسی‌که چنین وضعیتی داشته باشد روایت او هیچ اعتباری ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-174)
175. - میزان الاعتدال: 4/167. [↑](#footnote-ref-175)
176. - تفسیر القرآن العظیم: 7/191. [↑](#footnote-ref-176)
177. - ضعیف الجامع: 1972. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ریاض الجنة فی الردعلى اعداء السنة: ص: 213. [↑](#footnote-ref-178)
179. - حدیث با این ویزگی‌ها ضعیف است و قابل استدلال نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-179)
180. - چنین حدیثی که افراد شناخته نشده آن را روایت کنند قابل استدلال نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-180)
181. - الـمستدرک: 3/128. [↑](#footnote-ref-181)
182. - الـمعجم الکبیر: 5/67. [↑](#footnote-ref-182)
183. - مجمع الزوائد: 9/80. [↑](#footnote-ref-183)
184. - حلیة الاولیاء: 4/349. [↑](#footnote-ref-184)
185. - «حدیث او ضعیف است و قابل استدلال نیست ». (مترجم) [↑](#footnote-ref-185)
186. - آنگاه...هدایت شدم ص: 117-118-214. [↑](#footnote-ref-186)
187. - شماره صفحه از کتاب عربی می‌باشدو درترجمه فارسی آن، نیافتم. [↑](#footnote-ref-187)
188. - صحیح مسلم: کتاب الامارة، شماره: 6. [↑](#footnote-ref-188)
189. - صحیح مسلم: ـ کتاب الامارة ، شماره: 5. [↑](#footnote-ref-189)
190. - صحیح مسلم: کتاب الامارة، شماره: 7. [↑](#footnote-ref-190)
191. - صحیح مسلم: کتاب الامارة، شماره: 10. [↑](#footnote-ref-191)
192. - صحیح مسلم کتاب الامارة، شماره: 9. [↑](#footnote-ref-192)
193. - «همه آنها از بنی‌هاشم‌اند». [↑](#footnote-ref-193)
194. - همه آنها از قریش‌اند. [↑](#footnote-ref-194)
195. - صحیح مسلم کتاب صفات المنافقین شماره 10. [↑](#footnote-ref-195)
196. - «گفتند: فقط یهود ونصاری وارد بهشت می‌شوند، این آرزوی آنها است، اگر در گفتار تان صادق هستید دلیل تان را بیاورید». [↑](#footnote-ref-196)
197. - فتح الباری: کتاب الوصایا، باب الوصایا« شماره: 2741، صحیح مسلم: کتاب الوصیة، شماره: 19. [↑](#footnote-ref-197)
198. - یعنی رسول خداص. (مترجم) [↑](#footnote-ref-198)
199. - مجمع الزوائد: 9/63-64. [↑](#footnote-ref-199)
200. - حدیثی که راوی آن چنین فردی باشد از چه اعتباری برخوردار است که تیجانی به آن استدلال می‌کند (مترجم) [↑](#footnote-ref-200)
201. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابه، شماره: 36. [↑](#footnote-ref-201)
202. - در متن عربی: «آلاف الاحادیث الـمکذوبه» آمده است یعنی هزاران حدیث دروغ اما برادر تیجانی در دروغگوئی و خیانت، (جواد مهری) در ترجمه خیانت کرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-202)
203. - الـمراجعات: مراجعه شماره: 110، ص: 729. [↑](#footnote-ref-203)
204. - در متن عربی اینجا «العهر» آمده که به معنی زنا است. علیه من الله ما یستحق. (مترجم) [↑](#footnote-ref-204)
205. - بحارالأنوار: 40/2. [↑](#footnote-ref-205)
206. - الأنوار النعمانیة: 1/63. [↑](#footnote-ref-206)
207. - الصراط الـمستقیم: 3/30. [↑](#footnote-ref-207)
208. - الطرائف ابن طاووس: 495. [↑](#footnote-ref-208)
209. - فی ظلال التشیع به نقل از أورجز الخطاب، ص: 154. [↑](#footnote-ref-209)
210. - مشارق أنوار الیقین: 86. [↑](#footnote-ref-210)
211. - تفسیر الطبری: 28/51. [↑](#footnote-ref-211)
212. - فتح الباری: کتاب فضائل الصحابه، باب لو کنت متخذأ خلیلاً، شماره: 62 36. [↑](#footnote-ref-212)
213. - فتح الباری: کتاب فضائل الصحابه، باب فضل عائشه, شماره: 75 37. [↑](#footnote-ref-213)
214. - البته عبارت عربی (عشر معشار) است که بمعنی یک صدم می‌شود نه یک دهم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-214)
215. - اهل سنت واقعی: ص: 103. [↑](#footnote-ref-215)
216. - فتح الباری: 7/172. [↑](#footnote-ref-216)
217. - بحارالأنوار:40/2. [↑](#footnote-ref-217)
218. - مشارق أنوار الیقین: 86. [↑](#footnote-ref-218)
219. - از آگاهان بپرسید: ص: 195. [↑](#footnote-ref-219)
220. - فتح الباری: کتاب مناقب الانصار، باب تزویج النبی خدیجه، شماره: 21 38. و صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، شماره: 78. [↑](#footnote-ref-220)
221. - مسند احمد: 6/117-118. [↑](#footnote-ref-221)
222. - حدیثی که چنین فردی راوی آن باشد، آن حدیث ضعیف است. (مترجم). [↑](#footnote-ref-222)
223. - صحیح مسلم: کتاب الهبات، شماره: 13. [↑](#footnote-ref-223)
224. - صحیح مسلم: کتاب الهبات، شماره: 14. [↑](#footnote-ref-224)
225. - این جمله: «أخرجه احمد: 1/363». «احمد روایت کرده» را در ص: 205 کتاب عربی می‌نوانید بنگرید در ترجمه فارسی برادر کذاب تیجانی، جواد مهری آن را حذف کرده است. (مترجم). [↑](#footnote-ref-225)
226. - صحیح مسلم: کتاب الحیض، شماره: 112. [↑](#footnote-ref-226)
227. - صحیح مسلم: کتاب القسامه، شماره: 14. [↑](#footnote-ref-227)
228. - الکافی: 5/565 . [↑](#footnote-ref-228)
229. - بحارالأ نوار: 43/44، 78. [↑](#footnote-ref-229)
230. - تحریر الوسیله: 2/ 241، مسئله شماره: 12. [↑](#footnote-ref-230)
231. - این کلام چقدر زشت و قبیح است. خوانندگان گرامی از ترجمه کلمه آخر خجالت می‌کشم. (مترجم). [↑](#footnote-ref-231)
232. - سلسلة الأحادیث الضعیفة: شماره: 58. [↑](#footnote-ref-232)
233. - حدیث: «علماء أمتي كأنبياء بني اسرائيل» را که نزدیک به روایت فوق است آلبانی در [سلسلة الأحادیث الضعیفة والـموضوعة: شماره: 466]. آورده است و می‌‌فرماید: به اتفاق علماء هیچ اصلی ندارد. [↑](#footnote-ref-233)
234. - أساس الأصول: 51، به نقل از حقیقة الشیعة: 36. [↑](#footnote-ref-234)
235. - الوافی المقدمه: ص: 9. [↑](#footnote-ref-235)
236. - مقدمه تهذیب الأحکام. [↑](#footnote-ref-236)
237. - سلسلة الأحادیث الضعیفه والـموضوعه: شماره: 57. [↑](#footnote-ref-237)
238. - صحیح مسلم: کتاب البر والصلة، شماره: 115. «برای توضیح مطلب به شرح امام نووی در مورد این حدیث مراجعه کنید». [مترجم]. [↑](#footnote-ref-238)
239. - عیون اخبار الرضا: 326، بحارالأنوار: 25/350. [↑](#footnote-ref-239)
240. - تهذیب الأحکام: 1/186، وسائل الشیعة: 8/198-199-201. [↑](#footnote-ref-240)
241. - تهذیب الأحکام: 2/349، الاستبصار: 1/ 377، وسائل الشیعة: 8/233. [↑](#footnote-ref-241)
242. - بحارالأنوار: 17/ 102. [↑](#footnote-ref-242)
243. - عیون اخبار الرضا (113). [↑](#footnote-ref-243)
244. - تفسیر قمی: در تفسیر همین آیه بالا، بحار الأنوار: 22/218 . [↑](#footnote-ref-244)
245. - الکافی: 4/203. [↑](#footnote-ref-245)
246. - بحاالأنوار: 43/ 78. [↑](#footnote-ref-246)
247. - عیون أخبار الرضا:200. [↑](#footnote-ref-247)
248. - بحار الأنوار: 40/2, الاحتجاج: 84. [↑](#footnote-ref-248)
249. - عیون أخبارالرضا: 170، بحار الأنوار: 16/362. [↑](#footnote-ref-249)
250. - بحار الأنوار:40/224. [↑](#footnote-ref-250)
251. - الکافی: 63/185. [↑](#footnote-ref-251)
252. - الکافی: 2/318. [↑](#footnote-ref-252)
253. - الکافی: 8/ 46. [↑](#footnote-ref-253)
254. - بحا ارلأنوار: 97/87. [↑](#footnote-ref-254)
255. - بحارالأنوار: 063/185. [↑](#footnote-ref-255)
256. - بحارالأ نوار: 36/ 258. [↑](#footnote-ref-256)
257. - بحارالأ نوار: 60/23 . [↑](#footnote-ref-257)
258. - یعنی: «آماده خدمتم، آده خدمتم». (مترجم) [↑](#footnote-ref-258)
259. - بحارا لأ نوار: 61/52. [↑](#footnote-ref-259)
260. - بحار الأنوار: 18/ 303. [↑](#footnote-ref-260)
261. - بحار الأنوار: 20 ، 23. [↑](#footnote-ref-261)
262. - لن زمخشریه. . . . .. الخ در کتاب فارسی نیست اما در متن عربی در صفحه: 28 آن است. [↑](#footnote-ref-262)
263. - «هر گز آن‌را (موت را) آرزو نمی‌کنند (در مورد کفار)». [↑](#footnote-ref-263)
264. - الکافیة الشافیة. [↑](#footnote-ref-264)
265. - الراجعات مراجعه: 54، 435. [↑](#footnote-ref-265)
266. - شرح العقیدة الطحاویة:430. [↑](#footnote-ref-266)
267. - العقیدة الواسطیه: 175, ابن عثیمین. [↑](#footnote-ref-267)
268. - متأسفانه بجز کتاب شیعه وسنت احسان الهی بقیه کتب بزبان عربی هستند و تاکنون ترجمه‌ای از آنها سراغ نداریم. (مترجم). [↑](#footnote-ref-268)
269. - این شماره صفحه، کتاب عربی است در کتاب فارسی این مطلب را نیافتم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-269)
270. - الکافی: 1/264. [↑](#footnote-ref-270)
271. - بحار الأنوار: 26/66. [↑](#footnote-ref-271)
272. - الکافی: 1/393. [↑](#footnote-ref-272)
273. - بحارالأنوار: 26/358. [↑](#footnote-ref-273)
274. - الجامع البیان العلم وفضله: 2/91. [↑](#footnote-ref-274)
275. - سیر أعلام البنلاء: 7/ 125. [↑](#footnote-ref-275)
276. - الـموافقات: 4/134. [↑](#footnote-ref-276)
277. - به تفسیر الصافی: 1/247، کاشانی مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-277)
278. - سخن امام مالک را در مورد امام جعفر صادق در کتاب «التهذیب» و «میزان الاعتدال» می‌توانید مشاهده کنید بخش زندگینامه جعفر صادق/. [↑](#footnote-ref-278)
279. - فتح الباری: کتاب الـمغازی، باب عزوه خیبر، شماره: 4216. و صحیح مسلم: کتاب النکاح، شماره: 29. [↑](#footnote-ref-279)
280. - وسائل الشیعة: 21/12، التهذیب: 7/251، الاستبصار: 3/124. [↑](#footnote-ref-280)
281. - نظریه احمد بن حنبل مخلوق نبودن قرآن بود و بخاطر این زندان رفت و تا آخر هم از این اعتقادش دست برنداشت ولی این فرد نادان و جاهل را ملاحظه می‌کنید چه می‌گوید و این جهالت بتمام معنای این فرد را می‌رساند البته این جمله از مترجم کتاب تیجانی آقای عباسعلی براتی است که جهل و نادانی خود با مسئله‌ای که برای اهل دین، از روز روشن‌تر است. آشکار نموده است. (مترجم). [↑](#footnote-ref-281)
282. - اما احمد در کتاب: [فضائل الصحابة: 2/576،577] روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-282)
283. - تهذیب التهذیب: 7/ 334. [↑](#footnote-ref-283)
284. - تهذیب الکمال: 6/220. [↑](#footnote-ref-284)
285. - تهذیب الکمال: 6/396. [↑](#footnote-ref-285)
286. - تهذیب الکمال: 20/ 382. [↑](#footnote-ref-286)
287. - تهذیب الکمال: 26/136. [↑](#footnote-ref-287)
288. - تهذیب الکمال: 5/74. [↑](#footnote-ref-288)
289. - تهذیب الکمال: 29/ 43. [↑](#footnote-ref-289)
290. - میزان الاعتدال: 3/158. [↑](#footnote-ref-290)
291. - الجروحین: 2/106. [↑](#footnote-ref-291)
292. - البدایة والنهایة: 11/17. [↑](#footnote-ref-292)
293. - العبرفی خبر من غیر: 1/364. [↑](#footnote-ref-293)
294. - لسان الـمیزان: 2/240. [↑](#footnote-ref-294)
295. - فتح الباری: کتاب الصوم، باب قول الله جل وعلا: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ﴾ شماره: 1910. [↑](#footnote-ref-295)
296. - «یعنی اهل بیت». [↑](#footnote-ref-296)
297. - سیر أعلام البنلاء: 8/80. [↑](#footnote-ref-297)
298. - به پاسخ شماره: 32 کتاب نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-298)
299. - این دو حدیث را مترجم از کتاب فارسی حذف نموده است ولی در اصل عربی کتاب وجود دارند. (مترجم ) [↑](#footnote-ref-299)
300. - الفوائد الـمجموعه: ص: 383، شماره: 1138. [↑](#footnote-ref-300)
301. - سلسله الأحادیث الضعیفة والـموضوعة: شماره: 694. [↑](#footnote-ref-301)
302. - چنین حدیثی که فرد ناشناخته‌ای در سند آن باشد نزد محدثین ضعیف شمرده می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-302)
303. - یعنی روایتش پذیرفته نمی‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-303)
304. - معجم الطبرانی الصغیر: 707. [↑](#footnote-ref-304)
305. - می‌توانید بیوگرافی حضرت طلحهس را در کتا‌ب‌های: [سیرة أعلام البنلاء : 1/23، والبدایة والنهایة: 7/258، والاصابة: 2/220] بنگرید. [↑](#footnote-ref-305)
306. - به کتاب: «حقبة من التاریخ» نوشته مؤلف مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-306)
307. - حدیث از نظر معنی هم تحریف شده است زیرا در حدیث کلمه (ولی) آمده است و این کلمه در اصطلاح قرآن و سنت به معنی رهبر نیست بلکه به معنی (دوست) است. (مترجم). [↑](#footnote-ref-307)
308. - جوامع السیرة ابن حزم، ص: 275, و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-308)
309. - خاتمة وسائل الشیعة: 151. [↑](#footnote-ref-309)
310. - رجال النجاشی : 9. [↑](#footnote-ref-310)
311. - مشیخه صدوق: 6. [↑](#footnote-ref-311)
312. - کتب چهار‌گانه عبارتند از: کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه. [↑](#footnote-ref-312)
313. - مسندرک الوسائل: 3/532. [↑](#footnote-ref-313)
314. - خاتمة الوسائل: ص: 61. [↑](#footnote-ref-314)
315. - الـمراجعات: شماره:110، و تیجانی در کتابش: «آنگاه. .. . . هدایت شدم» گفت: مراجعات را. [↑](#footnote-ref-315)
316. - الشیه: 127. [↑](#footnote-ref-316)
317. - مقدمه: کافی. [↑](#footnote-ref-317)
318. - مقالات الإسلامیین: 2/277. [↑](#footnote-ref-318)
319. - الـموضوعات: 1/341. [↑](#footnote-ref-319)
320. - به پاسخ شماره: 14 کتاب: با راستگویان، نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-320)